

خانواده اقتصاد

(تفسیر موضوعی القرآن)



تفسیر علامه

به اهتمام اسید مهدی امین
با نظارت دکتر محمد بستویی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر علامه : خانواده

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	تفسیر علامه : خانواده
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	فهرست مطالب
۱۵	تقدیم به
۱۵	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی
۱۶	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی
۱۶	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس
۱۷	مقدمه ناشر
۱۸	مقدمه مؤلف
۲۰	فصل اول: ازدواج و تشکیل خانواده
۲۰	فرمان الهی ازدواج دختران و پسران
۲۰	تعهد خدا بر تأمین هزینه ازدواج
۲۰	هدف ازدواج
۲۱	ازدواج‌های حلال (دائم و موقت)
۲۲	ازدواج موقت
۲۳	حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم
۲۴	شرط عدالت در تعدد زوجات
۲۴	حکم پرداخت مهریه
۲۵	شرط ایمان در ازدواج با زنان مشرک
۲۶	مشرک و کافر کیست ؟
۲۷	حکمت تحریم ازدواج با مشرکین
۲۷	تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان

- ۲۸ اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار
- ۲۹ حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب
- ۳۲ روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل کتاب
- ۳۲ شرط ایمان در ازدواج
- ۳۳ فصل دوم: زندگی مشترک
- ۳۴ حکم سرپرستی مردان بر زنان
- ۳۴ وظایف زنان در زندگی مشترک
- ۳۵ استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی و مالکیت
- ۳۵ مفهوم قیمومت مرد بر زن
- ۳۶ حکم رفتار با زنان ناسازگار
- ۳۷ ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر
- ۳۷ خوف زن از بی‌میلی و اعراض شوهر
- ۳۸ روایات وارده در زمینه رفتار با همسران
- ۳۹ زندگی مشترک با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت
- ۴۱ حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی
- ۴۳ نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان
- ۴۴ فصل سوم: بچه داری
- ۴۴ حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین
- ۴۵ دوره کامل شیردادن
- ۴۵ حق ادامه شیر دادن مادر مطلقه
- ۴۶ رعایت حق حضانت و شیر دادن مادر
- ۴۶ هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر
- ۴۷ بازگرفتن بچه از شیر
- ۴۸ فصل چهارم: پاکیزگی و زناشوئی

- ۴۸ پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشوئی
- ۴۹ پاک شدن ماهانه رحم در بانوان
- ۴۹ اوقات کناره‌گیری از آمیزش
- ۴۹ کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف
- ۵۰ اوقات مجاز آمیزش
- ۵۱ اهمیت پاکیزگی از نظر خدا
- ۵۲ همسران شما کشتزار شمايندا
- ۵۲ نتیجه روابط زناشوئی صالح: تولد فرزند صالح و توشه آخرت
- ۵۳ فصل پنجم: رفتار با محرم و نامحرم
- ۵۳ حکم حجاب
- ۵۴ زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان
- ۵۴ امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان
- ۵۵ امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان
- ۵۵ امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان (۱۶۵)
- ۵۵ امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود از نامحرمان
- ۵۶ امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه
- ۵۶ طبقات هفتگانه محارم سببی و نسبی زنان و مجوز اظهار زینت آنان
- ۵۶ نهی زنان از پایکوبی برای اظهار زینت خود
- ۵۷ روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان
- ۵۸ فصل ششم: رفتار در خانواده
- ۵۸ نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم
- ۵۹ روایات وارده درباره روابط خانوادگی
- ۶۰ رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده
- ۶۱ ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین

- ۶۱ ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر
- ۶۲ ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر
- ۶۳ ادب و احسان به پدر و مادر
- ۶۵ نیکی در حق والدین
- ۶۷ تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین
- ۶۸ تأمین زندگی اخروی صالح برای خانواده
- ۶۸ فصل هفتم: جایگاه زن در اسلام
- ۶۸ هویت زن در اسلام
- ۷۰ زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام
- ۷۱ احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد
- ۷۲ زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد
- ۷۳ اقتضائات فطرت در تساوی وظائف و حقوق اجتماعی زن و مرد
- ۷۴ اعلامیه قرآنی در حقوق زن، و تفاوت‌های طبیعی زن و مرد
- ۷۵ حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد
- ۷۶ فصل هشتم: امتیازات در قوانین اسلامی
- ۷۶ تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام
- ۷۷ موضوع سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن
- ۷۸ بحثی در آزادی زن در تمدن غرب
- ۷۹ فصل نهم: تعدد زوجات
- ۷۹ بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام
- ۷۹ بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۶۵)
- ۷۹ جواب اشکال اول
- ۸۰ ۱ - تبعیت احساس و عاطفه از عادات و رسوم
- ۸۰ ۲ - تجربه تاریخی تعدد زوجات

- اشکال دوم: نقض قانون طبیعی «یک مرد برای یک زن» ۸۱
- جواب اشکال دوم ۸۱
- اشکال سوم: تشویق مردان به شهوترانی ۸۳
- اشکال چهارم: تنزل موقعیت اجتماعی زن ۸۴
- تنزل موقعیت اجتماعی زن ۸۴
- جواب اشکال چهارم: اسلام پایه‌گذار مقام اجتماعی زن ۸۵
- پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی ۸۵
- بحثی در تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله ۹۱
- فصل دهم: بحثی در ازدواج موقت در قوانین اسلامی ۹۴
- ازدواج موقت در قوانین اسلامی ۹۴
- فلسفه تشریح ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت ۹۵
- ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی ۹۵
- بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت ۹۶
- موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی ۹۷
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۹۹

تفسیر علامه : خانواده

مشخصات کتاب

- سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، - گردآورنده
- عنوان و نام پدیدآور : تفسیر علامه : خانواده / به اهتمام مهدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.
- مشخصات نشر : تهران: مفتاح دانش: بیان جوان ۱۳۸۸.
- مشخصات ظاهری : ۲۸۴ ص؛ ۱۴ × ۱۰ س.م.
- فروست : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج. ۴۲].
- شابک : ۴۰۰۰۰ ریال : ۲-۶-۹۱۴۸۴-۹۱۴۸۴-۶۰۰-۹۷۸
- وضعیت فهرست نویسی : فاپا
- یادداشت : چاپ قبلی: موسسه نشر شهر، ۱۳۸۷ (تغییر فروست).
- یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیرالقرآن" تألیف محمدحسین طباطبایی است.
- یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
- عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.
- موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
- موضوع : اسلام و خانواده
- شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -
- شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن
- شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج. ۴۲].
- رده بندی کنگره : BP۹۸/الف ۸۳ت ۷ ج. ۲۴ ۱۳۸۸
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹
- شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۳۰۵۱۲

فهرست مطالب

- موضوع صفحه
- تأییدیه آیه‌الله محمد یزدی رئیس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه ۵۰۰۰
- تأییدیه آیه‌الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ۶۰۰۰
- تأییدیه آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ۷۰۰۰
- مقدمه ناشر ۸۰۰۰
- مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰
- فصل اول: ازدواج و تشکیل خانواده ۱۷۰۰۰
- فرمان الهی ازدواج دختران و پسران ۱۷۰۰۰
- تعهد خدا بر تأمین هزینه ازدواج ۱۸۰۰۰

(۳۴۴)

هدف ازدواج ۱۹۰۰۰

ازدواج‌های حلال (دائم و موقت) ۲۲(۰۰۰)

ازدواج موقت ۲۶۰۰۰

(۳۴۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم ۲۹۰۰۰

شرط عدالت در تعدد زوجات ۳۱۰۰۰

حکم پرداخت مهریه ۳۲۰۰۰

شرط ایمان در ازدواج با زنان مشرک ۳۵۰۰۰

مشرک و کافر کیست ۳۶۴۰۰۰

حکمت تحریم ازدواج با مشرکین ۴۱۰۰۰

تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان ۴۲۰۰۰

اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار ۴۴۰۰۰

(۳۴۶)

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب ۴۶۰۰۰

(۳۴۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل کتاب ۵۶۰۰۰

شرط ایمان در ازدواج ۵۸۰۰۰

فصل دوم: زندگی مشترک ۶۲۰۰۰

حکم سرپرستی مردان بر زنان ۶۲۰۰۰

وظایف زنان در زندگی مشترک ۶۵۰۰۰

استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی و مالکیت ۶۶۰۰۰

مفهوم قیمومت مرد بر زن ۶۷۰۰۰

حکم رفتار با زنان ناسازگار ۶۹۰۰۰

(۳۴۸)

ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر ۷۲۰۰۰

(۳۴۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- خوف زن از نافرمانی و اعراض شوهر ۷۵۰۰۰
- روایات وارده در زمینه رفتار با همسران ۷۷۰۰۰
- زندگی مشترک با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت ۸۱۰۰۰
- حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی ۸۷۰۰۰
- نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان ۹۵۰۰۰
- فصل سوم: بچه‌داری ۹۹۰۰۰
- حکم شیردادن به بچه، و وظایف والدین ۹۹۰۰۰
- دوره کامل شیر دادن ۱۰۲۰۰۰ (۳۵۰)
- حق ادامه شیردادن مادر مطلقه ۱۰۳۰۰۰ (۳۵۱)
- فهرست مطالب
- موضوع صفحه
- رعایت حق حضانت و شیردادن مادر ۱۰۴۰۰۰
- رعایت حق پدر بوسیله مادر ۱۰۶۰۰۰
- هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر ۱۰۶۰۰۰
- بازگرفتن بچه از شیر ۱۰۸۰۰۰
- فصل چهارم: پاکیزگی و زناشوئی ۱۱۱۰۰۰
- پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشوئی ۱۱۱۰۰۰
- پاک شدن ماهانه رحم در بانوان ۱۱۴۰۰۰
- اوقات کناره گیری از آمیزش ۱۱۵۰۰۰ (۳۵۲)
- کناره گیری از آمیزش در اقوام مختلف ۱۱۶۰۰۰ (۳۵۳)
- فهرست مطالب
- موضوع صفحه
- اوقات مجاز آمیزش ۱۱۸۰۰۰
- اهمیت پاکیزگی از نظر خدا ۱۲۱۰۰۰
- همسران شما کشتزار شمایند ۱۲۳!۰۰۰
- نتیجه روابط زناشوئی صالح: تولد فرزند صالح و توشه آخرت ۱۲۵۰۰۰
- فصل پنجم: رفتار با محرم و نامحرم ۱۳۰۰۰۰
- حکم حجاب ۱۳۰۰۰۰
- زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان ۱۳۱۰۰۰

امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان ۱۳۲۰۰۰ (۳۵۴)

امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان ۱۳۳۰۰۰ (۳۵۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود از نامحرمان ۱۳۵۰۰۰

نهی زنان از ظاهر کردن مواضع زینت خود ۱۳۶۰۰۰

امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه ۱۳۷۰۰۰

طبقات هفتگانه محارم سببی و نسبی زنان و مجوز اظهار زینت آنان ۱۳۷۰۰۰

نهی زنان از پایکوبی برای اظهار زینت خود ۱۳۹۰۰۰

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان ۱۴۰۰۰۰

فصل ششم: رفتار در خانواده ۱۴۴۰۰۰

نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم ۱۴۴۰۰۰

(۳۵۶)

روایات وارده درباره روابط خانوادگی ۱۴۸۰۰۰

رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده ۱۵۱۰۰۰

(۳۵۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین ۱۵۵۰۰۰

ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر ۱۵۶۰۰۰

ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر ۱۵۹۰۰۰

ادب و احسان به پدر و مادر ۱۶۱۰۰۰

نیکی در حق والدین ۱۶۹۰۰۰

تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین ۱۷۵۰۰۰

تأمین زندگی اخروی صالح برای خانواده ۱۷۹۰۰۰

فصل هفتم: جایگاه زن در اسلام ۱۸۰۰۰۰

(۳۵۸)

هویت زن در اسلام ۱۸۱۰۰۰

زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام ۱۸۶۰۰۰

(۳۵۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد ۱۹۰۰۰۰
- زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد ۱۹۴۰۰۰
- اقتضائات فطرت در تساوی وظائف و حقوق اجتماعی زن و مرد ۱۹۷۰۰۰
- اعلامیه قرآنی در حقوق زن، و تفاوت‌های طبیعی زن و مرد ۲۰۰۰۰۰
- حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد ۲۰۲۰۰۰
- فصل هشتم: امتیازات در قوانین اسلامی ۲۰۵۰۰۰
- تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام ۲۰۵۰۰۰
- موضوع سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن ۲۰۸۰۰۰ (۳۶۰)

بحثی در آزادی زن در تمدن غرب ۲۱۴۰۰۰

فصل نهم: تعدد زوجات ۲۱۷۰۰۰ (۳۶۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام ۲۱۷۰۰۰
- اشکال اول: جریحه دار شدن احساس زن ۲۱۸۰۰۰
- جواب اشکال اول ۲۱۸۰۰۰
- ۱- تبعیت احساس و عاطفه از عادات و رسوم ۲۱۸۰۰۰
- ۲- تجربه تاریخی تعدد زوجات ۲۲۲۰۰۰
- اشکال دوم: نقض قانون طبیعی یک مرد برای یک زن ۲۲۳۰۰۰
- جواب اشکال دوم ۲۲۴۰۰۰
- اشکال سوم: تشویق مردان به شهوترانی ۲۳۰۰۰۰ (۳۶۲)
- جواب اشکال سوم ۲۳۰۰۰۰
- اشکال چهارم: تنزل موقعیت اجتماعی زن ۲۳۵۰۰۰ (۳۶۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- جواب اشکال چهارم اسلام پایه گذار مقام اجتماعی زن ۲۳۶۰۰۰
- پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی ۲۳۷۰۰۰
- بحثی در تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۵۶۰۰۰
- فصل دهم: بحثی در ازدواج موقت در قوانین اسلامی ۲۶۸۰۰۰

- ازدواج موقت در قوانین اسلامی ۲۶۸۰۰۰
 بحث حقوقی و اجتماعی درباره ازدواج موقت ۲۶۸۰۰۰
 فلسفه تشریح ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت ۲۷۱۰۰۰
 ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی ۲۷۳۰۰۰
 (۳۶۴)
- بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت ۲۷۵۰۰۰
 موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی ۲۸۰۰۰۰

تقدیم به

سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
 رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
 وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعِهِ
 الْمُصْطَفَى وَ بِهِجْهٖ قَلْبُهُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
 شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّشَعُّهٖ
 الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِاسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
 الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
 الْحُجَّهٖ بِنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
 الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
 وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جُنْنَا بِبِضَاعِهِ
 مُرْجَاهُ مِنْ وَ لَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَآوُفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ
 فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ
 إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
 (۴)

متن تأییدیه حضرت آیه الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فر فرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند

محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند. توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این (۶)

ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیةالله‌الاعظم ارواحنا فداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۷)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۸)

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» (۹)

کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد. کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به

(۱۰) خانواده

دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۵ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه‌الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰هـ) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸هـ) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به

مقدمه ناشر (۱۱)

قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه،

(۱۲) خانواده

نکات لغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن

می پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سید مهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

مقدمه ناشر (۱۳)

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ۸/۸/۱۳۸۸ مصادف با سالروز ولادت

سلطان قلبها علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

(۱۴) خانواده

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و

(۱۵)

تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

(۱۶) خانواده

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و

آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید مقدمه مؤلف (۱۷)

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار (۱۸) خانواده

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، مقدمه مؤلف (۱۹)

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست!
و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

(۲۰) خانواده

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

مقدمه مؤلف (۲۱)

فصل اول: ازدواج و تشکیل خانواده

فرمان الهی ازدواج دختران و پسران

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

«دختران و پسران و غلامان و کنیزان عزب خود را اگر شایستگی دارند نکاح نمایید که اگر تنگدست باشند خدا از کرم خویش توانگرشان کند که

(۲۲)

خدا وسعت بخش و دانا است.» (۳۲ / نور)

کلمه «انکاح» به معنای تزویج، و کلمه «ایامی» به معنای پسر عزب و دختر عزب است، و مراد از صالحین صالح برای تزویج است، نه صالح در اعمال.

«إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» این آیه وعده جمیل و نیکویی است که خدای تعالی داده، مبنی بر اینکه از فقر نترسند که خدا ایشان را بی‌نیاز می‌کند و وسعت رزق می‌دهد و آن را با جمله «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» تأکید کرده است. البته رزق هر کس تابع صلاحیت او است، هرچه بیشتر بیشتر، البته به شرطی که مشیت خدا هم تعلق گرفته باشد.

فرمان الهی ازدواج دختران و پسران (۲۳)

تعهد خدا بر تأمین هزینه ازدواج

«وَلَيْسَتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...»

«و کسانی که وسیله نکاح کردن ندارند به عفت سر کنند تا خدا از کرم خویش از این بابت بی‌نیازشان کند...» (۳۳ / نور)

کلمه «استغفار» و تَعْفُفٌ با همدیگر قریب‌المعنا هستند، و مراد از نیافتن نکاح، قدرت نداشتن بر مهریه و نفقه است. و معنای آیه این است که کسانی که قدرت بر ازدواج ندارند از زنا احتراز بجویند تا خداوند ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کند.

(۲۴) خانواده

در کافی به سند خود از محمد بن جعفر از پدرش از آبائش علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس از ترس عیال‌مند شدن ازدواج نکند، نسبت به خدای عزوجل سوءظن دارد و خدا می‌فرماید: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.» (۱)

هدف ازدواج

«يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

۱-المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۹ .

هدف ازدواج (۲۵)

«خدا می‌خواهد روشهای کسانی را که پیش از شما بودند برای شما بیان کند، و شما را بدان هدایت فرماید، و شما را ببخشد، و خدا دانائی فرزانه است»، (۲۶ / نساء)

«وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا»

«خدا می‌خواهد با بیان حقیقت و تشریح احکام به سوی شما برگردد، و پیروان شهوات می‌خواهند شما از راه حقیقت منحرف شوید، و دچار لغزشی بزرگ بگردید»، (۲۷ / نساء)

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»

«خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است». (۲۸ / نساء)

(۲۶) خانواده

می‌فرماید: خدا می‌خواهد برای شما بیان کند، یعنی احکام دین خود را بیان کند، که چه مصالحی برای دنیا و آخرت شما در آنها است، و چه معارف و حکمت‌هایی در آن نهفته است.

«وَيَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، یعنی شما را هدایت کند به طریقه‌های زندگی سابقین یعنی انبیاء و امت‌های صالح گذشته، که زندگی خود را در دنیا مطابق رضای خدا پیش بردند، و در نتیجه سعادت دنیا و آخرت خود را به دست آوردند.

«وَيَتُوبُ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، این توبه عبارت است از رجوع خدای تعالی به بنده خود به نعمت و رحمتش، به اینکه برایش شریعت تشریح کند، و حقیقت را بیان نماید و به سوی طریق استقامت، هدایتش فرماید، همه این‌ها از خدای تعالی توبه است،

هدف ازدواج (۲۷)

همچنانکه قبول توبه بنده گناهکار و از بین بردن آثار گناهان او نیز توبه است.

و اگر جمله: «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» را ذیل کلام قرار داد، برای این بود که به همه فقرات آیه مربوط باشد.

«وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا».

مراد از میل عظیم، هتک همین حدود الهی است، که در این آیات ذکر شد، می‌فرماید: پیروان شهوات می‌خواهند شما همه این مرزها را بشکنید، با مادر و خواهر و دختر خود و غیره که به نسب بر شما حرام شده‌اند، و خواهر رضاعی و مادر زن و ربیبه و غیره که به سبب بر شما حرام شده‌اند همخوابگی کنید، و یا زنا را مباح دانسته از سنت قویم ازدواج که خدا آن را باب کرده روی گردان شوید! (۱)

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴.

(۲۸) خانواده

ازدواج‌های حلال (دائم و موقت)

«وَأَحَلَّ لَكُمْ مَا وَّرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ...»

«و اما غیر از آنچه برشمردیم، بر شما حلال شده‌اند، تا به اموالی که دارید زنان پاک و عقیف بگیرید، نه زناکار...». (۲۴ / نساء)

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا».

«و اگر زنی را متعه کردید، یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته

ازدواج‌های حلال (دائم و موقت) (۲۹)

و فلان مقدار اجرت به او بدهید - واجب است اجرتشان را بپردازید، و بعد از معین شدن مهر، اگر به کمتر یا زیاده‌تر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا دانایی فرزانه است...» (۲۴ / نساء)

«وَأَحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ» یعنی همخوابگی و شهوت رانی با آن شازده طایفه (که آیه ۲۳ سوره نساء در قرآن ذکر شده) بر شما حرام شده، و غیر آن مثلاً نکاح کردن با غیر این چند طایفه حلال است. جمله مورد بحث در مقام بیان بهره‌وری از زنان در ماسوای آن شازده صنف نامبرده است، حال چه اینکه بهره‌وری نکاح باشد و چه از راه خریدن.

«أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحَصَّاتٍ لِّغَيْرِ مُسَافِحِينَ» این جمله می‌خواهد راه شروع در استفاده و بهره‌گیری از زنان و همخوابگی با آنان را روشن کند، چون آنچه جمله: «و»

(۳۰) خانواده

أَحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ» می‌فهماند و مصادیقی را که شامل می‌شد سه مصداق بود:

۱- نکاح ۲- خریدن کنیز ۳- زنا و سفاح

در جمله مورد بحث منع از سفاح - زنا - را بیان نموده، راه حلال را منحصر به دو راه کرد:

۱- نکاح ۲- خریدن

و اگر بر روی اموال تکیه کرده است، برای این بوده که دو راه نامبرده جز با مال عملی نیست، اگر انسان بخواهد زنی را بطور دائم برای خود نکاح کند، باید مهریه بدهد، و اگر بخواهد با زنی بطور موقت ازدواج کند، باید اجرت بدهد، و مسأله مهریه در اولی و اجرت در دومی رکن عقد است، و اگر بخواهد از کنیزان استفاده کند، باید قیمتش را به فروشنده بپردازد، گو اینکه در مورد کنیزان مال رکن نیست، زیرا ممکن است کسی کنیز

ازدواج‌های حلال (دائم و موقت) (۳۱)

خود را به ما ببخشد، و یا اباحه کند، و لیکن این غالباً به وسیله مال بدست می‌آید. پس برگشت معنای آیه به این شد که غیر از آن اصناف نامبرده برای شما حلال است که همخوابگی با زنان و دسترسی با آنان را به وسیله اموال خود برای خود فراهم کنید، و مال خود را در این راه خرج کنید، یا مهریه بدهید، یا اجرت و یا قیمت، اما در مسیر سفاح و زنا نباید خرج کنید.

می‌خواهد بفرماید: زنان بر شما حلالند در صورتی که شما از تعدی به سوی فحشاء جلوگیری کنید، و این اسب سرکش را تنها در چهار دیواری حلالهای خدا به جولان در آورید، و از محرمت جلوگیری کنید، حال این تاخت و تازهای حلال به هر صورت که می‌خواهد باشد، و این عمل جنسی را به هر طریق از طرق عادی که خواستید انجام دهید، طریقی که در بین افراد بشر برای بیشتر لذت بردن معمول است، و

(۳۲) خانواده

خدای عزوجل انگیزه آن را در نهاد انسان و فطرت او به ودیعه نهاده است. (۱)

ازدواج موقت

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»

«و اگر زنی را متعه کردید، یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته و فلان مقدار اجرت به او بدهید - واجب است اجرتشان را بپردازید، و بعد از معین شدن مهر، اگر به کمتر یا زیاده‌تر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴ .

ازدواج موقت (۳۳)

دانایی فرزانه است...» (۲۴ / نساء)

معنای جمله این است که هر زمانی که از زنان با گرفتن کام تمتع بردید وجوبا باید اجرت ایشان را به خود ایشان بدهید. مطلب قبلی این بود که با اموال خود در جستجو و طلب همسر باشید، به شرطی که عفت را رعایت نموده سفاح و زنا نکنید، و این سخن همانطور که بیانش گذشت هر دو نوع کام گیری را یعنی نکاح دائم و تمتع از کنیز را شامل می‌شود، پس تفریع جمله «فَمَا سِئَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» بر آن جمله قطعا از باب تفریع جزء بر کل خواهد بود.

بدون شک مراد از «استمتاع» مذکور در آیه «نکاح متعه» است، چون آیه شریفه در مدینه نازل شده، و این نکاح یعنی نکاح متعه و یا بگو «نکاح موقت»، در آن برهه از

(۳۴) خانواده

زمان در بین مسلمانان معمول بوده، حال چه اینکه اسلام آن را تشریح کرده باشد و چه از تأسیسات شارع اسلام نباشد - بلکه قبل از اسلام هم معمول بوده باشد - پس اصل وجود چنین نکاحی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و در پیش چشم و گوش آن جناب جای تردید نیست، و نیز جای شک نیست که در آن ایام نام این نوع ازدواج همین نام بوده و از آن جز به عنوان «متعه» تعبیر نمی‌کردند.

همین معنا از قدمای مفسرین یعنی مفسرین از صحابه و تابعین چون ابن عباس، و ابن مسعود، و ابی بن کعب، و قتاده، و مجاهد، و سدی، و ابن جبیر، و حسن، و دیگران نیز استفاده می‌شود، و مذهب ائمه اهل بیت علیهم السلام هم در مسأله متعه همین است. در جمله مورد بحث، استمتاع شرط دادن اجرت قرار گرفته و فرموده: اگر از زنی استمتاع بردید واجب است اجرت وی را بدهید، در حالی که در عقد دائمی استمتاع

ازدواج موقت (۳۵)

شرط نیست، وقتی مردی زنی دائمی را برای خود عقد می‌کند به محض تمام شدن عقد مهریه او به ذمه‌اش می‌آید، چنانچه دخیلی صورت بگیرد، باید همه مهر او را بدهد، و اگر صورت نگیرد نصف مهر را باید بردارد.

پس در عقد دائمی دادن مهر واجب است، و مشروط بر این نیست که تمتعی واقع شده باشد، و یا مرد در طلب تمتع باشد، هر چند که ما صرف مراسم خواستگاری و اجرای عقد و ملاعبه و مباشره را تمتع بدانیم، بلکه همانطور که گفتیم نصف مهریه با خواندن عقد واجب می‌شود، و نصف دیگرش با دخول. (۱)

حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴ .

(۳۶) خانواده

«وَ أَنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَمَا نْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا»

«اگر بترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید پس آن کس از زنان را به نکاح خود در آورید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است: دو یا سه یا چهار (نه بیشتر) و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید راه عدالت نیموده و به آنها ستم کنید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این نزدیک‌تر به عدالت و ترک ستمکاری

است.» (۳ / نساء)

حکم تعددزوجات، ارتباط آن با ازدواج دختران یتیم (۳۷)

در جاهلیت عرب به خاطر اینکه هیچگاه جنگ و خونریزی و غارت و شبیخون و ترور قطع نمی‌شد و همیشه ادامه داشت، یتیم زیاد می‌شد، بزرگان و اقویای عرب دختران پدر مرده را با هرچه که داشتند می‌گرفتند و اموال آنها را با اموال خود مخلوط نموده و می‌خوردند و در این عمل نه تنها رعایت عدالت را نمی‌کردند بلکه گاه می‌شد که بعد از تمام شدن اموالشان خود آنان را طلاق می‌دادند و گرسنه و برهنه رهانشان می‌کردند در حالی که آن یتیم‌ها نه خانه‌ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که از عرض آنان حمایت کند، و نه کسی که رغبت ازدواج با آنان نماید تا بدینوسیله مخارجشان را تکفل کند.

اینجا است که قرآن کریم با شدیدترین لحن از این عادت زشت و خبیث و از این ظلم فاحش نهی فرمود. نتیجه این تشدید آن شد که بطوری که گفته شده مسلمانان سخت (۳۸) خانواده

در اندیشه شوند و از عواقب وخیم تصرف در اموال ایتام سخت بترسند و ایتام را از خانه‌های خود بیرون کنند تا مبتلا به خوردن اموالشان نگردند و در رعایت حق آنان دچار کوتاهی نشوند و اگر هم کسی حاضر شود یتیمی را نزد خود نگه ندارد سهم آب و نان او را جدا کند، بطوری که اگر از غذای یتیم چیزی زیاد آمد از ترس خدای تعالی نزدیک آن نمی‌شدند تا فاسد می‌شد، در نتیجه از هر جهت به زحمت افتادند.

خواننده محترم اگر در این معنا دقت کند و آنگاه مجدداً به مطالعه آیه برگردد، ارتباط حکم تعدد زوجات با احکام مربوط به دختران یتیم را بهتر می‌فهمد که می‌فرماید: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» - حتی اگر ترسیدید که در مورد دختران یتیم نتوانید رعایت عدالت بکنید و ترسیدید که به اموالشان تجاوز کنید و از ازدواج به آنها به همین جهت دل

حکم تعددزوجات، ارتباط آن با ازدواج دختران یتیم (۳۹)

چرکین بودید، می‌توانید آنان را به حال خود واگذار نموده و با زنانی دیگر ازدواج کنید با یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر... «.

شرط عدالت در تعدد زوجات

«... فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»

«اگر می‌ترسید نتوانید بین چند همسر به عدالت رفتار کنید تنها یک زن بگیرید و نه بیشتر.» (۳ / نساء)

در این جمله حکم مسأله را معلق به خوف کرد نه علم، فرمود: اگر می‌ترسید بین چند همسر... و فرمود: اگر می‌دانید که نمی‌توانید عدالت برقرار کنید... و علتش این است که (۴۰) خانواده

در این امور - که وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی اثر روشنی در آن دارد - غالباً علم برای کسی حاصل نمی‌شود و قهراً اگر خدای تعالی قید علم را آورده بود مصلحت حکم، فوت می‌شد.

حکم پرداخت مهریه

«وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرَاتِيًا»

«و مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر به آنها بپردازید، پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا و خشنودی به شما بخشیدند

حکم پرداخت مهریه (۴۱)

برخوردار شوید که آن شما را حلال و گوارا خواهد بود.» (۴ / نساء)

«صِدَاق» به معنای مهریه‌ای است که به زنان می‌دهند و «نِحْلَه» به معنای عطیه‌ای است مجانی که در مقابل ثمن قرار نگرفته باشد.

و اگر می‌بینید که کلمه صدقات را به ضمیر زنان (هُنَّ) اضافه کرد، به جهت بیان این مطلب بود که وجوب دادن مهر به زنان مسأله‌ای نیست که فقط اسلام آن را تأسیس کرده باشد بلکه مسأله‌ای است که اساساً در بین مردم و در سنن ازدواجشان متداول بوده است، سنت خود بشر بر این جاری بود و هست که پولی و یا مالی را که قیمتی داشته باشد به عنوان مهریه به زنان اختصاص دهند و گویا این پول را عوض عصمت او قرار دهند، همانطور که قیمت و پول کالا (در خرید و فروش) در مقابل کالا قرار می‌گیرد و معمول و متداول در بین مردم این است که خریدار پول خود را برداشته و نزد

(۴۲) خانواده

فروشنده می‌رود، همچنین در مسأله ازدواج هم طالب و خواستگار مرد است، او است که باید پول خود را جهت تهیه این حاجت خود برداشته و به راه بیفتد و آن را در مقابل حاجتش بپردازد.

به هر حال آیه شریفه دادن مهریه را تأسیس نکرده، بلکه روش معمولی و جاری مردم را امضاء فرموده است و شاید برای دفع این توهم بود که: شوهر نمی‌تواند در مهریه همسرش تصرف کند، حتی در آن صورتی که خود همسر نیز راضی باشد که در دنباله جمله گذشته فرمود:

«فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرَاتِيًا.»

خواننده عزیز توجه دارد در اینکه: تصرف در مهریه را به طیب نفس زن مشروط نمود، هم تأکید جمله قبل است که مشتمل بر اصل حکم بود و هم می‌فهماند که حکم حکم پرداخت مهریه (۴۳)

بخورید حکم وصفی است نه تکلیفی، یعنی معنای بخورید این است که خوردن آن جایز و حلال است، نه اینکه بخواهد بفهماند خوردن مال همسر واجب است.

«هَنِيئًا مَرَاتِيًا» معنایش این است که طعمی که خوردی و آبی که نوشیدی گوارایت باد. (۱)

شرط ایمان در ازدواج با زنان مشرک

«وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸ .

(۴۴) خانواده

لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»

«با زنان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان آورند و یک کنیز با ایمان بهتر است از خانمی مشرک هر چند آن خانم مورد شگفت و

خوشایندتان باشد و با مردان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان آورند که یک برده مؤمن از آقائی مشرک بهتر است هر چند که مورد شگفت و خوشایند شما باشد آری مشرکین شما را به سوی آتش دعوت می‌کنند و خدا به سوی جنت و مغفرتی به اذن خود می‌خواند و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا شاید متذکر شوند.» (۲۲۱ / بقره)

«نکاح» در اصل لغت به معنای عقد نکاح بوده، بعداً به عنوان استعاره در عمل

شرط ایمان در ازدواج با زنان مشرک (۴۵)

زناشویی استعمال شده است. باید این را هم گفت که منظور از عقد علقه زوجیت است، نه عقد لفظی که بین هر ملت و مذهبی در هنگام مراسم ازدواج خوانده می‌شود.

ظاهر آیه شریفه که می‌فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ»، تنها می‌خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را.

مشرک و کافر کیست؟

«مشرک و مشرکات» اسم فاعل از مصدر اشراک، یعنی شریک گرفتن برای خدای سبحان است، و معلوم است که شریک گرفتن مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد، همانطور که کفر و ایمان هم از این نظر دارای مراتبند.

(۴۶) خانواده

مثلاً اعتقاد به اینکه خدا دو تا و یا بیشتر است و نیز بتها را شفیعان درگاه خدا گرفتن، شرکی است ظاهر، و از این شرک کمی پنهان‌تر شرکی است که اهل کتاب دارند، و برای خدا فرزند قائلند، و مخصوصاً مسیح و عزیر را پسران خدا می‌دانند و به حکایت قرآن می‌گویند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (۱۸ / مائده) و این نیز شرک است، از این هم کمی مخفی‌تر اعتقاد به استقلال اسباب است، اینکه انسان مثلاً دوا را شفا دهنده بیندارد، و همه اعتمادش به آن باشد، این نیز یک مرتبه از شرک است، و همچنین ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود، تا برسد به شرکی که به جز بندگان مخلص خدا احدی از آن بری نیست، و آن عبارت است از غفلت از خداوند تعالی و توجه به غیر خدای عزوجل، پس همه اینها شرک است.

اما این باعث نمی‌شود که ما کلمه مشرک را بر همه دارندگان مراتب شرک اطلاق

مشرک و کافر کیست؟ (۴۷)

کنیم، همچنانکه می‌دانیم اگر مسلمانی نماز و یا واجبی دیگر را ترک کند، به آن واجب کفر ورزیده، ولی کلمه کافر را بر او اطلاق نمی‌کنیم، مثلاً خدای تعالی ترک عمل حج را کفر خوانده و فرموده: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۹۷ آل عمران) ولی چنین کسی را کافر نمی‌خوانیم، بلکه فاسقی است که به یکی از واجبات خدا کفر ورزیده و بر فرض هم که بتوانیم اطلاق کنیم، باید بگوئیم فلانی کافر به حج است.

و همچنین سایر صفاتی که در قرآن استعمال شده، مانند صالحین و قانتین، و شاکرین، و متطهرین، و یا فاسقین، و ظالمین و و، برابر و معادل افعالی که این صفات از آنها مشتق شده نیستند، کسی که یک عمل صالح، و یک عبادت، و یک شکر، و یک طهارت، و یک فسق، و یک ظلم کرده، صالح و قانت و شاکر

(۴۸) خانواده

و متطهر و فاسق و ظالم خوانده نمی‌شود. و این واضح است، پس این عناوین را نام یا صفت کسی کردن، حکمی دارد، و صرف نسبت دادن فعل به آن کس حکمی دیگر.

علاوه بر اینکه این معنا به روشنی معلوم نشده، که قرآن کریم کلمه مشرک را بر اهل کتاب هم اطلاق کرده باشد، به خلاف

لفظ کافرین، بلکه تا آنجا که می‌دانیم این کلمه بر غیر اهل کتاب اطلاق شده، مثلاً فرموده: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (۱ / بینه).

و یا فرموده: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ، فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» (۲۸ / توبه) و یا فرموده: «كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ» (۷ / توبه) و نیز می‌فرماید: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» (۳۶ / توبه) و باز می‌فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (۵ / توبه) مشرک و کافر کیست؟ (۴۹)

و مواردی دیگر.

پس، از این بیان این معنا روشن گردید که ظاهر آیه شریفه که می‌فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ» تنها می‌خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را.

از این جا فساد گفته بعضی روشن می‌شود که گفته‌اند: آیه شریفه ناسخ آیه سوره مائده است، که می‌فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ». و وجه فساد آن این است که آیه سوره بقره به ظاهرش شامل اهل کتاب نمی‌شود، و آیه سوره مائده تنها شامل اهل کتاب است.

الا اینکه ظاهر آیه این است که اگر مردی مسلمان شد، در حالی که زنی کافر در عقد

(۵۰) خانواده

دارد حرام است که دیگر به عقد آن زن وقعی بنهد، و خلاصه او را به همسری خود باقی بگذارد، مگر اینکه او نیز ایمان بیاورد آن وقت مرد می‌تواند به عقد سابق همسرش اعتبار قائل باشد، و این معنا هیچ دلالتی بر ازدواج ابتدائی با اهل کتاب ندارد.

حکمت تحریم ازدواج با مشرکین

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ...»

این جمله اشاره است به حکمت تحریم آن دو قسم ازدواج، می‌فرماید، مشرکین از آنجا که اعتقاد به باطل دارند راه ضلالت را طی می‌کنند، قهرا ملکات رذیله که

حکمت تحریم ازدواج با مشرکین (۵۱)

باعث جلوه یافتن کفر و فسوق در نظر آدمی است و انسان را از دیدن طریق حق و حقیقت کور می‌کند، در دلهاشان رسوخ می‌یابد، بطوری که گفتار و کردارشان دعوت به شرک می‌شود، و به سوی هلاکت راهنمایی می‌کند، و بالاخره آدمی را به آتش می‌کشاند.

پس مشرکین چه زن و چه مردشان به سوی آتش دعوت می‌کنند، ولی مؤمنین برخلاف آن با سلوک راه ایمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوی جنت و مغفرت می‌خوانند، و به اذن خدا هم می‌خوانند، چون خدا اجازه‌شان داده که مردم را به سوی ایمان دعوت کنند، و به رستگاری و صلاح که سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمایانند. (۱)

۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۰۲.

(۵۲) خانواده

تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان

«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»

«زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی بدین صفتند و مردان زشتکار ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند و بالعکس زنانی پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه و نیکو لایق زنانی به همین گونه‌اند و این پاکیزگان از سخنان بهتان که ناپاکان درباره‌شان می‌گویند منزهدند و از خدا به ایشان آمرزش می‌رسد و رزق

تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان (۵۳)

آنها نیکو است.» (۲۶ / نور)

مؤمنین و مؤمنات با احسان، طیبین و طیباتند، و هریک مختص به دیگری است، و ایشان به حکم ایمان و احسان شرعا از نسبت‌های ناروایی که شاهی بر آن اقامه نشود مبرا هستند، و از جهت ایمانی که دارند محکوم به مغفرتند، همچنان که فرموده: «وَأَمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» (۳۱ / احقاف) و نیز به همان جهت رزق کریمی خواهند داشت.

و آن رزق کریم همان حیات طیب در دنیا و آخرت، و اجر نیکوی آخرت است، که در آیه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۹۷ / نحل) بدان نوید داده است.

و مراد از خبیث در خبیثین و خبیثات که غیر از مؤمنین هستند

(۵۴) خانواده

این است که حالتی پلید دارند، و به خاطر کفر وضعی ناخوشایند به خود می‌گیرند.

اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار

و اگر زنان خبیث را به مردان خبیث، و مردان خبیث را به زنان خبیث اختصاص داده، به خاطر هم‌جنسی و هم‌سنخی است، و در نتیجه اینگونه افراد از تلبس به فحشاء مبراء نیستند، البته صرف این اختصاص، حکم به تلبس و اتصاف نیست. پس از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید:

اول اینکه: آیه شریفه از نظر لفظ عام است و مؤمنین را برای همیشه به پاکی توصیف می‌کند، هرچند که سبب نزولش موردی خاص باشد.

اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار (۵۵)

دوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین شرعا محکوم به براءتند از آنچه که به ایشان نسبت بدهند و اقامه بینه نکنند.

سوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین همه محکوم به مغفرت و رزق کریمند.

و همه اینها البته حکم ظاهری است، ظاهر حال مؤمنین چنین، و ظاهر حال کفار برخلاف این است، چون مؤمنین نزد خدا محترمند.

در مجمع البیان در ذیل آیه «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ...» آمده که در معنای آن اقوالی گفته‌اند، تا آنجا که می‌گوید: سوم اینکه زنان پلید مال مردان پلید، و مردان پلید مال زنان پلیدند، (نقل از ابی مسلم و جبائی) از امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام روایت شده که این آیه مثل آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» می‌باشد، چیزی که هست بعضی تصمیم گرفتند که از زنان پلید بگیرند، خدا از این کار نهیشان کرد، و آن را

(۵۶) خانواده

برای ایشان نپسندید.

و در خصال از عبدالله بن عمر و ابوهریره روایت کرده که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی قلب کسی پاک باشد، جسدش هم پاک می‌شود، و چون قلب پلید شد، بدن هم به سوی پلیدی می‌گراید.

و در احتجاج، از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که در ضمن گفتاری که با معاویه و اصحاب او داشت و آنان به علی علیه السلام ناسزا گفتند، فرمود: «الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ»، و به خدا سوگند ای معاویه این مردان و زنان خبیث، تو هستی و اصحاب تو و شیعیان تو، «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ...» و این مردان و زنان پاک، علی بن ابیطالب و اصحاب و شیعیان اویند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۳۷.

اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار (۵۷)

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

«امروز همه پاکیزه‌ها برایتان حلال شد، و نیز طعام کسانی که اهل کتابند برای شما

(۵۸) خانواده

حلال، و طعام شما برای آنان حلال است، و نیز زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب، که قبل از شما مسلمانان دارای کتاب آسمانی بودند، برای شما حلال است، البته به شرط اینکه اجرتشان را - که به جای مهریه در زن دائمی است - بدهید، آن هم به پارسائی، نه زناکاری و رفیق‌گیری، و هر کس منکر ایمان باشد اعمالش باطل می‌شود، و در آخرت از زیانکاران است.» (۵) / مانده)

ظاهراً نفوس مردم بایمان از تشویش و اضطراب شکی که نسبت به حلال بودن طعام اهل کتاب داشتند آرام نمی‌گرفته، چون قبلاً از ناحیه خدای تعالی از معاشرت و آمیزش و تماس گرفتن و دوستی کردن با اهل کتاب شدیداً نهی شده بودند، لذا برای رفع این اضطرابشان داستان حلیت طیبات را هم ضمیمه حلیت طعام اهل کتاب کرد، و

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب (۵۹)

مؤمنین فهمیدند که طعام اهل کتاب خود یکی از مصادیق طیبات حلال و از سنخ آنها است، و در نتیجه اضطرابشان زایل و دلشان آرامش یافت، در جمله: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، نیز عین این نکته به کار برده شده، برای اینکه بفهماند زنان پاکدامن از اهل کتاب بر مسلمین حلال است، و در آن هیچ شکی به خود راه ندهند، حلیت زنان خود مؤمنین را ضمیمه آورد.

در این آیه نمی‌خواهد به کفار تکلیفی کند، بلکه می‌خواهد بفرماید بین زن مسلمان و همسر کافر زناشویی و محرمیت و حلیتی نیست، تا آن حلیت متعلق به یک طرف بشود.

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، در این آیه متعلق حکم را - که یهود و نصارا باشند - نام نبرده، بلکه آنان را با آوردن صفتشان مشخص کرده و فرموده: «زنان آنهایی که قبل از شما کتاب آسمانی داشتند»، و حتی آنها را

(۶۰) خانواده

به عنوان اهل کتاب هم ذکر نکرده، و فرموده: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ»، و این خالی از اشعار به علت حکم نیست، با

در نظر گرفتن این جهت و اینکه لحن، لحن منت گذاری است، و اینکه مقام سخن، مقام تخفیف و آسان کردن وظایف است، معنای آیه چنین می‌شود: ما بر شما مسلمانان منت می‌گذاریم، که تکلیف را برایتان آسان کردیم، و حرمت ازدواج بین مردان شما و زنان اهل کتاب را برداشتیم، و برای این برداشتیم، که آنها قبل از شما صاحب کتاب بودند، و قهرا نسبت به سایر طوایفی که مسلمان نیستند به مسلمانان نزدیک‌ترند، زیرا به توحید و رسالت اعتقاد دارند، برخلاف مشرکین و بت پرستان که منکر نبوتند پس معلوم شد که جمله: «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» اشعار به این نکته دارد، همچنانکه تفسیر این جمله به جمله «مِنْ قَبْلِكُمْ» نیز خالی از این اشاره نیست، چون به وضوح اشاره دارد بر خلط و مزج و اشتراک.

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب (۶۱)

حال ببینیم منظور از کلمه «مُحْصِنَات» در آیه شریفه چیست؟ البته این کلمه معانی متعدد دارد، ولی در اینجا منظور از آن زنان عقیف است، به دلیل اینکه در مقابل محصنات از زنان مؤمن قرار گرفته، که به معنای زنان بی‌شوهر و عقیف است، و این خود روشن است، و از اینکه محصنات از اهل کتاب با محصنات از اهل ایمان در یک کلام جمع شده‌اند، با در نظر گرفتن معنایی که برای کلمه کردیم فهمیده می‌شود که منظور از کلمه مؤمنات در هر دو موضع یکی است، و آن معنا نمی‌تواند اسلام باشد برای اینکه اگر احصان در جمله: «وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ» به معنای احصان اسلام باشد باید در جمله: «وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» نیز به این معنا باشد، با اینکه زنان اهل کتاب اسلام ندارند، و نیز نمی‌تواند به معنای احصان حریت باشد، برای اینکه امتنان مستفاد از آیه با منحصر بودن حلیت به زنان کتابی آزاد نمی‌سازد، بلکه از آن استفاده

(۶۲) خانواده

می‌شود که زن کتابی بر مسلمانان حلال است، هر چند که آزاد نباشند، بنابراین از معنای احصان باقی نمی‌ماند مگر عفت، پس متعین این است که مراد از محصنات زنان پاکدامن و عقیف اهل کتاب است.

و بعد از همه اینها به نکته دیگر آیه می‌پردازیم و می‌گوییم آیه شریفه تصریح نکرده به اینکه منظور از این حلیت، حلیت نکاح دائم ایشان است و یا نکاح منقطع، تنها چیزی که در آیه می‌تواند قرینه باشد بر اینکه مراد نکاح متعه و انقطاعی است کلمه اجر است، و اینکه کام‌گیری از زنان اهل کتاب به طریق احصان باشد، نه به طریق مسافحه و زنا و رفیق بازی، پس از این بیان نتیجه می‌گیریم که آنچه خدای تعالی از زنان یهود و نصارا برای مؤمنین حلال کرده آمیزش از راه نکاح با مهر و اجرت است، نه نکاح با زنا، ولی شرط دیگری در آیه نیامده، نه دوام و نه انقطاع، و ما در تفسیر آیه شریفه:

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب (۶۳)

«فَمَا لِسِيَّتْمَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ...» گفتیم: که نکاح متعه نیز مانند نکاح دائم و نکاح واقعی است، البته این بحث تهمه‌ای دارد که باید در علم فقه به آن واقف گشت.

«إِذَا اتَّيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُخْصَصَةً لِنَفْسِكُمْ مِنْ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّحِدِينَ أَحْدَانٍ»، این آیه همان زمینه‌ای را دارد که آیه شریفه: «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُخْصَصَةً لِنَفْسِكُمْ مِنْ غَيْرِ مُسَافِحِينَ» دارد و جمله «إِذَا اتَّيْتُمُوهُنَّ...» قرینه است بر اینکه مراد از آیه شریفه حلیت تزویج به محصنات از اهل کتاب است، و شامل خریدن کنیزان اهل کتاب نمی‌شود.

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»، کلمه کفر در اصل به معنای پوشاندن است، و بنابراین در تحقق معنای کفر این معنا شرط است، که معنای ثابتی که پرده روی آن بیفتد وجود داشته باشد، همانطور که کلمه حجاب در جایی مفهوم پیدا می‌کند که چیز ثابت و پیدائی باشد، تا با افتادن حجاب بر روی آن

(۶۴) خانواده

ناپیدا شود، پس معنای کفر هم وقتی تحقق می‌یابد که چیز ثابت و هویدائی باشد، که کافر آن را پوشاند، و این معنا در کفران به

نعمت‌های خدا و کفر به آیات او و کفر به خدا و رسولش و کفر به روز جزا وجود دارد.

پس اینکه در آیه مورد بحث کلمه کفر را در مورد ایمان استعمال کرده، و فرموده هر کس به ایمان کفر بورزد، به مقتضای مطلبی که درباره کفر گفتیم باید ایمان ثابتی وجود داشته باشد، تا کفر آن را پوشاند و بطور مسلم منظور از ایمان معنای مصدری آن - باور کردن - نیست، بلکه منظور معنای اسم مصدری است، که همان اثر حاصل و صفت ثابت در قلب مؤمن است، یعنی اعتقادات حقه‌ای که منشأ اعمال صالح می‌شود، پس برگشت معنای کفر به ایمان به این است که آدمی به آنچه که می‌داند حق است عمل نکند، مثلاً مشرکین را دوست بدارد، و با آنان اختلاط، و در اعمال آنان شرکت کند، با

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب (۶۵)

اینکه علم به حقانیت اسلام دارد، و نیز مثل اینکه نماز و روزه و زکات و حج و سایر ارکان اسلام را ترک کند، با اینکه یقین به ثبوت آنها و رکن دین بودن آنها دارد.

پس منظور از کفر به ایمان این معنا است، و لیکن در این میان نکته‌ای است و آن این است که کفر بدان جهت که به معنای ستر است، و پوشاندن امور ثابت و وقتی به حسب تبادر ذهنی صادق است که در آن پوشاندن مداومتی باشد، لذا کفر به ایمان نیز در مورد کسی صادق است که همواره عمل به مقتضای ایمان خود را ترک کند، و همیشه و بطور دائم برخلاف علم خود عمل نماید و اما کسی که در زندگیش یکبار و دوبار حق را می‌پوشاند، و برخلاف علم و ایمانش عمل می‌کند، به چنین کسی نمی‌گویند که ایمانش کفر ورزیده، بلکه می‌گویند او مرتکب فسقی شده است.

این را بدان جهت گفتیم تا روشن شود که مراد از جمله: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ»

(۶۶) خانواده

کسانی هستند که بر پوشاندن حق و علم و ایمان خویش مداومت دارند، هر چند که در جمله مورد بحث مطلب با مثل یکفر تعبیر شده، که ثبوت و دوام را می‌فهماند، بنابراین کسی که پیروی نمی‌کند آنچه را که حق بودنش به نظر وی محقق شده، و عمل نمی‌کند به آنچه برایش ثابت شده، که از ارکان دین است، او کافر به ایمان است، و هر عمل صالحی که بکند حبط و بی‌پاداش خواهد بود، همچنان که در آیه مورد بحث فرمود: «فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ».

جمله مورد بحث یعنی «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ...» متصل به ما قبل خودش است، و می‌خواهد مؤمنین را از خطری که ممکن است در اثر سهل‌انگاری در امر خدا و معاشرت آزادانه با کفار متوجه آنان شود بر حذر بدارد، و بفهماند که اگر در جملات قبل، طعام اهل کتاب را و ازدواج با زنان عقیف آنان را بر شما مؤمنین حلال کردیم برای این بود که در معاشرت شما با اهل کتاب تخفیف و تسهیلی فراهم آوریم،

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب (۶۷)

تا این وسیله‌ای بشود که شما با اخلاق اسلامی خود با یهود و نصارا معاشرت کنید، و آنان را شیفته اسلام بسازید، و داعی آنان باشد بسوی علم نافع و عمل صالح.

پس غرض از تشریح حکم مورد بحث این بوده، نه اینکه مسلمین این حکم را بهانه و وسیله قرار دهند برای اینکه خود را در پرتگاه هوا و هوسها ساقط نموده، در دوستی و عشق ورزیدن با زنان یهودی و نصرانی بی‌بند و بار شوند، و عاشق جمال آنان شده، در نتیجه خواه ناخواه خلق و خوی آنان را نیز متابعت نمایند و چیزی نگذرد که خلق و خوی یهودیت و نصرانیت حاکم بر مسلمین گشته و بر خلق و خوی اسلامی مسلط گردد، و آن را تحت الشعاع خود کند، و فساد آنان بر صلاح اسلام چیره گردد، که این خود بلای بزرگی است، که مسلمانان را به قهقرا برمی‌گرداند، در نتیجه حکمی را که خدا در تشریحش بر مسلمانان منت نهاده بود را فتنه و محنت و مهلکه مسلمین کرده، تخفیف الهی را به صورت عذاب در آورد.

(۶۸) خانواده

به همین جهت خدای تعالی بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب و زنان پاکدامن ایشان، مسلمانان را از بی‌بند و باری در تنعم به این نعمت، حلال بودن طعام و زنان اهل کتاب بر حذر داشته، تا بی‌بند و باریشان کارشان را به کفر ایمان و ترک ارکان دین و اعراض از حق نکشانند، زیرا اگر چنین کنند باعث می‌شوند که اعمالشان حبط شود، و در آخرت نتیجه‌ای از تلاش زندگی خود نبینند.

روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل کتاب

و در تفسیر قمی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود: از زنان اهل کتاب

روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل کتاب (۶۹)

تنها ازدواج با آن زنانی حلال است که به حکومت اسلام جزیه پردازند، و اما غیر آنان نه، ازدواج با زنانشان حلال نیست.

مؤلف: علت آن این است که وقتی اهل کتاب جزیه نپردازد قهراً محارب یعنی کافر حربی خواهد بود که معلوم است ازدواج با آنان حلال نیست.

و در کتاب فقیه از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که شخصی از آن جناب از مردی که با زن نصرانی و یهودی ازدواج می‌کند سؤال کرد که آیا ازدواجش درست است یا نه؟ فرمود اگر این مرد به زن مسلمان دسترسی داشته باشد چرا باید زن یهودی و نصرانی بگیرد شخص عرضه داشت آخر به زن یهودی و نصرانی عشق می‌ورزد (خلاصه عاشق چنین زنی شده)، حضرت فرمود: حال که چنین است اگر با او ازدواج کرد باید از شراب و گوشت خوک خوردن او جلوگیری کند، و در ضمن این را هم بدان که این عمل در دین او نقصی ایجاد می‌کند.

(۷۰) خانواده

و در تهذیب از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرموده: ازدواج موقت مسلمان با زن یهودی و نصرانی و با اینکه همسری آزاد دارد اشکال ندارد.

و در کافی به سند خود از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: دوست نمی‌دارم مرد مسلمان با زن یهودیه و نصرانیه ازدواج کند، زیرا بیم آن می‌رود که فرزندش به دین یهود و یا نصرانی گرایش پیدا کند.

شرط ایمان در ازدواج

«... وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ...»

شرط ایمان در ازدواج (۷۱)

«... و خدا به ایمان واقعی شما داناتر است، و از این گونه ازدواج ننگ نداشته باشید، که مؤمنین همه از همنند، و فرقی بین آزاد و کنیزشان نیست...» (نساء/۲۵)

از آنجائی که در جمله قلبی با آوردن قید «مؤمنات»، ایمان، در متعلق حکم قید شده بود، و از آنجائی که ایمان امری قلبی است لذا کسی نمی‌تواند به حقیقت ایمان دیگری اطلاع پیدا کند، چون برای این آگهی میزانی مانند میزان الحراره و سایر موازین مادی وجود ندارد، چه بسا مردمی توهم کنند که خدای تعالی با آوردن این قید کار مسلمانان را دشوار کرده، و بلکه اصلاً جلو آن را گرفته، مسلمانان مکلف را دچار عسر و حرج ساخته، چون نمی‌توانند تشخیص دهند آیا زنی که می‌خواهند بگیرند ایمان قلبی دارد

یا نه، لذا در این جمله که می‌فرماید: «خدا به ایمان بندگان مؤمنش آگاه است»، بطور کنایه

(۷۲) خانواده

فهمانده، شما مکلفین مأمور به تشخیص واقع و حقیقت ایمان زنان نیستید، این کار خداست و بس، بلکه تنها مأمورید بر طبق اسباب ظاهری عمل کنید، اسبابی که نظیر شهادتین، و شرکت در جماعت مسلمین، و انجام وظائف عمومی دین دلالت بر ایمان صاحبش می‌کند، و همین ایمان ظاهری معیار است نه ایمان باطنی.

و چون این جهت که تنها فقرا از مکلفین را هدایت کرد به اینکه با کنیزان ازدواج کنند باعث می‌شد که تأثیر گفتار در دل‌ها متفاوت شود و عموم مردم از این بیان نسبت به طبقه کنیزان احساس خواری و پستی و ذلت کنند، و خیال کنند خدای تعالی نیز این طبقه را خوار و بی‌مقدار می‌داند، و از سوی دیگر خود این طبقه هم از این خطاب دلگیر شوند، و عموم مردم نیز خود را تافته‌ای جدا بافته پنداشته و با طبقه بردگان معاشرت ننموده، و مخصوصاً مردان از ازدواج با کنیزان، و زنان از ازدواج با غلامان خودداری ورزند، و

شرط ایمان در ازدواج (۷۳)

از اینکه آنان را شریک زندگی نموده و گوشت و خون خود را با آنها مخلوط سازند احساس ننگ کنند، لذا با جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» از این سوء تفاهم جلوگیری نموده و به حقیقتی صریح اشاره کرد، که با دقت در آن، توهم فاسد نامبرده از بین می‌رود، زیرا می‌فرماید: برده نیز مانند آزاد، انسان است، و از نظر انسانیت و معیاری که با آن یک موجود، انسان می‌شود هیچ تفاوتی با هم ندارند، برده نیز مانند آزاد واجد همه شؤون انسانیت است، تنها تفاوتی که بین این دو هست، در سلسله احکامی است که به منظور استقامت امر مجتمع انسانی در رساندن او به سعادتش تشریح شده، و این تفاوت‌ها به هیچ وجه نزد خدای تعالی معیار نیست، تنها چیزی که نزد خدای عزوجل معیار است، تقوا است، که باعث کرامت و حرمت نزد او می‌شود.

پس مردمی که به خدای عزیز ایمان دارند نباید تحت تأثیر این خلجانات ذهنی

(۷۴) خانواده

موهوم و افکار خرافی قرار گیرند، که این افکار آنان را از حقایق معارف که متضمن سعادت و رستگاری آنان است دور سازد، آری بیرون شدن از وسط طریق مستقیم هرچند که در بدو نظر و ابتدای امر حقیر و بی‌اهمیت است، لیکن همواره و به تدریج آدمی را از راه هدایت دور می‌سازد، تا سرانجام به وادی‌های هلاکتش بکشاند.

از اینجا روشن می‌شود که ترتیبی که در ابتدای آیه مورد بحث به صورت مشروط و تنزل قرار گرفته، و فرموده: «وَمَنْ لَمْ يَشْرَعْطْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...» (۲۵ / نساء) در حقیقت سخن را به ترتیبی که در مجرای طبع و عادت هست آورده است، نه اینکه خواسته مردم را به امری غیرطبیعی و غیرعادی ملزم سازد، به این معنا که فرموده باشد جواز ازدواج با کنیزان مشروط بر این است که مسلمان توانایی ازدواج با زنان آزاد را نداشته باشد، نه، نمی‌خواهد این را بفرماید، بلکه

شرط ایمان در ازدواج (۷۵)

مردم به حسب طبع خودشان این طور عمل می‌کنند، و به همین جهت خدای تعالی خطابشان کرده که اگر توانائی آن را ندارید که با زنان آزاد ازدواج کنید، می‌توانید - برای رهائی از فشار تجرد - با کنیزان ازدواج کنید، و از این کار دل چرکین نباشید، و در عین حال تذکر داد که آزاد و برده هر دو انسان و از جنس هم هستند.

(۷۶) خانواده

حکم سرپرستی مردان بر زنان

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ،»

«مردان بر زنان قیومت و سرپرستی دارند، به خاطر اینکه خدا بعضی را بر بعضی برتری داده، و به خاطر اینکه مردان از مال خود نفقه زنان و مهریه آنان را

(۷۷)

می‌دهند، پس زنان صالح و شایسته باید فرمانبر شوهران در کام‌گیری و تمتعات جنسی و حافظ ناموس و مدافع و آبروی آنان در غیابشان باشند، همانطور که خدا منافع آنان را حفظ فرموده است...» (۳۴ / نساء)

«قِيم» به معنای کسی است که مسؤول قیام به امر شخصی دیگر است، و مراد از جمله: «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» آن زیادت‌هایی است که خدای تعالی به مردان داده، به حسب طاقتی که بر اعمال دشوار و امثال آن دارند، چون زندگی زنان یک زندگی احساسی و عاطفی است، که اساس و سرمایه‌اش رقت و لطافت است، و مراد از جمله «بِمَا أَنْفَقُوا» مهریه‌ای است که مردان به زنان می‌دهند، و نفقه‌ای است که همواره به آنان می‌پردازند.

و از عمومیت علت به دست می‌آید که حکمی که مبتنی بر آن علت است یعنی قیم

(۷۸) خانواده

بودن مردان بر زنان نیز عمومیت دارد، و منحصر به شوهر نسبت به همسر نیست، و چنان نیست که مردان تنها بر همسر خود قیومت داشته باشند، بلکه حکمی که جعل شده برای نوع مردان و بر نوع زنان است، البته در جهات عمومی که ارتباط با زندگی هر دو طایفه دارد، و بنابراین پس آن جهات عمومی که عامه مردان در آن جهات بر عامه زنان قیومت دارند، عبارت است از مثل حکومت و قضا که حیات جامعه بستگی به آنها دارد، و قوام این دو مسؤولیت و یا بگو دو مقام بر نیروی تعقل است، که در مردان بالطبع بیشتر و قوی‌تر است تا در زنان، همچنین دفاع از سرزمین با اسلحه که قوام آن برداشتن نیروی بدنی و هم نیروی عقلی است، که هر دوی آنها در مردان بیشتر است تا در زنان.

و بنابراین، اینکه فرمود: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، اطلاقی تام و تمام

حکم سرپرستی مردان بر زنان (۷۹)

دارد، و اما جملات بعدی که می‌فرماید: «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ...» که ظاهر در خصوصیات است که بین زن و شوهر هست نمی‌خواهد این اطلاق را مقید کند، بلکه می‌خواهد فرعی از فروع این حکم مطلق را ذکر نموده، جزئی از میان جزئیات آن کلی را بیان کند، پس این حکم جزئی است که از آن حکم کلی استخراج شده، نه اینکه مقید آن باشد.

وظایف زنان در زندگی مشترک

«فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»، مراد از صالحات همان معنای لغوی کلمه است، و آن همان است که به لیاقت شخص نیز تعبیر می‌شود، و کلمه قانتات عبارت است از دوام طاعت و خضوع، و از اینکه در مقابل این گونه زنان زنان ناشزه را

(۸۰) خانواده

قرار داد، و فرمود: «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ»، به دست می‌آید که مراد از صالحات نیز همسران صالح است، نه هر زن صالح، و خلاصه حکمی که روی صالحات کرده، و فرموده صالحات چنین و چنانند، مخصوص زنان در حال ازدواج است نه مطلق زنان.

و در این جمله که به تعبیر (زنان صالح چنین و چنانند)، دستور داده که زنان صالح باید چنین و چنان باشند، در واقع حکم مربوط به شؤون زوجیت و کیفیت معاشرت منزلی را بیان کرده، و این حکم در عین حال حکمی است که در سعه و ضیقش تابع علتش، یعنی همان قیومت مرد بر زن از نظر زوجیت است، پس بر زن واجب است شوهر را اطاعت کند، و او را در هر شأنی که به شؤون زوجیت راجع می‌شود حفظ نماید.

وظایف زنان در زندگی مشترک (۸۱)

استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی و مالکیت

همان طور که قیومت صنف مردان بر صنف زنان در مجتمع بشری تنها مربوط می‌شود به جهات عامه‌ای که زنان و مردان هر دو در آن جهات شریکند، و چون جهاتی است که نیازمند به تعقل بیشتر و نیروی زیادتر است که در مردان وجود دارد، یعنی امثال حکومت و قضا و جنگ بدون اینکه استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی او خدشه‌ای بخورد، و بدون اینکه مرد حق داشته باشد اعتراض کند که تو چرا فلان چیز را دوست می‌داری و یا فلان کار را می‌کنی، مگر آنکه زن کار زشت را دوست بدارد، یا مرتکب شود، به شهادت اینکه فرمود: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ». (۲۳۴ / بقره)

(۸۲) خانواده

همچنین قیومت مرد بر زنش به این نیست که سلب آزادی از اراده زن و تصرفاتش در آنچه مالک آن است بکند، و معنای قیومت مرد این نیست که استقلال زن را در حفظ حقوق فردی و اجتماعی او، و دفاع از منافعش را سلب کند، پس زن همچنان استقلال و آزادی خود را دارد، هم می‌تواند حقوق فردی و اجتماعی خود را حفظ کند، و هم می‌تواند از آن دفاع نماید و هم می‌تواند برای رسیدن به این هدفهایش به مقدماتی که او را به هدفهایش می‌رساند متوسل شود.

مفهوم قیومت مرد بر زن

معنای قیومت مرد این است که مرد به خاطر این که هزینه زندگی زن را از مال

مفهوم قیومت مرد بر زن (۸۳)

خودش می‌پردازد، تا از او استمتاع ببرد، پس بر او نیز لازم است در تمامی آنچه مربوط به استمتاع و هم‌خوابگی مرد می‌شود او را اطاعت کند، و نیز ناموس او را در غیاب او حفظ کند، و وقتی غایب است مرد بیگانه را در بستر او راه ندهد، و آن بیگانه را از زیبایی‌های جسم خود که مخصوص شوهر است تمتع ندهد، و نیز در اموالی که شوهرش در طرف ازدواج و اشتراک در زندگی خانوادگی به دست او سپرده و او را مسلط بر آن ساخته خیانت نکند.

پس معنای آیه مورد بحث این می‌شود که زنان مسلمان سزاوار است صفت صلاح را پیشه خود بسازند، که اگر چنین کنند قهرا قاننات خواهند بود، یعنی همواره و دائماً شوهران خود را در هر چه که از ایشان بخواهند اطاعت خواهند کرد، البته هر چیزی که با تمتع شوهران ارتباط داشته باشد، و واجب است بر آنان که جانب

(۸۴) خانواده

خود را در همه چیزهایی که متعلق حق شوهران است در غیاب شوهران حفظ کنند.

«بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»، معنای جمله این است که زنان مطیع شوهران خویشند، و حافظ غیب ایشانند، به حفظی که خدا از حقوق ایشان کرده، چون قیومت را برای آنان تشریح و اطاعتشان و حفظ غیبتشان را بر زنان واجب فرموده است.

حکم رفتار با زنان ناسازگار

«... وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فِعْظُهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا»

«... و زنانی را که بیم دارید نافرمانیتان کنند، نخست اندرز دهید، اگر به اطاعت درنیامدند، با آنها قهر کنید، و در بستر خود راه ندهید، و اگر این نیز مؤثر نشد
حکم رفتار با زنان ناسازگار (۸۵)

بزیندشان اگر به اطاعت درآمدند دیگر برای ادامه زدنشان بهانه‌جویی نکنید، و به خاطر علوی که خدا به شما داده مغرور نشوید، که دارنده علو و بزرگی خدا است...» (۳۴ / نساء)

کلمه «نُشُوز» به معنای عصیان و استکبار از اطاعت است، و مراد از «خوف نُشُوز» این است که علائم آن به تدریج پیدا شود، و معلوم گردد که خانم می‌خواهد ناسازگاری کند. در جمله: «فِعْظُهُنَّ» موعظه را نتیجه ترس از نُشُوز، قرار داد، نه از خود نشوز، شاید برای این بوده که رعایت حال موعظه را در بین علاج‌های سه گانه کرده باشد، و بفهماند از میان این سه راه علاج موعظه علاجی است که هم در حال نشوز مفید واقع می‌شود، و هم قبل از نشوز، و هنگام پیدا شدن علامت‌های آن و علاج‌های سه گانه همان است که (۸۶) خانواده

عبارت: «فِعْظُهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ» بر آن دلالت می‌کند، و از معنای آیه می‌دانیم که بین این سه علاج ترتیب هست، و می‌خواهد بفرماید اول او را موعظه کنید، اگر موعظه اثر نگذاشت با او قهر کنید، و رختخوابتان را جدا سازید، و اگر این نیز مفید واقع نشد، او را بزیند. دلیل بر این که رعایت تدریج و ترتیب لازم است این است که ترتیب نامبرده به حسب طبع نیز وسایل گوناگونی از کیفر دادن است، هر کس بخواهد کسی را کیفر کند طبیعتاً اول از درجه ضعیف آن شروع می‌کند، و سپس به تدریج کیفر را شدید و شدیدتر می‌سازد.

ظاهر جمله: «وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ» این است که بستر محفوظ باشد، ولی در بستر با او قهر کند، مثلاً در بستر پشت به او کند، و یا ملاعبه نکند، و یا طوری دیگری بی‌میلی خود را به او بفهماند، گو اینکه ممکن است با مثل این عبارت جدا کردن بستر حکم رفتار با زنان ناسازگار (۸۷)

نیز اراده بشود، ولی بعید است، چون مضجع را به لفظ جمع آورده، اگر منظور جدا کردن «مَضَاجِعِ» بوده باشد، دیگر به حسب ظاهر احتیاج نبود کلمه نامبرده را به لفظ جمع بیاورد.

در مجمع البیان در تفسیر جمله: «فِعْظُهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ...» از امام ابی جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «هجر در مضاجع به این است که در رختخواب زن برود، ولی پشت خود را به او کند، و نیز در معنای زدن از آن جناب روایت کرده که باید با مسواک او را زد، (مسواک، چوب کوچکی بود که برای تمیز کردن دندان بکار می‌رفت).

«فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا...» یعنی اگر در اثر اعمال آن سه راه علاج به اطاعت شما درآمدند، دیگر علیه آنان بهانه‌جویی نکنید، و با اینکه اطاعت شما می‌کنند

(۸۸) خانواده

برای اذیت و آزارشان دنبال بهانه نگردید، و در آخر این مطلب را تعدیل می‌کند به اینکه «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا» و اعلام می‌دارد به این که مقام پروردگارشان علی و کبیر است، پس از قدرت و تفرقی که بر زنان خود دارند مغرور نشوند و سوء استفاده ننموده در اثر غرور به آنها ظلم و استعلا و استکبار نکنند، و همواره به یاد علو مقام پروردگارشان باشند.

ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر

«... وَ أَنْ حِثُّكُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا»

ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر (۸۹)

«... و اگر ترسیدید کار به جایی بکشد، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید، که اگر بنای آن دو به اصلاح باشد خدای تعالی بینشان را توافق پدید می‌آورد، که خدا همواره دانایی باخبر است.» (۳۵ / نساء)

کلمه «شِقَاق» به معنای قهر کردن و عداوت است، خدای سبحان برای مواردی که احتمال برود کار زن و شوهر به دشمنی بیانجامد دستور داده یک حکم از طرف زن، و یک حکم از طرف مرد به مسأله رسیدگی کنند، زیرا دخالت یک حکم این خطر را دارد که او جانب یک طرف را بگیرد، و حکم جائزانه کند.

و معنای اینکه فرموده: «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا»، این است که اگر واقعا هر دو طرف نزاع بنای داشته باشند، و عناد و لجبازی در کارشان نباشد خدای تعالی به وسیله این دو حکم بین آن دو توافق و اصلاح برقرار می‌کند، چون وقتی (۹۰) خانواده

دو طرف زمام اختیار خود را به حکم خود بدهند (حکمی که خودشان پسندیده‌اند)، قهرا توافق حاصل می‌شود. ولی در آیه شریفه حصول توافق را به خدای تعالی نسبت داده، به اینکه سبب عادی یعنی اصلاح خواهی آن دو تسلیم بودنشان در برابر حکمی که حکم‌ها می‌کنند در کار هست، و باید نتیجه را به این سبب نسبت بدهد، لیکن به خدای تعالی نسبت داد تا در ضمن بفهماند سبب حقیقی و آن کسی که میان اسباب ظاهری و مسببات آنها رابطه برقرار می‌کند خدای تعالی است، او است که هر حقی را به صاحب حق می‌دهد، و در آخر آیه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا». در کافی به سند خود از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر جمله: «فَابْعَثُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا» فرمود: این دو حکم باید با زن

ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر (۹۱)

و شوهر شرط کنند، که هر حکمی که کردند آن دو قبول کنند، اگر حکم کردند که باید از هم جدا شوند، بپذیرند، و اگر حکم کردند که باید با هم باشند بپذیرند. (۱)

خوف زن از بی‌میلی و اعراض شوهر

«وَ أَنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَالْجُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴.

(۹۲) خانواده

«و هرگاه زنی از بی‌میلی و یا سرگرانی شوهرش بیم دارد و بخل که خدا به منظور حفظ و دفاع از حق در نهاد جانها نهاده در او تحریک شد، او و همسرش مجازند به منظور نوعی اصلاح از قسمتی از حقوق خود صرفنظر کنند و صلح در هر حال بهتر است، و اگر شما مردان احسان کنید و رعایت تقوا بنمائید خدا از آنچه می‌کنید باخبر است.» (۱۲۸ / نساء)

سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از صلح و مصالحه کردن این است که زن از بعضی حقوق زناشویی خودش صرفنظر کند تا انس

و علاقه و الفت و توافق شوهر را جلب نماید و به این وسیله از طلاق و جدائی جلوگیری کند و بداند که صلح بهتر است. اگر شرط اصلاح را خوف نشوز و اعراض قرار داد، نه خود آن دو را، برای این بود که خوف زن از بی میلی و اعراض شوهر (۹۳)

صلح موضوعش از زمانی تحقق می یابد که علامتها و آثار ترس آور آن تحقق یابد.

«وَأَخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» کلمه «شُح» به معنای بخل است، و جمله مورد بحث می خواهد این حقیقت را خاطر نشان سازد که غریزه بخل یکی از غرائز نفسانیه ای است که خدای تعالی بشر را بر آن غریزه مفظور و مجبول کرده تا به وسیله این غریزه منافع و مصالح خود را حفظ نماید و از ضایع شدن آن دریغ کند، پس هر نفسی دارای شح و بخل هست و بخلش همواره حاضر در نزد او است، یک زن نسبت به حقوقی که در زوجیت دارد یعنی در لباس و خوراک و بستر و عمل زناشویی، بخل می ورزد، یعنی از تلف شدن و غضب شدن آن جلوگیری می کند، و یک مرد نیز در صورتی که به زندگی کردن با همسرش بی میل باشد، از موافقت و محبت و اظهار علاقه به او بخل می ورزد، در چنین صورتی حرجی بر آن دو نیست در اینکه بین خود صلح (۹۴) خانواده

برقرار نمایند، یعنی یکی از آن دو از پاره ای حقوق خود چشم پوشی کند.

«وَأَنْ تُحْيِيَنَّهُمْ وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» این جمله موعظه ای است برای مردان که از طریق احسان و تقواتجاوز نکنند و متذکر این معنا باشند که خدای عزوجل از آنچه می کنند باخبر است، پس در معاشرت با زنان، جور و ستم نکنند و آنان را مجبور نسازند که از حقوق حق خود چشم پوشند، هر چند که خود آنان می توانند چنین کنند. (۱)

روایات وارده در زمینه رفتار با همسران

۱- المیزان ج: ۵ ص: ۱۵۶.

روایات وارده در زمینه رفتار با همسران (۹۵)

روایات در زمینه رفتار با همسران در جوامع حدیث از طرق شیعه و اهل سنت بسیار وارد شده، و از میان همه آن روایات زیباتر روایتی است که مرحوم کلینی در کافی از ابی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود: جهاد زن این است که نیکو شوهرداری کند.

و از جامع ترین کلمات در این باره سخنی است که در نهج البلاغه آمده، سخنی که علاوه بر جامعیت مشتمل است به رأس اساس تشریح احکام راجع به زنان، و این سخن را کافی نیز به سند خود از عبدالله بن کثیر از امام صادق علیه السلام از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده، و نیز به سند خود از اصبع بن نباته از آن جناب آورده که در نامه ای که به فرزندش نوشته فرموده:

«إِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَكَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ - زن ریحانه است نه قهرمان.»

(۹۶) خانواده

و همچنین کلام دیگری که در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: زن لعبت است، هر کس او را گرفت مراقب باشد ضایعش نسازد، آری رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب می کرد از مردی که همسرش را می زند، و آنگاه با همان دست با وی معانقه می کند.

در کافی نیز به سند خود از ابی مریم از امام ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تعجب نیست که کسی همسرش را بزند، و آنگاه با او دست به گردن شود؟

امثال این بیانات در احادیث بسیار زیاد است، که اگر کسی در آنها دقت کند نظریه اسلام درباره زنان را درک می کند.

در تفسیر عیاشی از ابن مسلم از امام باقر علیه‌السلام روایت آورده که فرمود:

روایات وارده در زمینه رفتار با همسران (۹۷)

امیرالمؤمنین در مورد زنی که به ازدواج مردی درآمده بود و مرد با او و کسان او شرط کرده بود که اگر همسری دیگر اختیار کند و از او کناره‌گیری نماید، و یا کنیزی بر سرش بگیرد خود به خود طالق باشد، چنین قضاوت کرد: که شرط خدا قبل از شرط شما واجب الوفا است، و خدای تعالی قبل از اینکه شما چنین شرطی بکنید بر عموم امت شرط کرد که مرد اختیار گرفتن چهار همسر را دارد بنابراین شوهر اگر خواست می‌تواند به شرط خود وفا کند و اگر خواست می‌تواند او را طلاق ندهد، و همسر دیگری نیز بگیرد، و یا کنیزی اختیار کند، و اگر او سر راهش را بگیرد، شوهر می‌تواند قهر کند، و در بستر پشت به او بخوابد زیرا خدای تعالی فرموده: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ»، و نیز درباره گرفتن کنیزان فرموده: «أَحِلَّ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، و درباره رابطه زناشویی فرموده: «وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُواهُنَّ»

(۹۸) خانواده

فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنَّ أَطْعَمَكُمُ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا.

(ادامه این مطالب را تحت عنوان «فلسفه قیمومیت مردان بر زنان» و «جایگاه زن در اسلام» مطالعه فرمائید. (۱)

زندگی مشترک با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت

«وَ لَنْ تَشِيءَ تَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَ أَنْ تُضِيلُوهَا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا»

«شما هرگز نمی‌توانید در بین چند همسر عدالت را (به تمام معنا یعنی زائد بر

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴.

زندگی با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت (۹۹)

مقدار واجب شرعی) رعایت کنید، هرچند که در آن باره حرص به خرج دهید پس (حداقل آن یعنی مقدار واجب را رعایت کنید،) و به کلی از او اعراض نکنید که بلا-تکلیفش گذارید و اگر اصلاح کنید و تقوا پیشه خود سازید و در نتیجه از گناهش درگذرید و به او ترحم کنید بدانید که گذشت و ترحم صفت خدا است.» (۱۲۹ / نساء)

این جمله حکم عدالت در بین همسران را بیان می‌کند، که خدای عزوجل در اول سوره تشریح کرده و به مردان حکم کرده بود که: اگر می‌توانید عدالت برقرار کنید به یک زن اکتفا کنید. نیز جمله: «وَ أَنْ تُضِيلُوهَا وَ تَتَّقُوا...» که در آیه قبلی بود، به این معنا اشاره دارد، چون آن جمله خالی از بویی از تهدید نیست و این تهدید باعث می‌شود

(۱۰۰) خانواده

که شنونده در تشخیص حقیقت عدل در بین زنان دچار حیرت شود.

کلمه عدل به معنای حد وسط در بین افراط و تفریط است و تشخیص این حد وسط از امور صعب و بسیار دشوار است و مخصوصا از این جهت که ارتباط با دل‌ها دارد، چون رعایت دوستی عادلانه در بین زنان و اینکه یک مرد به اندازه مساوی زنان خود را دوست بدارد، امری ناشدنی است، چون به‌طور دائم از حیطة اختیار آدمی بیرون است.

لذا خدای تعالی بیان می‌کند که رعایت عدالت به معنای حقیقی آن در بین زنان و اینکه یک مرد حد وسط حقیقی دوستی را در بین زنان خود رعایت کند چیزی است که هیچ انسانی قادر بر آن نیست، هر قدر هم که در تحقق دادن آن حرص بورزد، پس آنچه در این باب بر مرد واجب است این است که یکسره از حد وسط به یکی از دو طرف افراط و تفریط منحرف نشود و تا آنجا که

برایش ممکن است رعایت عدالت را بکند و

زندگی با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت (۱۰۱)

مخصوصاً مراقب باشد که به طرف تفریط یعنی کوتاهی در ادای حق همسر خود منحرف نگردد و زن خود را بلا تکلیف و مانند زن بی شوهر نگذارد که نه شوهر داشته باشد و از شوهرش بهره‌مند شود و نه نداشته باشد تا بتواند همسری دیگر اختیار نموده، و یا پی کار خود برود.

پس، از عدالت در بین زنان آن مقداری که بر مردان واجب است این است که در عمل و سلوک بین آنان مساوات و برابری را حفظ کند، اگر حق یکی را می‌دهد حق دیگری را نیز بدهد و دوستی و علاقمندی به یکی از آنان و ادارش نکند که حقوق دیگران را ضایع بگذارد، این آن مقدار واجب از عدالت است و اما مستحب از عدالت این است که به همه آنان احسان و نیکی کند و از معاشرت با هیچ یک از آنان اظهار کراهت و بی میلی نکند و به هیچ یک بداخلاقی روا ندارد، همچنانکه سیره و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۱۰۲) خانواده

با همسرانش اینطور بود.

و این ذیل یعنی جمله: «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» خود دلیل بر این است که منظور از جمله: «هرگز نمی‌توانید بین زنان عدالت برقرار کنید، هر چند که بر این معنا حرص بورزید»، این نیست که قدرت بر عدالت را بطور مطلق نفی کند تا نتیجه‌اش این باشد که به انضمام آن با جمله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» از دواج متعدد در اسلام لغو شود، همچنانکه بعضی از مفسرین این نتیجه را گرفته و گفته‌اند: (جمله اول می‌فرماید: هر قدر هم که کوشش کنید و حرص بورزید نمی‌توانید بین چند زن رفتاری عادلانه داشته باشید و جمله دوم می‌فرماید: اگر نتوانستید عدالت برقرار کنید به یک زن اکتفا کنید، پس نتیجه حاصل از انضمام این دو آیه این می‌شود که تعدد زوجات در اسلام ممنوع و ملغی است)، و این اشتباه بزرگی است، برای اینکه جمله: «فَلَا تَمِيلُوا

زندگی با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت (۱۰۳)

كُلِّ الْمَيْلِ...» می‌فرماید: چنان نباشد که یکی از زن‌ها بطور کلی مورد اعراض شما واقع گشته، مثل زنی بشود که اصلاً شوهر ندارد، و این خود دلیل بر این است که جمله: «هرگز نمی‌توانید...» می‌خواهد عدالت واقعی و حقیقی را نفی کند و بفرماید شما نمی‌توانید بین چند همسر عدالت واقعی را برقرار نموده (حتی علاقه قلبی خود را بین آنان بطور مساوی تقسیم کنید)، پس آن مقدار عدالتی که تشریح شده، عدالت تقریبی است، آن هم در مرحله رفتار نه در مرحله علاقه قلبی و عدالت تقریبی در مرحله رفتار امری است ممکن (همچنانکه می‌بینیم بسیاری از افراد با تقوا و متدین این عدالت را رعایت می‌کنند و رفتاری یکسان با همسران خود دارند، هر چند که در دل یکی را از دیگران بیشتر دوست بدارند).

سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عملکرد مسلمانان به آن سنت در جلو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۱۰۴) خانواده

بود و آن جناب از رفتار مسلمانان با زنان متعدد خود اطلاع داشت و ایرادی به آنان نمی‌گرفت و همان سنت تا عصر حاضر در بین مسلمین برقرار و متصل مانده و همه اینها دلیل بر بطلان آن توهم است.

علاوه بر اینکه توهم مذکور باعث می‌شود بگوئیم: اول آیه تعدد زوجات که می‌فرماید: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعًا»، صرف فرضی است عقلی که در عالم خارج حتی یک مصداق هم ندارد و این نظریه باطلی است که کلام خدای سبحان اجل از مثل آن است.

خدای تعالی بعد از دستورات و نصایحی که در امر معاشرت با زنان داشت با جمله: «وَأَنْ تَصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»،

مردان را تشویق و ترغیب کرده به اینکه هرگاه امارات و نشانه‌های ناسازگاری را دیدند، بلادرنگ درصدد اصلاح برآیند زندگی با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت (۱۰۵)

و بیان فرموده که این اصلاح کردن خود یکی از مصادیق تقوا است و تقوا هم به دنبال خود مغفرت و رحمت را می‌آورد و این جمله بعد از جمله: «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» و بعد از جمله: «وَأَنْ تَحْسَبُوا أَنَّكُمْ مُؤْمِنُونَ وَ تَنْقُتُوا...» در حقیقت تأکیدی است بعد از تأکیدی دیگر. (۱)

حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی

«... وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»
۱- المیزان ج: ۵ ص: ۱۵۶.

(۱۰۶) خانواده

«... و با زنان بطور شایسته معاشرت کنید، و اگر از آنان بدتان می‌آید باید بدانید که ممکن است شما از چیزی بدتان بیاید که خدا خیر بسیار را در آن نهاده باشد.» (۱۹ / نساء)

کلمه معروف به معنای هر امری است که مردم در مجتمع خود آن را بشناسند، و آن را انکار نکنند، و بدان جاهل نباشند، و چون دستور به معاشرت کردن با زنان را مقید فرمود به قید معروف قهراً معنای امر به معاشرت با زنان معاشرتی است که در بین مأمورین به این امر یعنی مسلمانان معروف باشد. و معاشرتی که از نظر مردان معروف و شناخته شده، و در بین آنها متعارف است، این است که یک فرد از جامعه، جزئی باشد مقوم جامعه، یعنی در تشکیل جامعه دخیل باشد، و دخالتش مساوی باشد حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی (۱۰۷)

با دخالتی که سایر اعضا دارند، و در نتیجه تأثیرش در بدست آمدن غرض تعاون و همکاری عمومی به مقدار تأثیر سایر افراد باشد، و بالاخره همه افراد مورد این تکلیف قرار گیرند که هر یک کاری را که در وسع و طاقت دارد و جامعه نیازمند محصول آن کار است انجام دهند، و آنچه از محصول کارش مورد نیاز خودش است، به خود اختصاص دهد، و مازاد را در اختیار سایر افراد جامعه قرار داده، در مقابل از مازاد محصول کار دیگران آنچه لازم دارد بگیرد، این آن معاشرتی است که در نظر افراد جامعه معروف است، و اما اگر یک فرد از جامعه غیر این رفتار کند - و معلوم است که غیر این تنها یک فرض دارد - و آن این است که دیگران به او ستم کنند و استقلال او در جزئیت برای جامعه را باطل نموده، تابع و غیرمستقل سازند، به این معنا که دیگران از حاصل کار او بهره‌مند بشوند، ولی او از حاصل کار دیگران بهره‌ای نبرد، و شخص او (۱۰۸) خانواده

را مورد استثنا قرار دهند.

و خدای تعالی در کتاب کریمش بیان کرده که مردم همگی و بدون استثنا چه مردان و چه زنان شاخه‌هایی از یک تنه درختند، و اجزا و ابعاضی هستند برای طبیعت واحده بشریت، و مجتمع در تشکیل یافتن محتاج به همه این اجزا است، همان مقدار که محتاج جنس مردان است، محتاج جنس زنان خواهد بود، همچنان که فرمود: «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ - همه از همید.»

و این حکم عمومی منافات با این معنا ندارد، که هر یک از دو طایفه زن و مرد خصلتی مختص به خود داشته باشد، مثلاً نوع مردان دارای شدت و قوت باشند، و نوع زنان طبیعتاً دارای رقت و عاطفه باشند، چون طبیعت انسانیت هم در حیات تکوینی و هم اجتماعیش نیازمند به ابراز شدت و اظهار قوت است، و هم محتاج به اظهار مودت و

حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی (۱۰۹)

رحمت است، همچنانکه نیازمند به آن است که دیگران نسبت به او اظهار شدت و قوت کنند و هم اظهار محبت و رحمت نمایند، و این دو خصلت دو مظهر از مظاهر جذب و دفع عمومی در مجتمع بشری است.

روی این حساب دو طایفه مرد و زن از نظر وزن و از نظر اثر وجودی با هم متعادلند، هم چنانکه افراد طایفه مردان با همه اختلافی که در شئون طبیعی و اجتماعی دارند، بعضی قوی و عالم و زیرک و بزرگ و رئیس و مخدوم و شریف، و بعضی دیگر ضعیف و جاهل و کودن و مرئوس و خادم و پست‌اند، و همچنین تفاوت‌هایی دیگر از این قبیل دارند، در عین حال از نظر وزن و تأثیری که در ساختمان این مجتمع بشری دارند متعادلند.

پس می‌توان گفت و بلکه باید گفت که این است آن حکمی که از ذوق مجتمع سالم و (۱۱۰) خانواده

دور از افراط و تفریط منبث می‌شود، از ذوق اجتماعی که طبق سنت فطرت تشکیل شده و عمل می‌کند و از آن منحرف نمی‌شود، اسلام نیز در آیه مورد بحث و دستورات دیگر خواسته است انحراف جامعه را برطرف نموده، به طرف همان سنت فطرت بکشد، بنابراین برای چنین جامعه‌ای هیچ چاره‌ای جز این نیست که حکم تسویه در معاشرت در آن جاری شود، و این همان است که به عبارت دیگر از آن به حریت اجتماعی و آزادی زنان و مردان تعبیر می‌کنیم، و حقیقت آن این است که انسان بدان جهت که انسان است دارای فکر و اراده است، و نیز دارای اختیار است، می‌تواند آنچه برایش سودمند است از آنچه مضر است انتخاب کند، و در این اختیارش استقلال دارد، و همین انسان وقتی وارد اجتماع می‌شود، در آن حال نیز اختیار دارد، و لیکن در حدودی که مزاحم با سعادت مجتمع انسانی نباشد، در این چهار دیواری استقلال در انتخاب را دارد، و هیچ مانعی حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی (۱۱۱)

نمی‌تواند از اختیار او جلو بگیرد، و یا او را در انتخاب و اختیار تابع بی‌چون و چرای غیر سازد.

این معنا نیز منافات ندارد با اینکه بعضی از طبقات و یا بعضی از افراد از یک طبقه به خاطر مصالحی از پاره‌ای مزایا برخوردار و یا از پاره‌ای امتیازات محروم باشند. مثلاً مردان در اسلام بتوانند قاضی و حاکم شوند، و به جهاد بروند، و بر آنها واجب باشد نفقه زنان را بدهند، و احکامی دیگر از این قبیل خاص آنان باشد، و زنان از آنها محروم باشند، و نیز کودکان نابالغ اقرارشان نافذ نباشد، و نتوانند مستقلاً معامله کنند، و مکلف به تکالیف اسلام نباشند، و امثال این احکام که در باب حجر (و افرادی که از تصرفات مالی محجورند)، در کتب فقهی ذکر شده است.

پس همه این تفاوت‌ها خصوصیات احکامی است که متوجه طبقات و اشخاصی از (۱۱۲) خانواده

مجتمع می‌شود، و علتش اختلافی است که در وزن اجتماعی آنان است، در عین اینکه همه در اصل داشتن وزن انسانی و اجتماعی شریکند، چون ملاک در داشتن اصل وزن انسان بودن و دارای فکر و اراده بودن است، که در همه هست. البته این را هم بگوئیم که این احکام اختصاصی مختص به شریعت مقدسه اسلام نیست، بلکه در تمامی قوانین مدنی و حتی در همه اجتماعاتی که برای خود سنتی دارند کم و بیش یافت می‌شود، هر چند که قانون نداشته باشند، و زندگیشان جنگلی باشد، و با در نظر گرفتن این مطالب اگر بخواهیم همه را در یک عبارت کوتاه بگنجانیم جامع‌ترین آن عبارات جمله مورد بحث است که می‌فرماید: «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» که بیانش گذشت.

و اما جمله: «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»، از حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی (۱۱۳)

قبیل اظهار یک امر مسلم و معلوم، به صورت امری مشکوک و محتمل است، تا گزینه تعصب را در شنونده تحریک نکند.

خواهی پرسید چرا قرآن با تعبیر ملایم خواست رسوم و تعصبات مخاطب را تحریک نکند؟ جوابش این است که مجتمع بشری در آن روز یعنی در عصر نزول قرآن زن را در جایگاه و موقعیتی که در متن واقع دارد، جای نمی‌داد، و از اینکه زن را جزء اجتماع بشری بداند کراهت داشت، و حاضر نبود او را مانند طبقه مردان جزء مقوم بشمارد، بلکه مجتمعاتی که در آن عصر روی پای خود ایستاده بودند، یا مجتمعی بود که زن را موجودی طفیلی و خارج از جامعه انسانی و ملحق بدان می‌دانست، ملحق دانستنش از باب ناچاری بود، چون می‌خواست از وجودش استفاده کند، و یا مجتمعی بود که او را انسان می‌دانست، ولی انسانی ناقص در انسانیت، نظیر کودکان و

(۱۱۴) خانواده

دیوانگان، با این تفاوت که کودکان بالاخره روزی بالغ می‌شوند، و داخل انسان‌های تمام عیار می‌شوند، و دیوانگان نیز احتمالاً روزی بهبودی می‌یافتند، ولی زنان برای همیشه به انسانیت کامل نمی‌رسیدند، در نتیجه باید برای همیشه در تحت استیلای مردان زندگی کنند، و شاید این که در جمله: «فَإِنَّ كَرِهْتُمُوهُنَّ...» کراهت را به خود زنان نسبت داد، و فرمود: (اگر از زنان کراهت داشتید،) و فرمود: (اگر از ازدواج با زنان کراهت داشتید،) به خاطر این بوده که به این معنا اشاره کرده باشد.

(۱)

نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۰۱.

نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان (۱۱۵)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

«هان ای کسانی که ایمان آوردید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شمایند از آنان بر حذر باشید و اگر عفو کنید و از خطاهایشان بگذرید و بدیهایشان را ندیده بگیرید کاری خدایی کرده‌اید چون خدای تعالی هم غفور و رحیم است.» (۱۴/تغابن)

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»

«جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه و مایه آزمایش شمایند و نزد خدا اجر عظیم هست.» (۱۵ / تغابن)

(۱۱۶) خانواده

وابسته کردن دشمنی همسران را به مؤمنین مجموعاً علت حکم را می‌رساند و می‌فهماند که بعضی از همسران مؤمنین که با آنان دشمنی می‌ورزند بدان علت می‌ورزند که شوهرانشان ایمان دارند، و عداوت به خاطر ایمان جز این نمی‌تواند علت داشته باشد که این زنان بی‌ایمان می‌خواهند شوهران خود را از اصل ایمان، و یا از اعمال صالحه‌ای که مقتضای ایمان است، از قبیل انفاق در راه خدا و هجرت از دارالکفر، برگردانند و منصرف کنند، و شوهران زیربار نمی‌روند، قهراً زنان با آنان دشمنی می‌کنند، و یا می‌خواهند کفر و معصیت‌های بزرگ از قبیل بخل و خودداری از انفاق در راه خدا را بر آنان تحمیل کنند، چون دوست می‌دارند شوهران بجای علاقمندی به راه خدا و پیشرفت دین خدا و مواسات با بندگان خدا، به اولاد و همسران خود

نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان (۱۱۷)

علاقمند باشند، و برای تأمین آسایش آنان به دزدی و غضب مال مردم دست بزنند.

پس خدای سبحان بعضی از فرزندان و همسران را دشمن مؤمنین شمرده، البته دشمن ایمان ایشان، و از این جهت که دشمن ایمان ایشانند شوهران و پدران را وادار می‌کنند دست از ایمان به خدا بردارند، و پاره‌ای اعمال صالحه را انجام ندهند، و یا بعضی از گناهان کبیره و مهلکه را مرتکب شوند، و چه بسا مؤمنین در بعضی از خواسته‌های زن و فرزند به خاطر محبتی که به آنان

دارند اطاعتشان بکنند، و لذا در آیه شریفه می‌فرماید: از این گونه زنان و فرزندان حذر کنید، و رضای آنها را مقدم بر رضای خدا نگیرید!

«وَ أَنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، سه جمله «تَعْفُوا»، «تَصْفَحُوا»، و «تَغْفِرُوا» می‌خواهند مؤمنین را تشویق کنند به اینکه اگر زن و

(۱۱۸) خانواده

فرزندانشان آثار دشمنی مذکور را از خود بروز دادند، صرفنظر کنند، و در عین حال بر حذر باشند که فریب آنان را نخورند. «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»، کلمه فتنه به معنای گرفتاری‌هایی است که جنبه آزمایش دارد، و آزمایش بودن اموال و فرزندان به خاطر این است که این دو نعمت دنیوی از زینت‌های جذاب زندگی دنیا است، نفس آدمی به سوی آن دو آن چنان جذب می‌شود که از نظر اهمیت همپایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسماً بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، و بلکه جانب آن دو را می‌چرخاند، و از آخرت غافل می‌شود، همچنان که در جای دیگر فرمود: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». (۴۶ / کهف)

و تعبیر آیه مورد بحث کنایه از نهی است، می‌خواهد از غفلت از خدا به وسیله مال و

نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان (۱۱۹)

اولاد نهی کند، و بفرماید: با شیفتگی در برابر مال و اولاد جانب خدا را رها نکنید، با اینکه نزد او اجر عظیم هست. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۱۵.

(۱۲۰) خانواده

فصل سوم: بچه داری

حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعِيَّةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا

(۱۲۱)

أَوْلَادِكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

«مادران، فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند، برای کسی که می‌خواهد شیردادن را کامل کند، و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دار است، هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند به سبب فرزندش، وارث نیز مانند این را برعهده دارد، اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم خواستند طفل را از شیر بگیرند گناهی بر آنان نیست، و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر فردی را که در نظر می‌گیرید به شایستگی به او حقی بدهید گناهی بر شما نیست، از خدا بترسید و بدانید که خدای بینای اعمال شما است.» (۲۳۳ / بقره)

(۱۲۲) خانواده

حکم در آیه شریفه تنها در مورد «وَالِدَةٍ» و «وَالِدٍ» و «مَوْلُودَ لَهُ» یعنی والد تشریح شده است، و اما اینکه چرا بجای والد کلمه «مَوْلُودَ لَهُ» (آن کس که فرزند برای او متولد شده)، را به کار برده؟ برای این بوده که به حکمت حکمی را که تشریح کرده اشاره نموده باشد،

یعنی بفهماند پدر به علت اینکه فرزند برای او متولد می‌شود و در بیشتر احکام زندگی‌اش ملحق به اوست - البته در بیشترش نه همه احکام که بیانش در آیه تحریم خواهد آمد. ناگزیر مصالح زندگی و لوازم تربیت و از آن جمله خوراک و پوشاک و نفقه مادری که او را شیر می‌دهد به عهده او است، و این هم به عهده مادر او است که پدر فرزند را ضرر نزند، و آزار نکند، برای اینکه فرزند برای پدرش متولد شده است.

حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین (۱۲۳)

حق مطلب در مسأله فرزند این است که نظام تکوین فرزند را ملحق به پدر و مادر، هر دو می‌کند، برای اینکه هستی فرزند مستند به هر دوی آنها است، و اما اعتبار اجتماعی البته در این باره مختلف است، بعضی از امت‌ها فرزند را ملحق به مادر می‌دانند، و بعضی به پدر، و آیه شریفه، نظریه دوم را معتبر شمرده و با تعبیر از پدر به «مَوْلُوذٌ لَّه» به این اعتبار اشاره کرده است.

در تفسیر عیاشی در ذیل آیه: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ...» از امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که این آیه را تلاوت کرد، سپس فرمود: فرزند، مادام که شیر می‌خورد متعلق به پدر و مادر است، و هر دو بالسویه با فرزندشان مرتبند، ولی همینکه از شیر گرفته شد پدر از مادر و بستگان وی به او نزدیکتر و سزاوارتر است، و اگر پدر، زنی را پیدا کند که با روزی چهار درهم او را شیر بدهد، و مادر گفت من پنج درهم می‌گیرم، پدر

(۱۲۴) خانواده

قانونا می‌تواند فرزند را از همسرش بگیرد، و به دایه بدهد، لیکن این عمل اخلاقاً درست نیست، و نوعی اجبار و خشونت نسبت به فرزند است، و او را در دامن مادرش باقی گذاشتن به لطف و مهربانی و مدارا نزدیک است.

دوره کامل شیردادن

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ...»

«مادران، فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند...»

«إِرْضَاعٌ» به معنای مکیدن پستان به منظور نوشیدن شیر از آن است، و کلمه

دوره کامل شیردادن (۱۲۵)

«حَوْلٌ» به معنای سال است، و اگر سال را حول (گردش) نامیده‌اند به خاطر این است که سال می‌گردد و اگر حول را به وصف کمال مقید کرد، برای این بود که سال اجزای بسیاری دارد، دوازده ماه و سیصد و پنجاه و پنج روز است، و چه بسا می‌شود که به مسامحه یازده ماه و سیصد و پنجاه روز را هم یک سال می‌نامند، مثال می‌گویند: در فلان شهر یک سال ماندم، در حالی که چند روز کمتر بوده است.

حق ادامه شیر دادن مادر مطلقه

«لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»

(۱۲۶) خانواده

«برای کسی که می‌خواهد شیردادن را کامل کند.»

جمله «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ» دلالت دارد بر اینکه: حیضانت (کودکی را در دامن پروریدن) و شیردادن حق مادر طلاق داده شده، و موکول به اختیار او است. اگر خواست می‌تواند کودکش را شیر دهد و در دامن بپرورد، و اگر نخواهد می‌تواند از این کار

امتناع بورزد، و همچنین رساندن مدت دو سال را به آخر، حق اوست، اگر خواست می‌تواند دو سال کامل شیر دهد، و اگر نخواست می‌تواند مقداری از دو سال شیر داده، از تکمیل آن خودداری کند، و اما شوهر چنین اختیاری ندارد، که از ابتدا اگر خواست بچه را از همسر مطلقه‌اش بگیرد و اگر نخواست نگیرد، البته در صورتی که همسرش موافق بود، می‌تواند یکی از دو طرف را اختیار کند، همچنانکه جمله «فَانْ»

حق ادامه شیردادن مادر مطلقه (۱۲۷)

آرادا فصلاً...» این معنا را می‌رساند.

رعایت حق حضانت و شیر دادن مادر

«وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ...»

«و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دار است هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند، به سبب فرزندش، وارث نیز مانند این را برعهده...»

منظور از کلمه مولود له پدر طفل است و منظور از رزق و کسوت، خرجی و لباس

(۱۲۸) خانواده

است، و خدای عزوجل این خرجی و نفقه را مقید به معروف کرد، یعنی متعارف از حال چنین شوهر و چنین همسر، و آنگاه مطلب را چنین تعلیل کرد: که خدا هیچ کسی را به بیش از طاقتش تکلیف نمی‌کند، و آنگاه دو حکم دیگر هم بر این حکم ضمیمه کرد:

اول اینکه: حق حضانت و شیردادن و نظیر آن مال همسر است، پس شوهر نمی‌تواند به زور میان مادر و طفل جدائی بیندازد، و یا از اینکه مادر فرزند خود را ببیند، و یا مثلاً ببوسد، و یا در آغوش بگیرد جلوگیری کند، برای اینکه این عمل مصداق روشن مضاره و حرج بر زن است، که در آیه شریفه، از آن نهی شده است.

رعایت حق پدر بوسیله مادر

رعایت حق پدر بوسیله مادر (۱۲۹)

دوم اینکه: زن نیز نمی‌تواند در مورد بچه شوهر، به شوهر مضاره و حرج وارد آورد، مثلاً ننگذارد پدر فرزند خود را ببیند، و از این قبیل ناراحتی‌ها فراهم کند، چون در آیه شریفه می‌فرماید: «لَا تُضَارُّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ: نه زن به وسیله فرزندش به ضرر و حرج می‌افتد، و نه پدر!»

پس در جمله مورد بحث، هم حکم تشریح مراعات شده، و هم حکم تکوین، یعنی هم فرموده، از نظر تکوین، فرزند هم مال پدر و هم مال مادر است، و از طرفی دیگر فرموده: از نظر تشریح و قانون، فرزند تنها از آن پدر است.

هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر

(۱۳۰) خانواده

«... وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ»

«... وارث نیز مانند این را برعهده دارد...»

از ظاهر آیه برمی‌آید: آنچه که به حکم شرع به گردن پدر است، مانند خرجی و لباس، در صورتی که پدر فوت شود

به گردن وارث او خواهد بود.

(از آنجا که اصل این مسائل مربوط به فقه است در این موارد باید به کتب فقهی مراجعه شود، و آنچه ما در معنای آیه گفتیم موافق با مذهب ائمه اهل بیت علیهم السلام است، چون از اخباری که از ایشان رسیده، همین معنا استفاده می‌شود، و همچنین موافق با ظاهر آیه شریفه نیز هست).

هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر (۱۳۱)

در تفسیر عیاشی از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که در ذیل جمله «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ» فرمود: منظور خرج است، اگر شوهر در همین ایام از دنیا برود نفقه زن مطلقه‌اش را باید ورثه او بدهند.

و نیز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در معنای همین جمله فرمود: وارث هم مانند خود متوفی نباید زن مطلقه را آزار دهد، مثلاً بگوید نمی‌گذارم بچه‌اش به دیدنش برود، و زن مطلقه هم وارث را نباید آزار دهد، مثلاً اگر ورثه چیزی نزد او دارند از دادنش مضایقه نکنند، و ورثه نباید بر آن کودک سخت بگیرند.

بازگرفتن بچه از شیر

(۱۳۲) خانواده

«فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِضَ عُمَا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا تَيْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.»

«اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم خواستند طفل را از شیر بگیرند گناهی بر آنان نیست و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر فردی را که در نظر می‌گیرید به شایستگی به او حقی بدهید گناهی بر شما نیست، از خدا بترسید و بدانید که خدا بینای اعمال شما است!»

«فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ...» کلمه فصال به معنای از شیر جدا کردن کودک است، و کلمه تشاور به معنای اجتماع کردن در مجلس مشاوره است، و

بازگرفتن بچه از شیر (۱۳۳)

این جمله به خاطر حرف فاء که در آغاز دارد تفریع بر حقی است که قبلاً برای زوج تشریح شده، و به وسیله آن حرج از بین برداشته شد، پس حضانت و شیردادن بر زن واجب و غیرقابل تغییر نیست، بلکه حقی است که می‌تواند از آن استفاده کند، و می‌تواند ترکش کند.

پس ممکن است نتیجه مشورتشان این باشد که هر دو راضی شده باشند بچه را از شیر بگیرند، بدون اینکه یکی از دو طرف ناراضی و یا مجبور باشد و همچنین ممکن است نتیجه این باشد که پدر، فرزند خود را به زنی دیگر بسپارد تا شیرش دهد، و همسر خودش راضی به شیر دادن نشود و یا فرضاً شیرش خراب باشد، و یا اصلاً شیر نداشته باشد، و یا جهاتی دیگر، البته همه این‌ها در صورتی است که مرد به خوبی و خوشی آنچه را که زن استحقاق دارد به او بدهد، و در همه موارد منافاتی با حق

(۱۳۴) خانواده

زن نداشته باشد، و قید «إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا تَيْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ» همین را می‌رساند.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ!»

در این جمله، امر به تقوا می‌کند و اینکه این تقوا به اصلاح صورت این اعمال باشد، چون احکام نامبرده همه اموری بود مربوط به صورت ظاهر، و لذا دنباله جمله فرمود: و بدانید که خدا بدانچه می‌کنید بینا است...، به خلاف ذیل آیه قبلی یعنی آیه «وَإِذَا

طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ...» (۲۳۱/بقره) که در ذیل آن فرمود: از خدا پروا کنید، و بدانید که خدا به هر چیزی دانا است!

برای اینکه آیه نامبرده مشتمل بود بر جمله: «وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتُدُوا» (۲۳۱ / بقره) و معلوم است که ضرار و دشمنی سبب می‌شود که از ظاهر اعمال تجاوز نموده، به نیت نیز سرایت کند، و در نتیجه پاره‌ای از دشمنی‌هایی که در بازگرفتن بچه از شیر (۱۳۵)

صورت عمل ظاهر نیست انجام دهد، دشمنی‌هایی که بعدها اثرش معلوم گردد. (۱)
 ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۶۰.
 (۱۳۶) خانواده

فصل چهارم: پاکیزگی و زناشوئی

پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشوئی

طهارت و پاکیزگی در مقابل نجاست از کلماتی است که معنایش در ملت اسلام دایر است، و احکام و خواصی برای آنها تشریح شده، و قسمت عمده‌ای از مسائل دینی را تشکیل می‌دهد، و این دو کلمه به خاطر اینکه بسیار بر سر زبانها است، حقیقتی شرعی و یا حداقل حقیقت متشرع‌ای گردیده است که معنای این (۱۳۷)

دو جور حقیقت در فن اصول بیان شده است.

اسلام معنای طهارت و نجاست را معتبر شمرده، و همچنین طهارت و نجاست مادی و معنوی هر دو را پذیرفته، بلکه در معارف کلیه و در قوانین مقرر نیز سرایت داده، بعضی قوانین را طاهر، و بعضی را نجس خوانده، از آن جمله می‌فرماید: «وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ» (۲۲۲ / بقره) که منظور از این طهارت پاکی از حیض است، و «وَأَيُّكُمْ فَطَهَّرْ» (۴ / مدثر) و «لَكِنَّ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ» (۶ / مائده) و «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ» (۴۱ / مائده) و «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۷۹ / واقعه).

شریعت اسلام همچنین یک عده چیزهایی را نجس شمرده، مانند:

- خون، بول، غائط، و منی - از انسان و بعضی حیوانات،

- و پاره‌ای حیوانات زنده چون خوک،

(۱۳۸) خانواده

و حکم کرده به اینکه در نماز و خوردن و نوشیدن از آنها اجتناب شود.

و اموری را هم طهارت خوانده، مانند:

- شستشوی جامه و بدن از نجاستی که به آنها برخورد کرده که آنرا طهارت خبیثه خوانده،

و طهارت با وضو و غسل آنطور که در کتب فقهی شرح داده شده به دست می‌آید و آن را طهارت حدیثه خوانده.

اسلام دین توحید است، و تمامی فروع آن به همان اصل واحد برمی‌گردد، و آن اصل واحد است، که در تمامی فروع دین منتشر شده است.

از اینجا روشن می‌گردد که اصل توحید، طهارت هم هست، طهارت کبرا نزد خدای سبحان، و بعد از این طهارت کبرا و اصلی، بقیه معارف کلیه نیز طهارت‌هایی است برای انسان، و بعد از آن معارف کلیه اصول اخلاقی فاضله نیز طهارت باطن از رذائل است، و

پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشوئی (۱۳۹)

بعد از اصول اخلاقی احکام عملی نیز که به منظور صلاح دنیا و آخرت بشر تشریح شده طهارت‌هائی دیگر است، و آیات مذکوره نیز بر همین مقیاس انطباق دارد، هم آیه: «يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ»، (۶ / مائده) و هم آیه: «وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا»، (۳۳ / احزاب) و هم آیات دیگری که در معنای طهارت وارد شده است.

پاک شدن ماهانه رحم در بانوان

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَدَى»

«از تو از مسأله حیض می‌پرسند بگو آن آزاری است برای زنان.» (۲۲۲ / بقره)

«حیض» جریان خون معروفی است که صفات مخصوصی دارد، و زنان حائض

(۱۴۰) خانواده

آن صفات را می‌شناسند.

اینکه محیض را «أَدَى» خوانده، چون خون حیض که به عادت زنان مربوط است، از عمل خاصی حاصل می‌شود که طبیعت زن در مزاج خون طبیعی زن انجام می‌دهد، و مقداری از خون طبیعی او را فاسد، و از حال طبیعی خارج نموده، و به داخل رحم می‌فرستد، تا بدین وسیله رحم را پاک کند، و یا اگر جنین در آن باشد، با آن خون جنین را غذا دهد، و یا اگر بچه بدنیا آمده ماده اصلی برای ساختن شیر جهت کودک را آماده سازد.

اوقات کناره‌گیری از آمیزش

«فَاعْتَبِرُوا لِلنِّسَاءِ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ»

اوقات کناره‌گیری از آمیزش (۱۴۱)

«پس باید که از زنان در حال حیض کناره‌گیری کنید و با ایشان نزدیکی جنسی ننمائید تا وقتی که پاک شوند.» (۲۲۲ / بقره)

کلمه «أَدَى» را به معنای ضرر گرفتند، «مَحِيضٌ» را هم به معنای جمع شدن با زنان در حال حیض گرفته، و در معنای آیه گفته‌اند: از تو می‌پرسند آیا در چنین حالی جایز است با زنان جمع شد؟ جواب داده شده این عمل ضرر است، و درست هم هست چون پزشکان گفته‌اند: طبیعت زن در حال حیض سرگرم پاک کردن رحم، و آماده کردن آن برای حامله شدن است، و جماع در این حال نظام این عمل را مختل می‌سازد، و به نتیجه این عمل طبیعی یعنی به حمل و به رحم زن صدمه می‌زند.

(۱۴۲) خانواده

کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف

«اعْتَزَالٌ» به معنای عزلت گرفتن و دوری گزیدن از معاشرت است، و مراد از اعتزال ترک نزدیکی از محل خون است. طوائف مختلف مردم در مسأله محیض آراء و مذاهبی مختلف دارند، یهود در آن مسأله شدت عمل به خرج می‌داد، و در حال حیض زنان، حتی از غذا و آب و محل زندگی و بستر زنان دوری می‌کرد، و در تورات نیز احکامی سخت درباره زنان حائض و کسانی که در محل زندگی و در بستر و غیره با ایشان نزدیکی می‌کنند وارد شده است.

و اما نصارا، در مذهب ایشان هیچ حکمی درباره اجتماع با زنان حائض، و نزدیک شدن به ایشان نیامده، و اما مشرکین عرب، آنان نیز در این باره هیچ حکمی نداشتند،
کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف (۱۴۳)

جز اینکه ساکنین مدینه و دهات اطراف آن، از این کار اجتناب می‌کردند، و این بدان جهت بود که آداب و رسوم یهودیان در ایشان سرایت کرده بود، و همان سخت‌گیری‌های یهود را در معاشرت با زنان حائض معمول می‌داشتند، و اما عرب‌های دیگر، چه بسا این عمل از مستحب هم می‌دانستند، و می‌گفتند جماع با زنان در حال حیض باعث می‌شود فرزندی که ممکن است پدید شود خونخوار باشد، و خونخواری در میان عشایر صحرائین صفتی پسندیده بوده است.

و به هر حال پس اینکه فرمود: «از زنان در حال حیض کناره‌گیری کنید!» هر چند ظاهرش امر به مطلق کناره‌گیری است همانطور که یهودیان می‌گفتند، و هر چند که برای تأکید این ظاهر بار دوم هم فرمود: «وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ»، و لیکن جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» با در نظر داشتن اینکه منظور از: «آنجائی که خدا دستور داده»، همان
(۱۴۴) خانواده

مجرای خون است، که در آخر آیه است، خود قرینه است بر اینکه جمله: «فَاعْتَزِلُوا»، و جمله دوم یعنی «وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ» جنبه کنایه دارند، نه تصریح، و مراد از آمدن زنان و نزدیکی با ایشان نزدیکی از محل خون است فقط، نه مطلق مخالفت و معاشرت، و نه مطلق تمتع و لذت‌گیری از آنان.

پس معلوم شد اسلام در مسأله حیض زنان راه وسط را اتخاذ کرده، راهی میانه در بین تشدید تمامی که یهود اتخاذ کرده، و در بین اهمال مطلق که نصارا پیش گرفته‌اند، و آن راه میانه این است که مردان در هنگام عادت زنان از محل ترشح خون نزدیکی نکنند، و تمتعات غیر این را می‌توانند ببرند.

اوقات مجاز آمیزش

اوقات مجاز آمیزش (۱۴۵)

«... حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»

«... تا وقتی که پاک شوند، پس همینکه غسل کردند می‌توانید آن طور که خدا دستورتان داده با ایشان نزدیکی کنید که خدا مردم تائب را دوست می‌دارد و آنهایی را هم که در پی پاک شدن هستند دوست می‌دارد.» (۲۲۲ / بقره)

طهارت در جمله: «حَتَّى يَطْهَرْنَ» به معنای قطع شدن جریان خون از زنان است، و در جمله: «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ»، یا به معنای شستن محل خون است، و یا به معنای غسل کردن است، و جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ...» امری است که تنها جواز را می‌رساند، و دلالت بر وجوب ندارد، چون بعد از نهی واقع شده، و می‌خواهد بطور کنایه بفهماند: بعد

(۱۴۶) خانواده

از پاک شدن، و یا غسل کردن زن، نزدیکی کردن با او جایز است، و این ادبی است الهی و لایق به قرآن کریم! و اگر امر نامبرده را مقید کرد به قید «أَمَرَكُمُ اللَّهُ» برای این بود که آن ادب را تکمیل کرده باشد چون عمل جماع در نظر بدوی امری است لغو و لهو، لذا آن را مقید کرد به امر خدا، و با این قید از اموری قرارش داد که خدا تکویناً به آن امر کرده، تا دلالت کند بر اینکه جماع یکی از اموری است که تمامیت نظام نوع انسانی هم در حیاتش و هم در بقایش منوط به آن است، پس سزاوار نیست چنین امری را باز یچه قرار داد، بلکه باید از دیدگاه یکی از اصول نوامیس تکوینیش نظر کرد.

و آیه شریفه: «فَاتَّوَهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكَ اللَّهُ...» از نظر سیاق شباهت به آیه شریفه:

اوقات مجاز آمیزش (۱۴۷)

«فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»، (۱۸۷ / بقره) و آیه: «فَاتَّوُوا حَزَنُكُمْ أَنِّي سِئْتُمْ وَقَدُمُوا لِأَنْفُسِكُمْ»، (۲۲۳ / بقره) دارد، پس از این شباهت چنین به نظر می‌رسد که مراد از امر به آمدن در آیه مورد بحث، امر تکوینی است، که خلقت و تکوین انسان هم بر آن دلالت دارد، چون خلقتش مجهز به اعضایی است که اگر مسأله تناسل نبود اعضایی زاید و بیهوده بود، و نیز مجهز به قوایی است که انسان را به عمل زناشویی دعوت می‌کند، تا نسل بشر قطع نگردد، پس امر نامبرده امر شرعی نیست، همچنانکه منظور از کتابت در جمله: «وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»، نیز همین مسأله توالد و تناسل است، و این معنا به خوبی از آیه استفاده می‌شود.

بعضی از مفسرین به این آیه استدلال کرده‌اند بر اینکه جمع شدن با زنان از عقب حرام است، ولی استدلال بسیار سست و ناپسند است، برای اینکه منشأ و اساس آن یکی است، (۱۴۸) خانواده

از دو پندار است، که هر دو غلط است، یا گمان کرده‌اند که مفهوم: «پس نزد ایشان شوید از آنجا که خدا دستور داده»، این است که از عقب نزدیک نشوید، که این مفهوم لقب است، و قطعاً حجت نیست و این عبارت که فرمان تکوینی خدا به اینکه باید نسل بشر حفظ شود با نزدیکی از جلو اطاعت می‌شود، هیچ ربطی به حرمت سایر اقسام نزدیکی ندارد.

اهمیت پاکیزگی از نظر خدا

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ!»

اهمیت پاکیزگی از نظر خدا (۱۴۹)

توبه به معنای برگشتن به سوی خدای سبحان است و تَطَهَّرَ به معنای پذیرفتن و شروع به طهارت است، یا بگو صرفنظر کردن جدی از پلیدی و برگشتن به اصل (یعنی طهارت) است، پس در نتیجه هر دو عنوان توبه و تطهر در مورد اوامر و نواهی خدا، و مخصوصاً در مورد طهارت و نجاست صادقند، چون گردن نهادن به اوامر خدا و دست برداری از هر چیزی که خدا نهی کرده، هم تطهر از قذارت است، که مخالف اصل و مفسده‌آور است، و هم توبه و بازگشت به سوی خدا است، و به همین مناسبت بوده که خدای تعالی حکم در آیه را با جمله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ...» تعلیل نموده است.

چون لازم است میان حکم و علتی که برای آن ذکر می‌شود مناسبت و انطباقی باشد، و در آیه مورد بحث چند حکم آمده، یکی دوری کردن از جماع در حال حیض، و یکی (۱۵۰) خانواده

انجام این عمل در غیر آن حال، و از آنجائی که توابین و متطهرین در جمله مورد بحث مطلق آمده، تمامی مراتب توبه و طهارت را به بیانی که گذشت شامل می‌شود.

و چون کلمه «تَوَّابِينَ» صیغه مبالغه و به معنای کسی است که بسیار توبه می‌کند، بعید نیست این مبالغه را از کلمه متطهرین نیز استفاده کنیم، در نتیجه کثرت در توبه و طهارت از هر جهت استفاده شود، هم کثرت از جهت نوع توبه و طهارت، و هم از جهت عدد آن دو، آن وقت معنا چنین می‌شود که خدا همه انواع توبه را دوست می‌دارد، چه اینکه با استغفار باشد و چه اینکه با امتثال همه اوامر و نواهی او باشد، و چه با معتقد شدن به همه اعتقادات حقه باشد، و نیز خدا همه انواع تطهر را دوست می‌دارد، چه اینکه با گرفتن وضو و انجام غسل باشد، و چه اینکه با انجام اعمال صالحه باشد، و چه اینکه با کسب علوم حقه باشد، هم همه این

انواع توبه و تطهر را دوست
اهمیت پاکیزگی از نظر خدا (۱۵۱)
می‌دارد، و هم تکرار آن دو را.

همسران شما کشتزار شمایند!

«نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ!»
«زنان شما کشتزار شمایند از هر طرف خواستید به کشتزار خود درآئید و در صدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود
برآئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!» (۲۲۳ / بقره)
(۱۵۲) خانواده

نسبت زنان به جامعه انسانی نسبت کشتزار است به انسان کشت کار، همانطور که کشتزار برای بقای بذر لازم است، و اگر نباشد
بذرها به کلی نابود می‌شود، و دیگر غذائی برای حفظ حیات و ابقای آن نمی‌ماند، همچنین اگر زنان نباشند نوع انسانی دوام
نمی‌یابد، و نسلش قطع می‌شود.

آری خدای سبحان تکون و پدید آمدن انسان، و یا بگو به صورت انسان در آمدن ماده را تنها در رحم مادران قرار داده، و از سوی
دیگر طبیعت مردان را طوری قرار داده که متمایل و منعطف به سوی زنان است با اینکه مقداری از آن ماده اصلی در خود مردان
هم وجود دارد، و در نتیجه میان دو دسته از انسانها مودت و رحمت قرار داده و چون چنین بوده قطعاً غرض از پدید آوردن این
جذبه و کشش، پدید آوردن وسیله‌ای بوده برای بقای نوع، پس دیگر معنا ندارد، آن را مقید به وقتی و یا محلی معین نموده، از
همسران شما کشتزار شمایند! (۱۵۳)

انجام آن در زمانی و مکانی دیگر منع کند، بلکه مگر آنکه در یک مورد خاص انجام این عمل مزاحم با امری دیگر شود،
امری که فی نفسه واجب بوده، و اهمالش جایز نباشد، و با این بیان معنای جمله: «وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ» به خوبی روشن می‌شود.

نتیجه روابط زناشویی صالح: تولد فرزند صالح و توشه آخرت

«وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»

«و در صدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود برآئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد
و مؤمنین را بشارت ده!»
(۱۵۴) خانواده

مراد از اینکه فرمود: «قَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ» - که خطاب به مردان است و یا به مردان و زنان هر دو، واداشتن انسانها به ازدواج و تناسل
است، تا نوع بشر در زمین باقی بماند، و این هم معلوم است که غرض خدای سبحان از بقای نوع بشر در زمین، بقای دین او، و
ظهور توحید و پرستش او است، و برای این است که جوامع بشری باشند تا با تقوای عمومی خود او را بپرستند،
همچنانکه فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۵۶ / ذاریات).

بنابراین اگر دستوراتی می‌دهد که با حیات آنان و بقایشان مرتبط است، برای این است که به این وسیله آنان را به عبادت
پروردگارشان برساند، نه برای اینکه بیشتر به دنیا بگروند، و در شهوات شکم و فرج فرورفته، در وادی غی و غفلت سرگردان
شوند.

پس مراد از جمله: «و برای خود مقدم بدارید» هر چند مسأله توالد و تقدیم داشتن

روابط زناشویی صالح: فرزند صالح و توشه آخرت (۱۵۵)

افرادی جدیدالوجود به بشریت و جامعه است، بشریتی که همه روز افراد زیادی از آن دستخوش مرگ و فنا می‌شود، و به مرور زمان عددش نقصان می‌پذیرد، و لیکن این مطلوبیت فی نفسه نیست غرض به خود توالد تعلق نگرفته، بلکه برای این است که با توالد و آمدن افرادی جدید به روی زمین ذکر خدای سبحان در زمین باقی بماند، و افراد صالحی دارای اعمال صالح پدید آیند، تا خیرات و ثوابشان هم عاید خودشان شود، و هم عاید پدران که باعث پدید آمدن آنان شدند، همچنانکه فرمود: «وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ.» (۱۲ / یس)

بیانی که از نظر خواننده گذشت این احتمال را تأیید می‌کند که مراد از تقدیم برای خود، از پیش فرستادن اعمال صالح است، برای روز قیامت، همچنانکه در جایی دیگر فرموده: «يَوْمَ يُنظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ،» (۴۰ / نبأ) و نیز فرموده:

(۱۵۶) خانواده

«وَمَا تَقْدُمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا.» (۲۰ / مزمل)

پس جمله: «وَ قَدَّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ،» از نظر سیاق نظیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتُنظَرَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱۸ / حشر) می‌باشد.

پس مراد از جمله مورد بحث (و خدا داناتر است)، تقدیم عمل صالح و تقدیم اولاد به این امید است که اولاد نیز افرادی صالح برای جامعه باشند.

و مراد از جمله: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ...» تقوا به صورت عمل صالح در خصوص نزدیکی با حرث است، و خلاصه می‌خواهد بفرماید: در نزدیکی با زنان از حدود خدا تعدی نکنید و پاس حرمت خدا را بدارید، و محارم خدا را هتک نکنید!

و مراد از جمله: «وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ...» تشویق به تقوا و شکافتن معنای آن است،

روابط زناشویی صالح: فرزند صالح و توشه آخرت (۱۵۷)

می‌فرماید: از روز لقای الله و سوء حساب بترسید، همچنانکه در آیه سوره حشر هم که می‌فرمود: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ...» تقوا به معنای ترس از خداست، و اطلاق کلمه «بدانید» و اراده لازمه آن که همان مراقبت و تحفظ و اتقا باشد، امری است که در کلام شایع است، از آن جمله خدای عزوجل فرموده: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ،» (۲۴ / انفال) که منظور از آن لازمه آن است، که همان تقوا باشد، یعنی بترسید و پروا داشته باشید، از حائل شدن خدا میان شما و دل‌هایتان، و چون عمل صالح و ترس از روز حساب از لوازم خاصه ایمان بود، لذا در آخر کلام فرمود: «وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.» (۱)

۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۱۰.

(۱۵۸) خانواده

فصل پنجم: رفتار با محرم و نامحرم

حکم حجاب

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا،»

«هان ای پیامبر! به همسرانت، و دخترانت و زنان مؤمنین، بگو تا جلباب خود پیش بکشند، بدین وسیله بهتر معلوم می‌شود که زن مسلمانند، در

(۱۵۹)

نتیجه اذیت نمی بینند، و خدا همواره آمرزنده رحیم است.» (۵۹ / احزاب)

جلابیب آن جامه‌ای است سرتاسری که تمامی بدن را می پوشاند، و یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ساتر می شود، و منظور از جمله «پیش بکشند مقداری از جلابیب خود را»، این است که آن را طوری بپوشند که زیر گلو و سینه هایشان در انظار ناظرین پیدا نباشد.

«ذَلِكَ أَذَى أَنْ يُعْرَفَنَّ فَلَا يُؤْذَيْنَ»، یعنی پوشاندن همه بدن به شناخته شدن به اینکه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزدیک تر است، در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند، دیگر اذیت نمی شوند، یعنی اهل فسق و فجور متعرض آنان نمی گردند. (۱)
۱- المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۱۱.

(۱۶۰) خانواده

زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يُزَوِّجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»،

«و زنان وامانده که دیگر امید شوهر کردن ندارند به شرطی که زینت خود نشان ندهند گناهی ندارند اگر جامه خویش بگذارند، و در عین حال خودداری کردن برایشان بهتر است و خدا شنوا و داناست.» (۶۰ / نور)
زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان (۱۶۱)

کلمه «قَوَاعِدُ» جمع قاعده به معنای زنی است که از نکاح بازنشسته باشد، یعنی دیگر کسی به خاطر پیری اش میل به او نمی کند. در مجمع البیان گفته: کلمه «تَبْرُجُ» به معنای این است که زن محاسن و زیبایی های خود را که باید بپوشاند، اظهار کند. این آیه در معنای استثنائی است از عموم حکم حجاب، و معنایش این است که بر هر زنی حجاب واجب است الا زنان مسن، که می توانند بی حجاب باشند، البته در صورتی که کرشمه و تبرج نداشته باشند.

و جمله «وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ»، کنایه است از خودپوشی، یعنی همین زنان سالخورده نیز اگر خود را بپوشانند بهتر از برهنه بودن است، و جمله «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، تعلیل حکمی است که تشریح کرده، و معنایش این است که خدا شنوا است (۱۶۲) خانواده

آنچه را که زنان به فطرت خود درخواستش را دارند، و دانا است به احکامی که به آن محتاجند. (۱)

امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»،

«به مردان مؤمن بگو دیدگان خویش را از نگاه به زنان اجنبی بازگیرند و فرجهای

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۲۷.

امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان (۱۶۳)

خویش را نگهدارند این برای ایشان پاکیزه تر است که خدا از کارهایی که می کنید آگاه است.» (۳۰ / نور)

کلمه غَضَّ به معنای روی هم نهادن پلک های چشم است. در جمله «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»، قول در اینجا به معنای امر است، و معنای جمله این است که به مؤمنین امر کن که چشم خود را بپوشند، و تقدیر آن این است که: ایشان را امر به غض و

چشم پوشی کن که اگر امر بکنی چشم خود را می پوشند، و این آیه به جای اینکه نهی از چشم چرانی کند، امر به پوشیدن چشم کرده و فرقی ندارد، آن امر این نهی را هم افاده می کند و چون مطلق است، نگاه به زن اجنبی را بر مردان، و نگاه به مرد اجنبی را بر زنان تحریم فرموده است.

(۱۶۴) خانواده

امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان

«وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» به معنای این است که به ایشان امر کن تا فرج خود را حفظ کنند و کلمه «فَرْج» به معنای شکاف در میان دو چیز است که با آن از عورت کنایه آورده اند، و در قرآن کریم هم که سرشار از اخلاق و ادب است همیشه این کنایه را استعمال کرده، به طوری که راغب گفته در عرف هم به خاطر کثرت استعمال مانند نص و اسم صریح برای عورت شده است. و مقابله‌ای که میان جمله «يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» با جمله «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» افتاده، این معنا را می رساند که مراد از حفظ فروج پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته اند، در روایت هم از

امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان (۱۶۵)

امام صادق علیه السلام رسیده که فرمود: تمامی آیاتی که در قرآن درباره حفظ فروج هست به معنای حفظ از زنا است، به غیر این آیه که منظور در آن حفظ از نظر است.

و بنابراین ممکن است جمله اولی از این دو جمله را با جمله دومی تفسیر کرده، و گفت مدلول آیه تنها نهی از نظر کردن به عورت، و امر به پوشاندن آن است.

آنگاه به مصلحت این حکم اشاره نموده، و با بیان آن مردم را تحریک می کند که مراقب این حکم باشند و آن اشاره این است که می فرماید: این بهتر شما را پاک می کند، علاوه بر این خدا به آنچه می کنید باخبر است.

امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود از نامحرمان

(۱۶۶) خانواده

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَابِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

«و به زنان بگو چشم از نگاه به مردان اجنبی فرو بندند و فرجهای خویش را حفظ کنند و زینت خویش را جز آنچه آشکار است آشکار نسازند و باید که روپوش هایشان را به گریبانها کنند و زینت خویش را نمایان نکنند مگر برای

امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود (۱۶۷)

شوهرانشان، یا پدران و یا پدر شوهران یا پسران و یا پسر شوهران و یا برادران و یا خواهرزادگان و یا برادرزادگان و یا زنان و یا آنچه مالک آن شده اند یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند و یا کودکانی که از اسرار زنان خبر ندارند، و مبادا پای خویش را به زمین بکوبند تا آنچه از زینتشان که پنهان است ظاهر شود. ای گروه مؤمنان همگی به سوی خدا توبه برید شاید رستگار شوید.»

(۳۱ / نور)

برای زنان هم جایز نیست نظر کردن به چیزی که برای مردان جایز نیست، و بر ایشان هم واجب است که عورت خود را از اجنبی - چه مرد و چه زن - پوشانند.
 نهی زنان از ظاهر کردن مواضع زینت خود
 (۱۶۸) خانواده

«وَلَا يُبَدِّينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» مراد از زینت زنان، مواضع زینت است، زیرا اظهار خود زینت از قبیل گوشواره و دست‌بند حرام نیست، پس مراد از اظهار زینت، اظهار محل آن‌ها است. خدای تعالی از این حکم آنچه را که ظاهر است استثناء کرده است. و در روایت آمده که مقصود از آنچه ظاهر است صورت و دو کف دست و قدمها می‌باشد.

امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه

«وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ»، کلمه «خُمْر» جمع خِمار، و آن جامه‌ای است که زن سر خود را با آن می‌پسجد، و زاید آن را به سینه‌اش آویزان می‌کند.
 امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه (۱۶۹)
 و کلمه «جُيُوب» جمع جَب که معنایش معروف است، و مراد از جیوب، سینه‌ها است، و معنایش این است که به زنان دستور بده تا اطراف مقنعه‌ها را به سینه‌های خود انداخته، آن‌را پوشانند.

طبقات هفتگانه محارم سببی و نسبی زنان و مجوز اظهار زینت آنان

«وَلَا يُبَدِّينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ... أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ»، طوایف هفتگانه‌ای که قرآن از آنها نام برده محرم‌های نسبی و سببی زنان هستند. و اجداد شوهران حکمشان حکم پدران ایشان، و نوه‌های شوهران حکمشان حکم فرزندان ایشان است.
 (۱۷۰) خانواده

و اینکه فرمود: «نِسَائِهِنَّ» و زنان را اضافه کرد به ضمیر زنان، برای اشاره به این معنا بوده که مراد از نساء، زنان مؤمنین است که جایز نیست خود را در برابر زنان غیرمؤمن برهنه کنند، از روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم همین معنا استفاده می‌شود.

اطلاق جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»، هم شامل غلامان می‌شود و هم کنیزان، و از روایات نیز این اطلاق استفاده می‌شود.
 «أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَابِ مِنَ الرِّجَالِ»، کلمه اربه به معنای حاجت است، و منظور از این حاجت شهوتی است که مردان را محتاج به ازدواج می‌کند، و کلمه «مِنَ الرِّجَالِ» بیان تابعین است. و مراد از این رجال تابعین، افراد سفیه و ابلهی هستند که تحت قیمومت دیگران هستند و شهوت مردانگی ندارند.

طبقات هفتگانه محارم زنان و مجوز اظهار زینت (۱۷۱)

«أَوِ الطِّفْلِ الَّذِي لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ»، - کلمه «الطِّفْلِ» کلیت را می‌رساند، یعنی جماعت اطفالی که بر عورت‌های زنان غلبه نیافته‌اند یعنی آنچه از امور زنان که مردان از تصریح به آن شرم دارند، اطفال زشتی آن‌را درک نمی‌کنند، و این به طوری که دیگران هم گفته‌اند کنایه از حد بلوغ است.

نهی زنان از پایکوبی برای اظهار زینت خود

«وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»، می‌فرماید: «پاهای خود را محکم به زمین نزنند تا صدای زیورآلاتشان از قبیل

خلخال و گوشواره و دستبند به صدا درآید.»

«و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، مراد از توبه به طوری که از

(۱۷۲) خانواده

سیاق برمی آید بازگشت به سوی خدای تعالی است، به امتثال اوامر او، و انتهای از نواهی و خلاصه پیروی از راه و صراطش.

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان

در کافی به سند خود از ابو عمر و زبیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در حدیثی درباره واجبات اعضاء فرمود: بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا بر او حرام کرده ننگرد و از آنچه بر او حلال نیست اعراض کند، و ایمان و وظیفه چشم این است. و خدای تبارک و تعالی فرموده: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، و مؤمنین را نهی کرده از اینکه به عورت یکدیگر نگاه کنند، و مرد به عورت برادرش نگاه کند، و عورت خود را از اینکه دیگران ببینند حفظ کند، روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان (۱۷۳)

و نیز فرموده: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»، و زنان مؤمن را نهی کرده از اینکه به عورت خواهر خود نگاه کنند، و نیز عورت خود را از اینکه دیگران به آن نگاه کنند حفظ نمایند. آنگاه اضافه فرمودند که در هر جای قرآن درباره حفظ فرج آیه‌ای هست مقصود حفظ آن از زنا است، مگر این آیه که منظور در آن حفظ از نگاه است.

در کافی به سند خود از مروک بن عبید، از بعضی از اصحاب امامیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: به وی عرض کردم: زنی که به انسان محرم نیست چه مقدار نگاه به او حلال است، فرمود: صورت و کف دو دست، و دو قدمها. و در قرب الاسناد حمیری از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که به آن جناب عرضه داشتم: برای مرد چه مقدار جایز است که به زن غیر محرم نگاه کند؟ فرمود: صورت و کف دست و محل سوار (دستبند). (۱۷۴) خانواده

و در کافی به سند خود از عباد بن صهیب روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: نظر کردن به سر اهل تهامه، و اعراب بادیه و همچنین اهل سواد و علوج (کفار) عیبی ندارد، چون اگر ایشان را نهی کنی منتهی نمی شوند. و نیز فرمود: زن دیوانه و کم عقل، که نگاه کردن به موی او و به بدنش عیبی ندارد در صورتی است که نگاه عمدی نباشد.

مؤلف: گویا مقصود امام علیه السلام از جمله «در صورتی که عمدی نباشد» ریه و شهوت است.

و در خصال است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی اولین نظری که به زن اجنبی کنی عیبی ندارد، ولی نظر دوم مسؤلیت دارد و جایز نیست.

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان (۱۷۵)

مؤلف: نظیر این روایت را الدر المنثور از جمعی از اصحاب جوامع حدیث از بریده از آن جناب نقل کرده، که عبارتش چنین است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: دنبال نگاه به نامحرمان نگاهی دیگر مکن، که اولی برایت بس است، و دومی را حق نداری.

و در جوامع الجامع از ام سلمه روایت آورده که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، و میمونه هم حاضر بود، که پسر ام

مکتوم آمد، و این در موقعی بود که ما را به حجاب امر فرموده بود، به ما فرمود: در پرده شوید، عرضه داشتیم یا رسول الله این ام مکتوم که نابینا است ما را نمی‌بیند؟ فرمود آیا شما هم نابینا هستید؟ مگر شما او را نمی‌بینید؟
 مؤلف: این را الدر المنثور هم از ابی داوود و ترمذی و نسائی و بیهقی از ام سلمه نقل کرده‌اند.
 و در فقیه آمده که حفص ابن البختری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:
 (۱۷۶) خانواده

سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصاری برهنه شود، چون می‌روند و نزد شوهران خود تعریف می‌کنند.
 و در مجمع البیان در ذیل جمله: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» گفته است که بعضی گفته‌اند: منظور از آن غلام و کنیز، از بردگان است، و این قول از امام صادق علیه‌السلام هم روایت شده است.
 و در کافی به سند خود از عبدالرحمان بن ابی عبدالله روایت کرده که گفت: از آن جناب پرسیدم: منظور از «غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ»، کیست؟ فرمود: احمق و اشخاص تحت ولایت غیر، که زن نمی‌خواهند. (۱)
 ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۵.
 روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان (۱۷۷)

فصل ششم: رفتار در خانواده

نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»،
 «شما که ایمان دارید به خانه هیچ کس غیر از خانه‌های خود داخل نشوید
 (۱۷۸)

تا آنکه آشنایی دهید و بر اهلش سلام کنید این برای شما بهتر است امید است که پند گیرید،» (۲۷ / نور)
 «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»،
 «و اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا شما را اجازه دهند، و اگر گفتند برگردید برگردید که این برای شما پاکیزه‌تر است و خدا به اعمالی که می‌کنید دانا است،» (۲۸ / نور)
 «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ»،
 «و اما در خانه‌های غیرمسکونی برای شما گناهی نیست که به خاطر کالایی که در آن
 نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم (۱۷۹)

دارید داخل شوید و خدا آنچه را که آشکار و یا پنهان کنید می‌داند.» (۲۹ / نور)
 استیناس برای داخل شدن به خانه‌ها به وسیله نام خدا بردن، و یا، یا الله گفتن، یا تنحج کردن (صرفه مصنوعی) و امثال آن است، تا صاحب خانه بفهمد که شخصی می‌خواهد وارد شود، و خود را برای ورود او آماده کند، چه بسا می‌شود که صاحب خانه در حالی قرار دارد که نمی‌خواهد کسی او را به آن حال ببیند، و یا از وضعی که دارد باخبر شود.

از اینجا معلوم می‌شود که مصلحت این حکم پوشاندن عورات مردم، و حفظ احترام ایمان است، پس وقتی شخص داخل شونده هنگام دخولش به خانه غیر، استیناس کند، و صاحب خانه را به استیناس خود آگاه سازد، و بعد داخل شده و سلام کند، در حقیقت

(۱۸۰) خانواده

را در پوشاندن آنچه باید پوشاند کمک کرده، و نسبت به خود ایمنی‌اش داده است.

و معلوم است که استمرار این شیوه پسندیده، مایه استحکام اخوت و الفت و تعاون عمومی بر اظهار جمیل و ستر قبیح است و جمله «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» هم اشاره به همین فواید است، یعنی شاید با استمرار بر این سیره متذکر وظیفه خود بشوید، که چه اموری را باید رعایت کنید، و چگونه سنت اخوت را در میان خود احیاء سازید، و در سایه آن، قلوب را با هم مألوف نموده، به تمامی سعادت‌های اجتماعی برسید.

«فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا آخِداً فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ...» یعنی اگر دانستید که احدی در خانه نیست - البته کسی که اختیار دار اجازه دخول است - پس داخل نشوید تا از ناحیه مالک اذن، به شما اجازه داده شود.

نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم (۱۸۱)

و منظور این نیست که سر به داخل خانه مردم کند، اگر کسی را ندید داخل نشود، چون سیاق آیات شاهد بر این است که همه این جلوگیری‌ها برای این است که کسی به عورات و اسرار داخلی مردم نظر نیندازد.

این آیه شریفه حکم داخل شدن در خانه غیر را در صورتی که کسی که اجازه دهد در آن نباشد بیان کرده، و آیه قبلی حکم آن فرضی را بیان می‌کرد که اجازه دهنده‌ای در خانه باشد، و اما حکم این صورت که کسی در خانه باشد ولی اجازه ندهد، بلکه از دخول منع کند آیه «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» آن را بیان کرده است. «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ...» این آیه تجویز می‌کند داخل شدن در خانه‌هایی را که برای استمتاع بنا شده و کسی در آن

(۱۸۲) خانواده

سکونت طبیعی ندارد، مانند کاروانسراها و حمامها و آسیابها و امثال آن، زیرا همین که برای عموم ساخته شده است خود اذن عام برای داخل شدن است.

روایات وارده درباره روابط خانوادگی

در تفسیر قمی به سند خود از عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا» فرموده: استیناس عبارت است از صدای پا و سلام کردن.

در مجمع البیان از ابی ایوب انصاری روایت کرده که گفت: به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردم: که استیناس به چه نحو صورت می‌گیرد؟ فرمود به اینکه آدمی تسبیح و حمد و

روایات وارده درباره روابط خانوادگی (۱۸۳)

تکبیر گوید و تنحج کند تا اهل خانه بفهمند.

و از سهل بن سعد روایت شده که گفت مردی سر زده وارد یکی از اطافهای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت سر خود را شانه می‌زد، و فرمود: اگر من بدانم که تو نگاه می‌کردی همان شانه را به دو چشمت می‌کوبیدم، اینطور استیذان کردن همان نگاه کردن و حرام است.

و روایت شده که مردی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید آیا از مادر هم اذن دخول بخواهم؟ فرمود: آری، گفت: آخر او غیر از من خادمی ندارد، باز هر وقت بر او وارد می‌شوم استیذان کنم؟ فرمود آیا دوست داری او را برهنه ببینی؟ آن مرد گفت نه فرمود: پس استیذان کن.

و نیز روایت شده که مردی می‌خواست به خانه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درآید تنحج

(۱۸۴) خانواده

کرد، حضرت از داخل خانه به زنی به نام روضه فرمود: برخیز به این مرد یاد بده که به جای تنحج بگوید السلام علیکم آیا داخل شوم؟ آن مرد شنید و همینطور گفت. پس فرمود: داخل شو.

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از عباد بن صامت روایت کرده که شخصی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: چرا در هنگام ورود به خانه‌ها باید استیذان کرد؟ فرمود: کسی که قبل از استیذان و سلام کردن چشمش داخل خانه مردم شود خدا را نافرمانی کرده، و دیگر احترامی ندارد، و می‌شود اذنش نداد.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه: «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ»، گفته: امام فرمود: معنایش این است که اگر کسی را نیافتید که به شما اجازه دخول دهد داخل نشوید، تا کسی پیدا شود و به شما اجازه دهد.

روایات وارده درباره روابط خانوادگی (۱۸۵)

و در همان کتاب در ذیل آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ»، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: منظور از این بیوت حمامها و کاروانسراها و آسیابها است که می‌توانی بدون اجازه داخل شوی. (۱)

رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ بِتَأْذِينِكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۳ .

(۱۸۶) خانواده

الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

«شما ای کسانی که ایمان دارید باید به کسانی که شما مالک آنان شده‌اید و کسانی که هنوز به عقل نرسیده‌اند دستور دهید در شبانه روز سه وقت از شما اجازه ورود بگیرند یکی پیش از نماز صبح و دوم هنگام نیم روز که جامه‌های خویش از تن درمی‌آورید و سوم بعد از نماز شبانگاه که این سه هنگام خلوت شما است و پس از آن می‌توانند بدون اجازه وارد شوند و گناهی بر شما و ایشان نیست که هنگام تحرک و برخورد با یکدیگر است، خدا این چنین آیه‌ها را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است.» (۵۸ / نور)

رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده (۱۸۷)

وضع ثياب به معنای کندن لباس، و کنایه است از اینکه اهل خانه در حالی باشند که چه بسا میل نداشته باشند بیگانگان در آن حال ایشان را ببینند و کلمه ظهر به معنای وقت ظهر است.

کلمه عورت به معنای عیب است، و اگر آن را عورت نامیده‌اند، چون هر کس عار دارد از اینکه آن را هویدا کند، و شاید مراد از آن در آیه شریفه هر چیزی باشد که سزاوار است پوشانده شود.

پس جمله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» دنبال جمله سابق است که می‌فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا...» که حکم می‌کرد به اینکه داخل شدن به خانه هر کس موقوف به اجازه گرفتن است، در نتیجه آیه مورد بحث به منزله استثناء از آن حکم عمومی است، چون

(۱۸۸) خانواده

خصوص غلامان و کنیزکان اجازه گرفتن در سه هنگام را کافی می‌داند، و بیش از آن را واجب نمی‌داند. و معنای اینکه فرمود: «لَيْسَتْ أَيْمَانُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، این است که به ایشان دستور دهید که از شما اجازه دخول بخواهند، و از ظاهر «مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، برمی‌آید که مراد از آن تنها غلامان است، چون کلمه «الَّذِينَ» برای مردان است. و معنای «الَّذِينَ لَمْ يَلْعَوْا الْحُلْمَ»، اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند، و دلیل بر رسیدن به حد تمیز جمله «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ»، اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند، و دلیل بر رسیدن به حد تمیز «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ» است.

و منظور از جمله «ثَلَاثُ مَرَاتٍ» سه نوبت در هر روز است، به دلیل اینکه دنبالش آن رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده (۱۸۹)

را تفصیل داده و فرموده: اول قبل از نماز فجر، و دوم هنگام ظهر که به خانه می‌آیید و جامه می‌کنید، سوم بعد از نماز عشاء، و در جمله «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ»، به وجه حکم اشاره نموده و می‌فرماید: این سه موقع سه عورت است برای شما، که طبعاً شایسته نیست غیر از شما کسی بر وضع شما مطلع شود.

و معنای اینکه فرمود: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ»، این است که مانعی نیست که بعد از این سه موقع مأمورشان نکنید به اجازه دخول خواستن و مانعی هم بر ایشان نیست که از شما استیذان نکنند.

و در جمله «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»، به وجه این حکم (یعنی رفع مانع مذکور)، اشاره نموده و می‌فرماید: چون در غیر این سه موقع غلامان و کنیزان دائماً در آمد و شد، و خدمتند، پس تنها در اجازه خواستن به این سه هنگام اکتفا کنند.

(۱۹۰) خانواده

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ...» یعنی خدا این چنین احکام دین خود را بیان می‌کند، چون این آیات دلالت بر آن احکام دارد، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، احوال شما را می‌داند، و آنچه را که حکمت اقتضاء می‌کند نیز مراعات می‌کند.

ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین

«وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، «و چون کودکانتان به عقل رسند باید اجازه دخول بگیرند، چنان که نام بردگان، قبل از ایشان (و یا آنان که زودتر از ایشان به حد رشد رسیدند)، اجازه

ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین (۱۹۱)

می‌گرفتند، خدا این چنین آیه‌های خویش را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است.» (۵۹ / نور)

این جمله بیانگر این حقیقت است که حکم مذکور، یعنی اذن گرفتن در سه نوبت برای اطفال تا مدتی معین معتبر است، و آن رسیدن به حد بلوغ است، و بعد از آن باید مانند کسانی که قبلاً ذکر شد یعنی بالغان از مردان و زنان آزاد اجازه بگیرند، خدا این چنین آیات خود را برایتان بیان می‌کند و خدا علیم و حکیم است.

ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر

(۱۹۲) خانواده

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ

بِئُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بِيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بِيُوتِ أَخْوَاتِكُمْ أَوْ بِيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بِيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بِيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بِيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

«نه برای کور مانعی هست که برای لنگ، نه برای بیمار و نه برای شما که از خانه‌های خود یا پدرانتان یا مادرانتان یا برادران یا خواهران یا عموها یا عمه‌ها یا خانه دایه‌ها یا خاله‌ها یا خانه‌ای که کلیدش را به شما سپرده‌اند یا خانه دوستانتان چیزی بخورید، نه خوردنتان به صورت فردی گناه است و نه با هم خوردنتان، و ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر (۱۹۳)

چون به خانه‌ای در آمدید خویشتن را سلام کنید که درودی از جانب خدا و مبارک و پاکیزه است. چنین خدا، این آیه‌ها را برای بیان می‌کند شاید تعقل کنید.» (۶۱/نور)

ظاهر آیه این است که در آن برای مؤمنین حقی قائل شده، و آن این است که می‌توانند در خانه خویشاوندان، و یا کسانی که ایشان را امین می‌دانند، و یا خانه دوستان خود چیزی بخورند، البته به مقداری که بدان احتیاج دارند، نه به حد اسراف و افساد. «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ»، شمردن نامبردگان از این باب نبوده که خصوصیتی داشته باشند، بلکه از باب (۱۹۴) خانواده

این بوده که به خاطر عیب و نقصی که در اعضاء دارند احیاناً نمی‌توانند رزق خود را کسب کنند، لذا جایز است که از خانه‌های نامبردگان رفع حاجت کنند، والا فرقی میان کور و چلاق و مریض و غیر ایشان نیست. «مَنْ بِيُوتِكُمْ أَوْ بِيُوتِ آبَائِكُمْ...» در اینکه خانه‌هایتان را با خانه‌های خویشاوندانتان و بقیه نامبردگان آورده، اشاره است به اینکه در دین اسلام خانه‌های نامبردگان با خانه خود شما فرقی ندارد، چون در این دین مؤمنین، اولیای یکدیگرند، و در حفظ خانه و زندگی یکدیگر فرقی با خانه و زندگی خودشان نمی‌گذارند، آن طور که صاحب اختیار و سرپرست خانه خویشند، خانه‌های اقرباء و کسانی که شما قیم و سرپرستی آنان را دارید و دوستان خویش را نیز سرپرستی می‌کنید، علاوه بر این کلمه «بِيُوتِكُمْ» شامل خانه فرزند و همسر انسان نیز می‌شود همچنان که روایت هم به این معنا دلالت دارد. ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر (۱۹۵)

«أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» می‌فرماید: که حرجی بر شما نیست از اینکه بخورید از خانه‌های خودتان (که گفتیم منظور خانه فرزندان و همسران است)، و هر جا که کلیدش به شما سپرده شده، مانند خانه‌هایی که انسان قیم و یا وکیل در آن شده باشد، و یا کلیدش را به آدمی سپرده باشند، «أَوْ صَدِيقِكُمْ»، یا خانه صدیقان (دوستان) بوده است. «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا»، یعنی، گناهی بر شما نیست که همگی دست جمعی و با یکدیگر بخورید، و یا جدا جدا. و این آیه هر چند که به حکم روایات درباره موردی خاص نازل شده، ولی مفادش عام است.

ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر

(۱۹۶) خانواده

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ...» بعد از آنکه گفتگو از خانه‌ها را به میان آورد، ادب دخول در آن را متفرع بر آن نموده، فرمود: و چون داخل خانه‌ها شوید بر خود سلام کنید.

و مقصود از سلام کردن بر خود، سلام کردن بر هر کسی است که در خانه باشد، در اینجا نیز اگر نفرمود: بر اهل آن سلام کنید،

خواست یگانگی مسلمانان با یکدیگر را برساند، چون همه انسانند، و خدا همه را از یک مرد و زن خلق کرده، علاوه بر این همه مؤمنند، و ایمان ایشان را جمع کرده، چون ایمان قوی‌تر از رحم، و هر عامل دیگری برای یگانگی است.

و بعید هم نیست که مراد از جمله «فَسَلِّمُوا عَلٰی أَنْفُسِكُمْ»، این باشد که وقتی کسی

ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر (۱۹۷)

داخل بر اهل خانه‌ای شد، بر آنان سلام کند، و ایشان جواب سلامش را بدهند.

جمله «تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» یعنی در حالی که سلام تحیتی است از ناحیه خدا، چون او تشریح کرده و حکمش را نازل ساخته تا مسلمانان با آن یکدیگر را تحیت گویند، و آن تحیتی است مبارک و دارای خیر بسیار، و باقی و طیب، چون ملائمت با نفس است.

آری، حقیقت این تحیت گسترش امنیت و سلامتی بر کسی است که بر او سلام می‌کنند، و امنیت و سلامتی پاکیزه‌ترین چیزی است که در میان دو نفر که به هم برمی‌خورند برقرار باشد. خدای سبحان سپس آیه را با جمله «كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ الْآيٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ»، ختم فرموده، یعنی تا شاید شما به معالم دین خود آگاهی یابید و به آن عمل کنید. (۱)

(۱۹۸) خانواده

ادب و احسان به پدر و مادر

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِنَّمَا يُبَلِّغُنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»

«پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید و به والدین احسان کنید، و اگر یکی از آن دو در حیات تو به پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنه‌ار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار
۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۲۷.

ادب و احسان به پدر و مادر (۱۹۹)

به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو،» (۲۳ / اسراء)

«وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»

«از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند،» (۲۴ / اسراء)

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا»

«پروردگار شما، به آنچه در دل‌های شما است آگاه است اگر صالح باشید خداوند برای توبه‌گزاران غفور است،» (۲۵ / اسراء)

احسان به پدر و مادر بعد از مسأله توحید خدا واجب‌ترین واجبات است همچنانکه مسأله عقوق بعد از شرک ورزیدن به خدا از بزرگترین گناهان کبیره است، و

(۲۰۰) خانواده

به همین جهت این مسأله را بعد از مسأله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نکته را نه تنها در این آیات متذکر شده، بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته است.

در سوره انعام پیرامون تفسیر آیه ۱۵۱ که شبیه به آیه مورد بحث است گذشت که گفتیم رابطه عاطفی میان پدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگترین روابط اجتماعی است که قوام و استواری جامعه انسانی بدانها است، و همین

وسيله‌ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگهداشته و نمی‌گذارد از هم جدا شوند، بنابراین از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت، لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید زیرا که اگر این حکم در اجتماع جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله یک بیگانه را بکنند قطعاً آن عاطفه از بین رفته و

ادب و احسان به پدر و مادر (۲۰۱)

شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته می‌گردد.

«إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَزْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»

«و اگر یکی از آن دو در حیات تو به حد پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو!»

کلمه «کِبَر» به معنای بزرگسالی است، و کلمه «أف» مانند کلمه اخ در فارسی، انزجار را می‌رساند، و کلمه نهر به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام

(۲۰۲) خانواده

می‌گیرد و یا با درشت حرف زدن، اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت‌ترین حالات را دارند، و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می‌نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند، و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر است که همواره از فرزندان خود آرزو می‌کنند، آری روزگاری که پرستاری از فرزند را می‌کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می‌نمودند، و باز در روزگاری که زحمت تربیت آنها را بر دوش می‌کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آنها این آرزو را در سر می‌پروراندند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند.

پس آیه شریفه نمی‌خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند، بلکه می‌خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با

ادب و احسان به پدر و مادر (۲۰۳)

ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدات فرزند و چه در هر حال دیگر.

«وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»

«از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردندی»
«خَفِضْ جِنَاحَ» یا پر و بال گستردن، کنایه است از مبالغه در تواضع و خضوع زبانی و عملی، و این معنا از همان صحنه‌ای گرفته شده که جوجه بال و پر خود را باز می‌کند تا مهر و محبت مادر را تحریک نموده و او را به فراهم ساختن غذا و ادار سازد، و به همین جهت کلمه جناح را مقید به ذلت کرده و فرمود: «جِنَاحَ الذُّلِّ» و معنای آیه این است

(۲۰۴) خانواده

که: انسان باید در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری روبرو شود که پدر و مادر تواضع و خضوع او را احساس کنند، و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می‌دارد، و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد.

این در صورتی است که ذل به معنای خواری باشد، و اگر به معنای «مَطَاوَعَه» باشد از گستردن بال مرغان جوجه دار مأخوذ شده که از در مهر و محبت بال خود را برای جوجه‌های خود باز می‌کنند تا آنها را زیر پر خود جمع‌آوری نمایند، و از سرما و شکارشدن حفظ کنند.

و در اینکه فرمود: «و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنانکه ایشان مرا در کوچکیم تربیت کردند» دوران کوچکی و

ناتوانی فرزند را به یادش می‌آورد، و به او خاطر نشان می‌سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده تو بیاد دوره ناتوانی خود ادب و احسان به پدر و مادر (۲۰۵)

باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده و در کوچکی تربیت کردند. در مجمع‌البیان می‌گوید: این آیه دلالت دارد بر اینکه دعای فرزند برای پدر و مادرش که از دنیا رفته‌اند مسموع است، زیرا اگر مسموع نبود و برای آنها اثری نداشت معنا نداشت که در این آیه امر به دعا کند.

مؤلف: لیکن آیه بیش از این دلالت ندارد که دعای فرزند در مظنه اجابت است و چنین دعائی بی‌خاصیت نیست، زیرا هم گفتیم که ممکن است به اجابت رسد و هم اینکه ادبی است دینی که فرزند از آن استفاده می‌برد، و لو در موردی مستجاب نشود، و پدر و مادر از آن بهره‌مند نگردند، علاوه بر این، مرحوم طبرسی دعا را مختص به حال بعد از مرگ پدر و مادر دانسته، و حال آنکه آیه شریفه مطلق است.

(۲۰۶) خانواده

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوْبِينِ عُفُورًا»، این آیه، متعرض آن حالی است که احیانا از فرزند حرکت ناگواری سرزده که پدر و مادر از وی رنجیده و متأذی شده‌اند، و اگر صریحا اسم فرزند را نیاورده و اسم آن عمل را هم نبرده، برای این بوده است که بفهماند همانطور که مرتکب شدن به این اعمال سزاوار نیست، بیان آن نیز مصلحت نبوده و نباید بازگو شود.

پس اینکه فرمود: «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ» معنایش این است که پروردگار شما از خود شما بهتر می‌داند که چه حرکتی کردید و این مقدمه است برای بعدش که می‌فرماید: «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ»، و مجموعا معنایش این می‌شود که اگر شما صالح باشید و خداوند هم این صلاح را در نفوس و ارواح شما ببیند، او نسبت به توبه کاران آمرزنده است. (۱)

ادب و احسان به پدر و مادر (۲۰۷)

نیکی در حق والدین

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»

«ما به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم که به ایشان احسان کند احسانی

۱- المیزان ج: ۱۳ ص: ۱۰۹.

(۲۰۸) خانواده

مخصوص به آنان، مادرش او را به حملی ناراحت کننده حمل کرد و به وضعی ناراحت کننده بزایید و حمل او تا روزی که از شیرش می‌گیرد سی ماه است و تا هنگامی که به حد بلوغ و رشد عقلی برسد همچنان پدر و مادر مراقبش هستند تا به حد چهل سالگی برسد، آن وقت می‌گوید: پروردگارا نصیبم کن که شکر آن نعمت‌هایی که به من و پدر و مادرم انعام فرمودی به‌جای آرم و اعمال صالح که مایه خشنودی تو باشد انجام دهم، پروردگارا ذریه مرا هم برایم اصلاح فرما، پروردگارا من امروز به درگاہت توبه می‌آورم و از تسلیم شدگان هستم.» (۱۵ / احقاف)

احسان به والدین از احکام عمومی خداست که همانطور که در تفسیر آیه «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱۵۱ / انعام) گذشت،

نیکی در حق والدین (۲۰۹)

در همه شرایع تشریح شده، و به همین جهت فرمود: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ» و سفارش را عمومیت داد به هر انسانی، نه تنها مسلمانان. آنگاه دنبال این سفارش اشاره کرد به ناراحتی‌هایی که مادر انسان در دوران حاملگی، وضع حمل و شیردادن تحمل می‌کند تا اشاره کرده باشد به ملاک حکم، و عواطف و غریزه رحمت و رأفت انسان را برانگیزند.

«حَيْتِي إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَهُ» بلوغ اشد به معنای رسیدن به زمانی از عمر است که در آن زمان قوای آدمی محکم می‌شود. بلوغ چهل سال عادتاً ملازم با رسیدن به کمال عقل است.

«قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ» - کلمه «أَوْزِعْنِي» معنای الهام را می‌دهد، و این الهام، الهام آن اموری نیست

(۲۱۰) خانواده

که اگر خدا عنایت نکند آدمی به حسب طبع خود علم به آنها پیدا نمی‌کند، و آیه «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْتَهَا. فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» از آن خبر می‌دهد، بلکه الهام عملی و به معنای وادار کردن، و دعوت باطنی به عمل خیر و شکر نعمت و بالاخره عمل صالح است.

خدای تعالی در این آیه آن نعمتی را که سائل درخواست کرده نام نبرده، تا هم نعمت‌های ظاهری چون حیات، رزق، شعور و اراده را، و هم نعمت‌های باطنی چون ایمان به خدا، اسلام، خشوع، توکل بر خدا و تفویض به خدا را شامل شود.

پس جمله «رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ...» درخواست این است که نعمت ثناء بر او را ارزانیش بدارد تا با اظهار قولی و عملی نعمت او را اظهار نماید. اما قولی که روشن است، و اما عملی به اینکه نعمت‌های خدا را طوری استعمال کند که همه بفهمند نعمت وی از خدای سبحان است و خدا آن را به وی داده، و از ناحیه خود او نیست، و لازمه

نیکی در حق والدین (۲۱۱)

این گونه استعمال این است که عبودیت و مملوکیت این انسان در گفتار و کردارش هویدا باشد.

و اینکه کلمه نعمت را با جمله: «الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ»، تفسیر کرده می‌فهماند که شکر مذکور هم از طرف خود سائل است، و هم از طرف پدر و مادرش، و در حقیقت فرزند بعد از درگذشت پدر و مادرش زبان ذکرگویی برای آنان است.

«وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ» شکر نعمت چیزی است که ظاهر اعمال انسان را زینت می‌دهد، و صلاحیت پذیرفتن خدای تعالی زیوری است که باطن اعمال را می‌آراید، و آن را خالص برای خدا می‌سازد.

«وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي» اصلاح در ذریه به این معنا است که صلاح را در ایشان ایجاد کند و چون این ایجاد از ناحیه خداست، معنایش این می‌شود که ذریه را موفق به

(۲۱۲) خانواده

عمل صالح سازد، و این اعمال صالح کار دل‌هایشان را به صلاح بکشاند. و اگر گفت ذریه‌ام را برای من اصلاح کن برای این است که بفهماند اصلاحی درخواست می‌کند که خود او از اصلاح آنان بهره‌مند شود، یعنی ذریه او به وی احسان کنند، همانطور که او به پدر و مادرش احسان می‌کرد.

و خلاصه دعا این است که خدا شکر نعمتش و عمل صالح را به وی الهام کند، و او را نیکوکار به پدر و مادرش سازد، و ذریه‌اش را برای او چنان کند که او را برای پدر و مادرش کرده بود.

شکر نعمت خدا به معنای حقیقی‌ش این است که بنده خدا خالص برای خدا باشد، پس برگشت معنای دعا به درخواست خلوص نیت و صلاح عمل است.

«إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» یعنی من به سوی تو برگشتم و از کسانی

نیکی در حق والدین (۲۱۳)

هستم که امور را تسلیم تو نمودند، به طوری که تو هیچ اراده‌ای نکردی مگر آنکه آنان نیز همان را خواستند، بلکه جز آنچه تو می‌خواهی نمی‌خواهند.

این جمله در مقام بیان علت مطالبی است که در دعا بوده، و این آیه از آنجا که دعا را نقل می‌کند، و آن را رد ننموده، بلکه با وعده قبولی آن را تأیید می‌کند و می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ تَتَّقِلُ عَنْهُمْ» (۱۶ / احقاف) این نکته را روشن می‌سازد که وقتی توبه و تسلیم خدا شدن در کسی جمع شد، دنبالش خداوند آنچه را که باعث خلوص وی می‌شود به دل او الهام می‌کند، و در نتیجه هم ذاتا از مخلصین می‌شود، و هم عملاً از مخلصین. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۰۷.

(۲۱۴) خانواده

تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسَيْنًا وَإِن جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»

«و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش به احسان کرده‌ایم، و در عین حال گفته‌ایم اگر به تو اصرار ورزیدند که چیزی را که بدان علم نداری شریک من سازی اطاعتشان مکن، برگشت شما فرزندان و پدر و مادران به سوی من است آن وقت به آنچه می‌کردید آگاهتان می‌کنم.» (۸ / عنکبوت)

تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین (۲۱۵)

در صدر آیه می‌فرماید: ما دستور دادیم به اینکه به پدر و مادر احسان شود. و در جمله «وَأِن جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي» که تمه همان توصیه است، که آن را به انسان خطاب کرده، و انسان را نهی کرده از اینکه پدر و مادر را در شرک اطاعت کند، چون توصیه قبلی در معنای امر است و ممکن است کسی خیال کند اینکه دستور داده‌اند پدر و مادر را اطاعت کنند، این اطاعت در صورتی هم که پدر و مادر فرزند را دعوت به شرک کردند واجب است، لذا دنبالش از این گونه اطاعت نهی کرده، و فرموده اگر اصرار کردند که شرک بورزی اطاعتشان مکن!

و برگشت معنای جمله به این است که: ما انسان را نهی کردیم از شرک هرچند که شرک ورزیدنش اطاعت پدر و مادرش باشد، و در این دستور خود هیچ

(۲۱۶) خانواده

نقطه ابهامی باقی نگذاشتیم.

و در اینکه فرمود: «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» اشاره است به علت نهی از اطاعت، و حاصل آن این است که: اگر گفتیم پدر و مادر را در شرک به خدا اطاعت مکن، برای این است که اگر پدر و مادری فرزند خود را دعوت کنند به اینکه نسبت به خدا شرک بورزد، در حقیقت دعوت کرده‌اند به جهل و نادانی و افتراء به خدا، و خدا همواره از پیروی غیرعلم نهی کرده، از آن جمله فرموده: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ - : چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن» (۳۶ / اسراء).

و معنای آیه این است که: ما به انسان‌ها در خصوص پدر و مادرشان عهد خوبی کردیم، و دستورشان دادیم که به پدر و مادر احسان کنند، و اگر کوشش کردند که به من شرک بورزید، اطاعتشان مکنید، برای اینکه این اطاعت پیروی چیزی

تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین (۲۱۷)

است که علمی بدان ندارید.

در این آیه شریفه توییح کنایه‌ای است به بعضی از کسانی که ایمان به خدا آورده و سپس به اصرار پدر و مادر از ایمان خود برگشته‌اند.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ» (۹ / عنکبوت) می‌خواهد به کسانی که گرفتار پدر و مادر مشرکند و آن پدر و مادر اصرار می‌ورزند که ایشان را به سوی شرک بکشانند، و ایشان زیر بار نرفته، به حکم اجبار ترک پدر و مادر را گفته‌اند، تسلیت گفته، با وعده‌ای جمیل دلخوش سازد.

می‌فرماید: اگر پدر و مادر او را به سوی شرک خواندند، و او به حکم خدا نافرمانیشان کرده، و ناچار از ایشان کناره‌گیری کرد، و پدر و مادر را به خاطر خدا از دست داد، مسؤولیتی از این بابت ندارد، و ما در برابر پدر و مادری که از (۲۱۸) خانواده

دست داده بهتر از آن دو به او می‌دهیم، و به پاداش ایمان و عمل صالحش او را در زمره صالحان درمی‌آوریم، به همان صالحان که نزد ما در بهشت متنعم هستند، و این معنا را آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي» (۲۷ تا ۳۰ / فجر) نیز افاده می‌کند.

تأمین زندگی اخروی صالح برای خانواده

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»

«هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتش

تأمین زندگی اخروی صالح برای خانواده (۲۱۹)

گیرانه‌اش مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل بر آنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می‌دهد نافرمانی ننموده بلکه هرچه می‌گویند عمل می‌کنند.» (۶/تحریم)

خدای تعالی در این آیه خطاب را متوجه عموم مؤمنین می‌کند، که خود و اهل بیت خود را ادب کنید، و از آتشی که آتش گیرانه‌اش خود دوزخیانند حفظ نمایید، و می‌فهماند که همین اعمال بد خود شماست که در آن جهان برمی‌گردد، و آتشی شده به جان خودتان می‌افتد، آتشی که به هیچ‌وجه خلاصی و مفری از آن نیست. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۶۰.

(۲۲۰) خانواده

فصل هفتم: جایگاه زن در اسلام

هویت زن در اسلام

اسلام بیان می‌کند که زن نیز مانند مرد انسان است، و هر انسانی چه مرد و چه زن فردی است از انسان که در ماده و عنصر پیدایش او دو نفر انسان نر و ماده شرکت و دخالت داشته‌اند، و هیچ یک از این دو نفر بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا،

(۲۲۱)

همچنانکه کتاب آسمانی خود می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ.» (۱۳ / حجرات)

بطوری که ملاحظه می‌کنید قرآن کریم هر انسانی را موجودی گرفته شده و تألیف یافته از دو نفر انسان نر و ماده می‌داند، که هر دو بطور متساوی ماده وجود و تگون او هستند، و انسان پدید آمده (چه مرد باشد و چه زن) مجموع ماده‌ای است که از آن دو فرد گرفته شده است.

قرآن کریم در معرفی زن مانند آن شاعر نفرمود: و انما امهات الناس اوعیه، و مانند آن دیگری نفرمود: «بُنُوْنَا بُنُوْنَا اِبْنَاءِنَا وَ بَنَاتُنَا بُنُوهُنَّ اِبْنَاءُ الرَّجَالِ الْاَبَاعِدِ»، بلکه هر فرد از انسان (چه دختر و چه پسر) را مخلوقی تألیف یافته از زن و مرد معرفی کرد، در (۲۲۲) خانواده

نتیجه تمامی افراد بشر امثال یکدیگرند، و بیانی تمام‌تر و رساتر از این بیان نیست، و بعد از بیان این عدم تفاوت، تنها ملاک برتری را تقوا قرار داد.

و نیز در جای دیگر فرمود:

«أَنَّى لَا أَضِيعُ عَمَلِ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ.» (۱۹۵/آل عمران)

در این آیه تصریح فرموده که کوشش و عمل هیچکس نزد خدا ضایع نمی‌شود، و این معنا را تعلیل کرده به اینکه چون بعضی از بعض دیگر هستید، و صریحا نتیجه آیه قبلی که می‌فرمود: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ...» را بیان می‌کند، و آن این است که مرد و زن هر دو از یک نوع هستند، و هیچ فرقی در اصل خلقت و بنیاد وجود ندارند.

آنگاه همین معنا را هم توضیح می‌دهد به اینکه عمل هیچ یک از این دو صنف نزد خدا ضایع و باطل نمی‌شود، و عمل کسی به دیگری عاید نمی‌گردد مگر هویت زن در اسلام (۲۲۳)

اینکه خود شخص عمل خود را باطل کند.

و به بانگ بلند اعلام می‌دارد:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ!» (۳۸/مدرثر)

نه مثل مردم قبل از اسلام که می‌گفتند: گناه زنان به عهده خود آنان و عمل نیکشان و منافع وجودشان مال مردان است! و ما انشاء الله به زودی توضیح بیشتری در این باره خواهیم داد.

پس وقتی به حکم این آیات، عمل هر یک از دو جنس مرد و زن (چه خوبش و چه بدش) به حساب خود او نوشته می‌شود، و هیچ مزیتی جز با تقوا برای کسی نیست، و با در نظر داشتن اینکه یکی از مراحل تقوا، اخلاق فاضله (چون ایمان با درجات مختلفش و چون عمل نافع و عقل محکم و پخته و اخلاق خوب و صبر و حلم)، است، پس یک زن که

(۲۲۴) خانواده

درجه‌ای از درجات بالای ایمان را دارد، و یا سرشار از علم است، و یا عقلی پخته و وزین دارد، و یا سهم بیشتری از فضائل اخلاقی را دارا می‌باشد، چنین زنی در اسلام ذاتا گرامی‌تر و از حیث درجه بلندتر از مردی است که هم طراز او نیست. حال آن مرد هر که می‌خواهد باشد، پس هیچ کرامت و مزیتی نیست، مگر تنها به تقوا و فضیلت.

و در معنای آیه قبلی بلکه روشن‌تر از آن آیه زیر است، که می‌فرماید:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» (۹۷ / نحل).

و نیز آیه زیر است که می‌فرماید:

«وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۴۰ / مؤمن).

هویت زن در اسلام (۲۲۵)

و نیز آیه زیر است که می‌فرماید:

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» (۱۲۴ / نساء).

علاوه بر این آیات که صریحا تساوی بین زن و مرد را اعلام می‌کند، آیات دیگری هست که صریحا بی‌اعتنائی به امر زنان را نکوهش نموده، از آن جمله می‌فرماید: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ، يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (۵۸ و ۵۹ / نحل) و اینکه می‌فرماید خود را از شرمساری از مردم پنهان می‌کند، برای این است که ولادت دختر را برای پدر ننگ می‌دانستند، و منشأ عمده این طرز تفکر این بود که مردان در چنین مواقعی تصور می‌کردند که این دختر به زودی بزرگ خواهد شد، و ملعبه و

(۲۲۶) خانواده

بازیچه جوانان قرار خواهد گرفت، و این خود نوعی غلبه مرد بر زن است، آن هم در یک امر جنسی که به زبان آوردن آن مستهجن و زشت است، در نتیجه ننگ زبان‌زد شدنش به ریش پدر و خاندان او می‌چسبد.

همین طرز تفکر، عرب جاهلیت را واداشت تا دختران بی‌گناه خود را زنده زنده دفن کنند.

سبب دیگر قضیه را که علت اولی این انحراف فکری بود در گذشته خواندید و خدای تعالی در نکوهش از این عمل نکوهیده، تأکید کرده و فرمود:

«وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ؟» (۸ / تکویر)

از بقایای اینگونه خرافات بعد از ظهور اسلام نیز در بین مسلمانان ماند و نسل به نسل از یکدیگر ارث بردند، و تاکنون نتوانسته‌اند لکه ننگ این خرافات را از صفحه دل بشویند، به شهادت اینکه می‌بینیم اگر زن و مردی با یکدیگر زنا کنند، ننگ زنا در دامن هویت زن در اسلام (۲۲۷)

زن تا ابد می‌ماند، هرچند که توبه هم کرده باشد، ولی دامن مرد ننگین نمی‌شود، هرچند که توبه هم نکرده باشد، با اینکه اسلام این عمل نکوهیده را هم برای زن ننگ می‌داند، و هم برای مرد، هم او را مستحق حد و عقوبت می‌داند و هم این را، هم به او صد تازیانه می‌زند و هم به این.

زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام

اسلام بین زن و مرد از نظر تدبیر شؤون اجتماع و دخالت اراده و عمل آن دو در این تدبیر، تساوی برقرار کرده، علتش هم این است که همانطور که مرد می‌خواهد بخورد و بنوشد و بپوشد، و سایر حوائجی که در زنده ماندن خود به آنها محتاج است به (۲۲۸) خانواده

دست آورد، زن نیز همینطور است، و لذا قرآن کریم می‌فرماید: «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ». پس همانطور که مرد می‌تواند خودش در سرنوشت خویش تصمیم بگیرد و خودش مستقلاً عمل کند و نتیجه عمل خود را مالک شود، همچنین زن چنین حقی را دارد بدون هیچ تفاوت:

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ!» (۲۸۶ / بقره)

پس زن و مرد در آنچه که اسلام آن را حق می‌داند برابرند، و به حکم آیه: «يُحِقُّ الْحَقُّ» (۲۴ / شوری)، چیزی که هست خدای تعالی در آفرینش زن دو خصلت قرار داده که به آن دو خصلت، زن از مرد امتیاز پیدا می‌کند.

اول اینکه: زن را در مثل به منزله کشتزاری برای تکون و پیدایش نوع بشر قرار داده، تا نوع بشر در داخل این صدف تکون یافته و نمو کند، تا به حد ولادت برسد، پس بقای زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام (۲۲۹)

نوع بشر بستگی به وجود زن دارد، و به همین جهت که او کشتزار است مانند کشتزارهای دیگر احکامی مخصوص به خود دارد و با همان احکام از مرد ممتاز می‌شود.

دوم اینکه: از آنجا که باید این موجود، جنس مخالف خود یعنی مرد را مجذوب خود کند، و مرد برای اینکه نسل بشر باقی بماند به طرف او و ازدواج با او و تحمل مشقت‌های خانه و خانواده جذب شود، خداوند در آفرینش، خلقت زن را لطیف قرار داد، و برای اینکه زن مشقت بچه داری و رنج اداره منزل را تحمل کند، شعور و احساس او را لطیف و رقیق کرد، و همین دو خصوصیت، که یکی در جسم او است و دیگری در روح او، تأثیری در وظایف اجتماعی محول به او دارد. این بود مقام و موقعیت اجتماعی زن، و با این بیان موقعیت اجتماعی مرد نیز معلوم (۲۳۰) خانواده

می‌شود و نیز پیچیدگی و اشکالی که در احکام مشترک بین آن دو و احکام مخصوص به هریک از آن دو، در اسلام هست حل می‌گردد، همچنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.» (۳۲ / نساء)

و منظورش از این گفتار آن است که اعمالی که هریک از زن و مرد به اجتماع خود هدیه می‌دهد باعث آن می‌شود که به فضلی از خدا اختصاص یابد، بعضی از فضل‌های خدای تعالی فضل اختصاصی به یکی از این دو طایفه است، بعضی مختص به مردان و بعضی دیگر مختص به زنان است.

مثلاً- مرد را از این نظر بر زن فضیلت و برتری داده که سهم ارث او دو برابر زن است، و زن را از این نظر بر مرد فضیلت داده که خرج خانه را از گردن زن ساقط کرده زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام (۲۳۱)

است، پس نه مرد باید آرزو کند که ای کاش خرج خانه به عهده‌ام نبود، و نه زن آرزو کند که ای کاش سهم ارث من برابر برادرم بود، بعضی دیگر برتری را مربوط به عمل عامل کرده، نه اختصاص به زن دارد و نه به مرد، بلکه هر کس فلان قسم اعمال را کرد، به آن فضیلت‌ها می‌رسد (چه مرد و چه زن) و هر کس نکرد نمی‌رسد (باز چه مرد و چه زن) و کسی نمی‌تواند آرزو کند که ای کاش من هم فلان برتری را می‌داشتم، مانند فضیلت ایمان و علم و عقل و سائر فضائلی که دین آن را فضیلت می‌داند.

این قسم فضیلت فضلی است از خدا که به هر کس بخواهد می‌دهد، و لذا در آخر آیه می‌فرماید: «وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِآ» دلیل بر آنچه ذکر کردیم آیه شریفه: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ...» است، به آن بیانی که گذشت. (۲۳۲) خانواده

احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد

در اسلام زن در تمامی احکام عبادی و حقوق اجتماعی شریک مرد است، او نیز مانند مردان می‌تواند مستقل باشد، و هیچ فرقی با مردان ندارد (نه در ارث و نه در کسب و انجام معاملات، و نه در تعلیم و تعلم، و نه در به دست آوردن حقی که از او سلب شده، و

نه در دفاع از حق خود و نه در احکامی دیگر، مگر تنها در مواردی که طبیعت خود زن اقتضا دارد که با مرد فرق داشته باشد. و عمده آن موارد مسأله عهده‌داری حکومت و قضا و جهاد و حمله بر دشمن است، (و اما از صرف حضور در جهاد و کمک کردن به مردان در اموری چون مداوای آسیب‌دیدگان محروم نیست)، و نیز مسأله ارث است که نصف سهم مردان ارث می‌برد، احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد (۲۳۳)

و یکی دیگر حجاب و پوشاندن مواضع زینت بدن خویش است، و یکی اطاعت کردن از شوهر در هر خواسته‌ای است که مربوط به تمتع و بهره‌بردن باشد.

و در مقابل، این محرومیت‌ها را از این راه تلافی کرد که نفقه را یعنی هزینه زندگی را به گردن پدر و یا شوهرش انداخته، و بر شوهر واجب کرده که نهایت درجه توانائی خود را در حمایت از همسرش به کار ببرد، و حق تربیت فرزند و پرستاری او را نیز به زن داده است.

و این تسهیلات را هم برای او فراهم کرده که: جان و ناموسش و حتی آبرویش را (از اینکه دنبال سرش حرف بزنند)، تحت حمایت قرار داده، و در ایام عادت حیض و ایام نفاس، عبادت را از او ساقط کرده، و برای او در همه حالات، ارفاق لازم دانسته است.

پس، از همه مطالب گذشته، این معنا بدست آمد که زن از جهت کسب علم، بیش از

(۲۳۴) خانواده

علم به اصول معارف و فروع دین (یعنی احکام عبادات و قوانین جاریه در اجتماع) وظیفه و جویی دیگر ندارد، و از ناحیه عمل هم همان احکامی را دارد که مردان دارند، به اضافه اینکه اطاعت از شوهرش نیز واجب است، البته نه در هر چیزی که او بگوید و بخواهد، بلکه تنها در مسأله مربوط به بهره‌های جنسی، و اما تنظیم امور زندگی فردی یعنی رفتن به دنبال کار و کاسبی و صنعت، و نیز در تنظیم امور خانه، و نیز مداخله در مصالح اجتماعی و عمومی، از قبیل دانشگاه رفتن و یا اشتغال به صنایع و حرفه‌های مفید برای عموم و نافع در اجتماعات، با حفظ حدودی که برایش معین شده، هیچ یک بر زن واجب نیست.

و لازمه واجب بودن این کارها این است که واردشدنش در هریک از رشته‌های علمی و کسبی و تربیتی و امثال آن، فضلی است که خود نسبت به

احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد (۲۳۵)

جامعه‌اش تفضل کرده، و افتخاری است که برای خود کسب نموده، و اسلام هم این تفاخر را در بین زنان جایز دانسته است، برخلاف مردان که جز در حال جنگ نمی‌توانند تفاخر کنند، و از آن نهی شده‌اند.

این بود آنچه که از بیانات گذشته ما به دست می‌آمد که سنت نبوی هم مؤید آن است، و اگر بحث ما بیش از حوصله این مقام طول نمی‌کشید، نمونه‌هایی از رفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با همسرش خدیجه علیهاالسلام و دخترش فاطمه علیهاالسلام و سایر زنان و زنان امت خود و آنچه درباره زنان سفارش کرده و نیز شمه‌ای از طریقه ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و زنانشان مانند زینب دختر علی علیه‌السلام و فاطمه و سکینه دختر حسین علیه‌السلام و غیر ایشان را نقل می‌کردیم، و نیز پاره‌ای از کلماتی که در مورد سفارش درباره زنان، از ایشان رسیده می‌آوردیم.

(۲۳۶) خانواده

زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد

و اما آن اساسی که اسلام احکام نامبرده را بر آن اساس تشریح کرده، همانا فطرت و آفرینش است، و کیفیت این پایه‌گذاری در آنجا که درباره مقام اجتماعی زن بحث می‌کردیم، روشن شد، ولی در اینجا نیز توضیح بیشتری داده و می‌گوئیم: برای جامعه‌شناس

و اهل بحث، در مباحثی که ارتباط با جامعه‌شناسی دارد، جای هیچ شکی نیست که وظائف اجتماعی و تکالیف اعتباری که منشعب از آن وظائف می‌شود، سرانجام باید منتهی به طبیعت شود، چون این خصوصیت توان طبیعی انسان بود که از همان آغاز خلقتش او را به تشکیل اجتماع نوعی هدایت کرد، به شهادت اینکه می‌بینیم هیچ زمانی نبوده که نوع بشر، دارای چنین اجتماعی نوعی نبوده باشد، البته

زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد (۲۳۷)

نمی‌خواهیم بگوئیم اجتماعی که بشر طبق مقتضای طبیعتش تشکیل می‌داده، همواره سالم هم بوده، نه، ممکن است عواملی آن اجتماع را از مجرای صحت و سلامت به سوی مجرای فساد کشانده باشد، همانطور که ممکن است عواملی بدن طبیعی و سالم آدمی را از تمامیت طبیعی آن خارج نموده و به نقص در خلقت گرفتارش کند، و یا آن را از صحت طبیعی به درآورده و مبتلا به بیماری و آفتش سازد.

پس اجتماع با تمامی شئون و جهاتش چه اینکه اجتماعی صالح و فاضل باشد و چه فاسد، بالاخره منتهی به طبیعت می‌شود، چیزی که هست آن اجتماعی که فاسد شده، در مسیر زندگی به عاملی برخورد کرده است که فاسدش کرده، و نگذاشته به آثار خوب اجتماع برسد (به خلاف اجتماع فاضل).

پس این یک حقیقت است که دانشمندان در مباحث اجتماعی خود یا تصریحا و یا

(۲۳۸) خانواده

بطور کنایه به آن اشاره کرده‌اند، و قبل از همه آنان کتاب خدای عزوجل با روشن‌ترین و واضح‌ترین بیان، به آن اشاره کرده و فرموده:

«الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ!» (۵۰ / طه) و نیز فرموده:

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ»، (۲ و ۳ / اعلی) و نیز فرموده:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا، فَآلَهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»، (۷ و ۸ / شمس)

و آیات دیگر که متعرض مسأله قدر است.

پس تمامی موجودات و از آن جمله انسان در وجودش و در زندگی به سوی آن هدفی که برای آن آفریده شده، هدایت شده‌است، و در خلقتش به هر جهاز و ابزاری هم که در رسیدن به آن هدف به آن جهاز و آلات نیازمند است مجهز گشته و زندگی با قوام و سعادت‌مندانه‌اش، آن قسم زندگی‌ای است که اعمال حیاتی آن منطبق با خلقت و فطرت

زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد (۲۳۹)

باشد، و انطباق کامل و تمام‌داشته باشد و وظائف و تکالیفش در آخر منتهی به طبیعت شود، انتهای درستی و صحیح، و این همان حقیقتی است که آیه زیر بدان اشاره نموده و می‌فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»،

«رو به سوی دینی بیاور که افراط و تفریطی از هیچ جهت ندارد، دینی که بر طبق آفرینش تشریح شده، آفرینشی که انسان هم یک

نوع از موجودات آن است، انسانی که خلقت او و فطرتش تبدیل‌پذیر نیست، دین استوار هم، چنین دینی است.» (۳۰ / روم)

(۲۴۰) خانواده

اقتضائات فطرت در تساوی وظائف و حقوق اجتماعی زن و مرد

حال ببینیم فطرت در وظایف و حقوق اجتماعی بین افراد چه می‌گوید، و چه اقتضائی دارد؟ با در نظر داشتن این معنا که تمامی افراد

انسان دارای فطرت بشری هستند، می‌گوئیم: آنچه فطرت اقتضا دارد این است که باید حقوق و وظائف یعنی گرفتنی‌ها و دادنی‌ها بین افراد انسان مساوی باشد، و اجازه نمی‌دهد یک طائفه از حقوق بیشتری برخوردار و طائفه‌ای دیگر از حقوق اولیه خود محروم باشد، لیکن مقتضای این تساوی در حقوق، که عدل اجتماعی به آن حکم می‌کند، این نیست که تمامی مقام‌های اجتماعی متعلق به تمامی افراد جامعه شود (و اصلاً چنین چیزی امکان هم ندارد)، چگونه ممکن است مثلاً یک بچه، در عین کودکی و یک مرد سفیه نادان در عین نادانی

اقتضائات فطرت در تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد (۲۴۱)

خود، عهده‌دار کار کسی شود که هم در کمال عقل است، و هم تجربه‌ها در آن کار دارد، و یا مثلاً یک فرد عاجز و ضعیف عهده‌دار کار کسی شود که تنها کسی از عهده‌اش برمی‌آید که قوی و مقتدر باشد، حال این کار مربوط به هر کسی که می‌خواهد باشد، برای اینکه تساوی بین صالح و غیر صالح، افساد حال هر دو است، هم صالح را تباه می‌کند و هم غیر صالح را. بلکه آنچه عدالت اجتماعی اقتضا دارد و معنای تساوی را تفسیر می‌کند این است که در اجتماع، هر صاحب حقی به حق خود برسد، و هر کس به قدر وسعش پیش برود، نه بیش از آن، پس تساوی بین افراد و بین طبقات تنها برای همین است که هر صاحب حقی، به حق خاص خود برسد، بدون اینکه حقی مزاحم حق دیگری شود، و یا به انگیزه دشمنی و یا تحکم و زور گوئی یا هر انگیزه دیگر به کلی مهمل و نامعلوم گذاشته شود، و

(۲۴۲) خانواده

یا صریحاً باطل شود، و این همان است که جمله: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلِيهِنَّ دَرَجَةٌ...» (۲۲۸ / بقره) به آن بیانی که گذشت، به آن اشاره می‌کند، چون جمله نامبرده در عین اینکه اختلاف طبیعی بین زنان و مردان را می‌پذیرد، به تساوی حقوق آن دو نیز تصریح می‌کند.

از سوی دیگر مشترک بودن دو طائفه زن و مرد در اصول مواهب وجودی، یعنی در داشتن اندیشه و اراده، که این دو، خود مولد اختیار است، هستند، اقتضاء می‌کند که زن نیز در آزادی فکر و اراده و در نتیجه در داشتن اختیار، شریک با مرد باشد، همانطور که مرد در تصرف در جمیع شؤون حیات فردی و اجتماعی خود به جز آن مواردی که ممنوع است، استقلال دارد، زن نیز باید استقلال داشته باشد، اسلام هم که دین فطری است این استقلال و آزادی را به کاملترین وجه به زن داده،

اقتضائات فطرت در تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد (۲۴۳)

همچنانکه در بیانات سابق گذشت. (۱)

اعلامیه قرآنی در حقوق زن، و تفاوت‌های طبیعی زن و مرد

زن از برکت اسلام مستقل به نفس و متکی بر خویش گشت، اراده و عمل او که تا ظهور اسلام گره خورده به اراده مرد بود، از اراده و عمل مرد جدا شد، و از تحت ولایت و قیمومت مرد درآمد، و به مقامی رسید که دنیای قبل از اسلام با همه قدمت خود و در همه ادوارش، چنین مقامی به زن نداده بود، مقامی به زن داد که در هیچ گوشه از هیچ

۱- المیة — زن ج: ۲ ص: ۳۹۳.

(۲۴۴) خانواده

صفحه تاریخ گذشته بشر چنین مقامی برای زن نخواهید یافت، و اعلامیه‌ای در حقوق زن همانند اعلامیه قرآن که می‌فرماید:

«فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ...» نخواهید جست.

لیکن این به آن معنا نیست که هر چه از مرد خواسته‌اند از او هم خواسته باشند، در عین

اینکه در زنان عواملی هست که در مردان نیز هست، زنان از جهتی دیگر با مردان اختلاف دارند.

(البته این جهت که می‌گوئیم جهت نوعی است نه شخصی، به این معنا که متوسط از زنان در خصوصیات کمالی، و ابزار تکامل بدنی عقب‌تر از متوسط مردان هستند.)

سخن ساده‌تر اینکه: هرچند ممکن است، یک یا دو نفر زن فوق‌العاده و همچنین یک یا دو نفر مرد عقب‌افتاده پیدا شود، ولی به شهادت علم فیزیولوژی زنان متوسط از نظر دماغ (مغز) و قلب و شریان‌ها و اعصاب و عضلات بدنی و وزن، با مردان متوسط الحال اعلامیه‌قرآنی در حقوق زن، تفاوت طبیعی زن و مرد (۲۴۵) تفاوت دارند، یعنی ضعیف‌تر هستند.

و همین باعث شده است که جسم زن لطیف‌تر و نرم‌تر، و جسم مرد خشن‌تر و محکم‌تر باشد و احساسات لطیف از قبیل دوستی و رقت قلب و میل به جمال و زینت بر زن غالب‌تر و بیشتر از مرد باشد و در مقابل، نیروی تعقل بر مرد غالب‌تر از زن باشد، پس حیات زن، حیاتی احساسی است، همچنانکه حیات مرد، حیاتی تعقلی است.

و به خاطر همین اختلافی که در زن و مرد هست، اسلام در وظائف و تکالیف عمومی و اجتماعی که قوامش با یکی از این دو چیز یعنی تعقل و احساس است، بین زن و مرد فرق گذاشته، آنچه ارتباطش به تعقل بیشتر از احساس است (از قبیل ولایت و قضا و جنگ) را مختص به مردان کرد، و آنچه از وظایف که ارتباطش بیشتر با احساس است تا تعقل مختص به زنان کرد، مانند پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال آن.

(۲۴۶) خانواده

حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد

قانون الهی مشقت بیشتر وظایف مرد را از این راه جبران کرده که: سهم ارث او را دو برابر سهم ارث زن قرار داد، (معنای این در حقیقت آن است که نخست سهم ارث هر دو را مساوی قرار داده باشد، بعداً ثلث سهم زن را به مرد داده باشد، در مقابل نفقه‌ای که مرد به زن می‌دهد.)

و به عبارتی دیگر اگر ارث مرد و زن را هیجده تومان فرض کنیم، به هر دو نه تومان داده و سپس سه تومان از آن را (که ثلث سهم زن است)، از او گرفته و به مرد بدهیم، سهم مرد دوازده تومان می‌شود، برای این که زن از نصف این

حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد (۲۴۷)

دوازده تومان هم سود می‌برد.

در نتیجه، برگشت این تقسیم به این می‌شود که آنچه مال در دنیا هست دو ثلثش از آن مردان است، هم ملکیت و هم عین آن، و دو ثلث هم از آن زنان است، که یک ثلث آن را مالک هستند، و از یک ثلث دیگر که گفتیم در دست مرد است، سود می‌برند.

پس، از آنچه که گذشت روشن شد که غالب مردان (نه کل آنان) در امر تدبیر قوی‌ترند، و در نتیجه، بیشتر تدبیر دنیا و یا به عبارت دیگر، تولید به دست مردان است، و بیشتر سودها و بهره‌گیری و یا مصرف، از آن زنان است، چون احساس زنان بر تعقل آنان غلبه دارد.

اسلام علاوه بر آنچه که گذشت تسهیلات و تخفیف‌هایی نسبت به زنان رعایت نموده، که بیان آن نیز گذشت.

(۲۴۸) خانواده

(بحث مفصلی درباره قوانین ارث و اصول آن در ذیل آیه ۱۱ تا ۱۴ سوره نساء در جلد ۴ المیزان صفحه ۳۲۵ آمده که

محققین عزیز را برای مراجعه و مطالعه به آن دعوت می‌کنیم.)

حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد (۲۴۹)

فصل هشتم: امتیازات در قوانین اسلامی

تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام

اگر ما در نحوه جفت‌گیری و رابطه بین نر و ماده حیوانات مطالعه و دقت کنیم خواهیم دید که بین حیوانات نیز در مسأله جفت‌گیری، مقداری و نوعی و یا به عبارت دیگر بوئی از استیلای نر بر ماده وجود دارد، و کاملاً احساس می‌کنیم که گوئی فلان حیوان نر خود را مالک آلت تناسلی ماده، و در نتیجه مالک ماده می‌داند، و به همین جهت (۲۵۰)

است که می‌بینیم نرها بر سر یک ماده با هم مشاجره می‌کنند، ولی ماده‌ها بر سر یک نر به جان هم نمی‌افتند (مثلاً یک الاغ و یا سگ و یا گوسفند و گاو ماده وقتی می‌بینند که نر به ماده‌ای دیگر پریده، هرگز به آن ماده حمله‌ور نمی‌شود، ولی نر این حیوانات وقتی ببیند که نر ماده را تعقیب می‌کند خشمگین می‌شود و به آن نر حمله می‌کند.)

و نیز می‌بینیم آن عملی که در انسان‌ها نامش خواستگاری است، در حیوان‌ها هم (که در هر نوعی به شکلی است)، از ناحیه حیوان نر انجام می‌شود و هیچگاه حیوان ماده‌ای دیده نشده که از نر خود خواستگاری کرده باشد و این نیست مگر به خاطر اینکه حیوانات با درک غریزی خود، درک می‌کنند که در عمل جفت‌گیری که با فاعل و قابل صورت می‌گیرد، فاعل نر، و قابل ماده است و به همین جهت ماده، خود را ناگزیر از تسلیم و خضوع می‌داند.

تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام (۲۵۱)

و این معنا غیر از آن معنائی است که در نرها مشاهده می‌شود که نر مطیع در مقابل خواسته‌های ماده می‌گردد (چون گفتگوی ما تنها در مورد عمل جفت‌گیری و برتری نر بر ماده است و اما در اعمال دیگرش از قبیل برآوردن حوائج ماده و تأمین لذت‌های او، نر مطیع ماده است.) و برگشت این اطاعت (نر از ماده) به مراعات جانب عشق و شهوت و بیشتر لذت بردن است، (هر حیوان نری از خریدن ناز ماده و برآوردن حوائج او لذت می‌برد.) پس ریشه این اطاعت قوه شهوت حیوان است و ریشه آن تفوق و مالکیت قوه فحولت و نری حیوان است و ربطی به هم ندارند.

و این معنا یعنی لزوم شدت و قدرتمندی برای جنس ماده و وجوب نرمی و پذیرش برای جنس زن چیزی است که اعتقاد به آن کم و بیش در تمامی امت‌ها یافت می‌شود، تا

(۲۵۲) خانواده

جائی که در زبان‌های مختلف عالم راه یافته بطوری که هر شخص پهلوان و هر چیز تسلیم‌ناپذیر را مرد، و هر شخص نرم‌خو و هر چیز تأثیرپذیر را زن می‌نامند، مثلاً می‌گویند: شمشیر من مرد است یعنی برنده است، یا فلان گیاه نر و یا فلان مکان نر است، و ... و این امر در نوع انسان و در بین جامعه‌های مختلف و امت‌های گوناگون فی الجمله جریان دارد، هرچند که می‌توان گفت جریانش (با کم و بیش اختلاف) در امت‌ها متداول است.

و اما اسلام نیز این قانون فطری را در تشریح قوانینش معتبر شمرده و فرموده:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»

و با این فرمان خود، بر زنان واجب کرد که درخواست مرد را برای هم‌خوابی اجابت نموده و خود را در اختیار او قرار دهند. (۱)

تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام (۲۵۳)

موضوع سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن

این معنا بر احدی پوشیده نیست که قرآن کریم همواره عقل سالم انسان‌ها را تقویت می‌کند، و جانب عقل را بر هوای نفس و پیروی شهوات و دلدادگی در برابر عواطف و احساسات تند و تیز ترجیح می‌دهد، و در حفظ این ودیعه الهی از اینکه ضایع شود توصیه می‌فرماید، و این معنا از آیات کریمه قرآنی آن قدر روشن است که احتیاجی به آوردن دلیل قرآنی ندارد، برای اینکه آیاتی که به صراحت و یا به اشاره و به هر زبان و

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸ .

(۲۵۴) خانواده

بیانی این معنا را افاده می‌کند یکی دو تاده تا نیست که ما آنها را نقل کنیم.

قرآن کریم در عین حال مسأله عواطف پاک و درست و آثار خوبی که آن عواطف در تربیت افراد دارد از نظر دور نداشته، اثر آن را در استواری امر جامعه پذیرفته، در آیه شریفه: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»، (۲۹ / فتح) دو صفت از صفات عاطفی را به عنوان دو صفت ممدوح مؤمنین ذکر کرده، می‌فرماید مؤمنین نسبت به کفار خشن و بی‌رحمند، و نسبت به خودشان مهربانند.

و در آیه «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»، (۲۱ / روم) مودت و رحمت را که اموری عاطفی هستند، دو تا نعمت از نعم خود شمرده و فرموده، از جنس خود شما، همسرانی برایتان قرار داد، تا دل‌هایتان با تمایل و عشق به آنان آرامش یابد، و بین شما مردان و همسران مودت و رحمت قرار داد، و در آیه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ

سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن (۲۵۵)

لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ: بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟» (۳۲ / اعراف)، علاقه به زینت و رزق طیب را که آن نیز مربوط به عواطف است مشروع معرفی نموده، به عنوان سرزنش از کسانی که آن را حرام دانسته‌اند، فرموده: «بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟» چیزی که هست قرآن کریم عواطف را از راه هماهنگ شدن با عقل تعدیل نموده، و عنوان پیروی عقل به آنها داده است، به طوری که عقل نیز سرکوب کردن آن مقدار عواطف را جایز نمی‌داند.

یکی از مراحل تقویت عقل در اسلام این است که احکامی را که تشریح کرده براساس تقویت عقل تشریح کرده، به شهادت اینکه هر عمل و حال و اختلافی که مضر به

(۲۵۶) خانواده

استقامت عقل است و باعث تیرگی آن در قضاوت و در اداره شؤون مجتمعش می‌شود تحریم کرده، نظیر شرب خمر و قمار و اقسام معاملات غرری و دروغ و بهتان و افترا و غیبت و امثال آن.

خوب معلوم است که هیچ دانشمندی از چنین شریعتی و با مطالعه همین مقدار از احکام آن جز این توقع ندارد که در مسائل کلی و جهات عمومی و اجتماعی زمام امر را به کسانی بسپارد که داشتن عقل بیشتر امتیاز آنان است، چون تدبیر امور اجتماعی از قبیل حکومت و قضا و جنگ نیازمند به عقل نیرومندتر است، و کسانی را که امتیازشان داشتن عواطف تند و تیزتر و امیال نفسانی بیشتر است، از تصدی آن امور محروم سازد، و نیز معلوم است که طایفه مردان به داشتن عقل نیرومندتر و ضعف عواطف، ممتاز از زنانند، و زنان به داشتن عقل کمتر و عواطف بیشتر ممتاز از مردانند.

سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن (۲۵۷)

و اسلام همین کار را کرده، و در آیه‌ای که گذشت فرموده: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در طول زندگی بر این جریان داشت یعنی هرگز زمام امور هیچ قومی را به دست زن نسپرد، و به هیچ زنی منصب قضا نداد، و زنان را برای جنگیدن دعوت نکرد، - البته برای جنگیدن، نه صرف شرکت در جهاد، برای خدمت و جراحی و امثال آن.

و اما غیر این امور عامه و اجتماعی، از قبیل تعلیم و تعلم و کسب و پرستاری بیماران و مداوای آنان و امثال این گونه امور که دخالت عواطف منافاتی با مفید بودن عمل ندارد، زنان را از آن منع نفرمود، و سیرت نبویه بسیاری از این کارها را امضا کرد. آیات قرآن نیز خالی از دلالت بر اجازه این گونه کارها برای زنان نیست، چون لازمه حریت زن در اراده و عمل شخصی این است که بتواند این گونه کارها را انجام دهد، زیرا

(۲۵۸) خانواده

معنا ندارد از یک طرف زنان را در این گونه امور از تحت ولایت مردان خارج بدانند، و ملکیت آنان را در قبال مردان معتبر بشمارد، و از سوی دیگر نهیشان کند از اینکه به نحوی از انحا ملکشان را اداره و اصلاح کنند، و همچنین معنا ندارد به آنان حق دهد که برای دفاع از خود در محکمه شرع طرح دعوی کنند، و یا شهادت بدهند، و در عین حال از آمدن در محکمه و حضور نزد والی یا قاضی جلوگیری شود و همچنین سایر لوازم استقلال و آزادی.

بلی دامنه استقلال و آزادی زنان تا آنجایی گسترده است که به حق شوهر مزاحمت نداشته باشد، چون گفتیم در صورتی که شوهر در وطن حاضر باشد زن در تحت قیمومت او است، البته قیمومت اطاعت و در صورتی که حاضر نباشد مثلاً به سفر رفته باشد موظف است غیبت او را حفظ کند، و معلوم است که با در نظر گرفتن این دو وظیفه سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن (۲۵۹)

هیچ یک از شؤون جایز زن در صورتی که مزاحم با این دو وظیفه باشد دیگر جایز و ممضی نیست. (۱)

بحثی در آزادی زن در تمدن غرب

هیچ شکی نیست که پیشگام در آزاد ساختن زن از قید اسارت و تأمین استقلال او، در اراده و عمل اسلام بوده است، و اگر غربی‌ها (در دوران اخیر) قدمی در این باره برای زنان برداشته‌اند، از اسلام تقلید کرده‌اند (و چه تقلید بدی کرده و با آن روبرو شده‌اند)، و علت اینکه نتوانستند بطور کامل تقلید کنند، این است که احکام اسلام چون حلقه‌های

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴.

(۲۶۰) خانواده

یک زنجیر به هم پیوسته است (و همچون چشم و خط و خال و ابرو است)، و روش اسلام که در این سلسله حلقه‌ای بارز و مؤثری تام‌التأثیر است، برای همین مؤثر است که در آن سلسله قرار دارد، و تقلیدی که غربی‌ها از خصوص این روش کرده‌اند، تنها از صورت زلیخای اسلام نقطه‌حال را گرفته‌اند که معلوم است خال به تنهایی چقدر زشت و بدقواره است.

و سخن کوتاه اینکه، غربی‌ها اساس روش خود را بر پایه مساوات همه جانبه زن با مرد در حقوق قرار داده‌اند، و سالها در این باره کوشش نموده‌اند و در این باره وضع خلقت زن و تأخر کمالی او را (که بیان آن بطور اجمال گذشت)، در نظر نگرفته‌اند.

و رأی عمومی آنان تقریباً این است که تأخر زن در کمال و فضیلت، مستند به خلقت او نیست، بلکه مستند به سوء تربیتی است که قرن‌ها با آن تربیت مربی شده، و از آغاز

بحثی در آزادی زن در تمدن غرب (۲۶۱)

خلقت دنیا تاکنون، در محدودیت مصنوعی به سر برده است، و گرنه طبیعت و خلقت زن با مرد فرقی ندارد.

ایراد و اشکالی که به این سخن متوجه است این است که همانطور که خود غربی‌ها اعتراف کرده‌اند، اجتماع از قدیم‌ترین روز شکل گرفتنش بطور اجمال و سر بسته حکم به تأخر کمال زن از مرد کرده، و اگر طبیعت زن و مرد یک نوع بود، قطعاً و قهراً خلاف آن حکم هر چند در زمانی کوتاه ظاهر می‌شد، و نیز خلقت اعضای رئیسه و غیررئیه زن، در طول تاریخ تغییر وضع می‌داد، و مانند خلقت مرد، می‌شد.

مؤید این سخن روش خود غربی‌ها است که با اینکه سال‌ها است کوشیده و نهایت درجه عنایت خود را به کار برده‌اند تا زن را از عقب ماندگی نجات بخشیده و تقدم و ارتقای او را فراهم کنند، تاکنون نتوانسته‌اند بین زن و مرد تساوی برقرار سازند، و (۲۶۲) خانواده

پیوسته آمارگیری‌های جهان این نتیجه را ارائه می‌دهد که در این کشورها در مشاغلی که اسلام زن را از آن محروم کرده، یعنی قضا و ولایت و جنگ، اکثریت و تقدم برای مردان بوده، و همواره عده‌ای کمتر از زنان عهده دار این گونه مشاغل شده‌اند.

و اما اینکه غربی‌ها از این تبلیغاتی که در تساوی حقوق زن و مرد کردند، و از تلاش‌هایی که در این مسیر نموده‌اند، چه نتایجی عایدشان شد در فصلی جداگانه تا آنجا که برایمان ممکن باشد انشاءالله شرح خواهیم داد. (۱)

۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۹۳.

بحثی در آزادی زن در تمدن غرب (۲۶۳)

فصل نهم: تعدد زوجات

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام

اسلام قانون ازدواج با یک زن را تشریح و با بیشتر از یک همسر، یعنی تا چهار همسر را در صورت تمکن از رعایت عدالت در بین آنها، تنفیذ نموده، و تمام محدودیهایی را که متوجه این تنفیذ می‌شود به بیانی که خواهد آمد اصلاح کرده، و فرموده: «و لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ : و زنان را نیز مانند وظایفشان حقوق شایسته است!» (۲۶۴)

(۲۲۸ / بقره)

بعضی‌ها به این حکم یعنی جواز تعدد زوجات چند اشکال کرده‌اند:

اشکال اول: جریحه دار شدن احساس زن

اینکه، این حکم آثار سوئی در اجتماع به بار می‌آورد زیرا باعث جریحه دار شدن عواطف زنان می‌شود و آرزوهای آنان را به باد داده، فوران عشق و علاقه به شوهر را خمود و خاموش می‌کند و حس حب او را مبدل به حس انتقام می‌گرداند، و در نتیجه، دیگر به کار خانه نمی‌پردازد و از تربیت فرزندان شانه خالی می‌کند و در مقابل خطائی که شوهر به او کرده، در مقام تلافی برمی‌آید و به مردان اجنبی زنا می‌دهد و همین عمل باعث شیوع اعمال زشت و نیز گسترش خیانت در مال و عرض و... می‌گردد و چیزی نمی‌گذرد که جامعه به انحطاط کشیده می‌شود.

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۶۵)

جواب اشکال اول

۱ - تبعیت احساس و عاطفه از عادات و رسوم

اسلام زیربنای زندگی بشر و بنیان جامعه انسانی را بر زندگی عقلی و فکری بنا نهاده است، نه زندگی احساسی و عاطفی، در نتیجه هدفی که باید در اسلام دنبال شود رسیدن به صلاح عقلی در سنن اجتماعی است، نه به صلاح و شایستگی آنچه که احساسات دوست می‌دارد و می‌خواهد و عواطف به سوی کشیده می‌شود. و این معنا به هیچ وجه مستلزم کشته شدن عواطف و احساسات رقیق زنان و ابطال حکم موهبت‌های و غرایز طبیعی نیست، زیرا در مباحث علم النفس مسلم شده است که صفات (۲۶۶) خانواده

روحی و عواطف و احساسات باطنی از نظر کمیت و کیفیت با اختلاف تربیت‌ها و عادات، مختلف می‌شود همچنانکه به چشم خود می‌بینیم که بسیاری از آداب در نظر شرقی‌ها پسندیده و ممدوح، و در نظر غربی‌ها ناپسند و مذموم است و به عکس آن بسیاری از رسوم و عادات وجود دارد که در نظر غربی‌ها پسندیده و در نظر شرقی‌ها ناپسند است و هیچگاه یافت نمی‌شود که دو امت در همه آداب و رسوم نظر واحدی داشته باشند، بالاخره در بعضی از آنها اختلاف دارند.

و تربیت دینی در اسلام زن را به گونه‌ای بار می‌آورد که هرگز از اعمالی نظیر تعدد زوجات ناراحت نگشته و عواطفش جریحه دار نمی‌شود (او همینکه می‌بیند خدای عزوجل به شوهرش اجازه تعدد زوجات را داده تسلیم اراده پروردگارش می‌شود، و وقتی می‌شنود که تحمل در برابر آتش غیرت، مقامات والائی را نزد خدای تعالی در پی بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۶۷)

دارد به اشتیاق رسیدن به آن درجات، تحمل آن برایش گوارا می‌گردد. مترجم).

بله یک زن غربی که از قرون متمادی تاکنون عادت کرده به اینکه تنها همسر شوهرش باشد و قرن‌ها این معنا را در خود تلقین نموده، یک عاطفه کاذب در روحش جایگیر شده و آن عاطفه با تعدد زوجات ضدیت می‌کند. دلیل بر این معنا این است که زن غربی به خوبی اطلاع دارد که شوهرش با زنان همسایگان زنا می‌کند و هیچ ناراحت نمی‌شود، پس این عاطفه‌ای که امروز در میان زنان متمدن پیدا شده، عاطفه‌ای است تلقینی و دروغین. و این، نه تنها مرد غربی است که هر زنی را دوست داشته باشد (چه بکر و چه بیوه، چه بی‌شوهر و چه شوهردار)، زنا می‌کند، بلکه زن غربی نیز با هر

(۲۶۸) خانواده

مردی که دوست بدارد تماس غیرمشروع برقرار می‌کند.

و جای بسیار شگفت است که چگونه زنان غربی از این همه بی‌ناموسی که شوهرانشان می‌بینند متأسف نگشته، دل‌ها و عواطفشان جریحه دار نمی‌شود، و چگونه است که احساسات و عواطف مردان از اینکه در شب زفاف همسرشان را بیوه می‌یابند ناراحت نشده و عواطفشان جریحه دار نمی‌گردد؟

گفتیم عواطف و احساسات با اختلاف تربیت‌ها مختلف می‌شود، این اعمال نامبرده از آنجا که در سرزمین غرب تکرار شده و مردم در ارتکاب آن آزادی کامل دارند، دل‌هایشان نسبت به آن خو گرفته است، تا جائی که عادت معمولی و مألوف شده و در دل‌ها ریشه دوانده، به همین جهت عواطف و احساسات به آن متمایل، و از مخالفت با آن جریحه‌دار می‌شود.

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۶۹)

۲ - تجربه تاریخی تعدد زوجات

و اما اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث دلسردی زنان در اداره خانه و بی‌رغبتی آنان در تربیت اولاد می‌شود و نیز اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث شیوع زنا و خیانت می‌گردد، درست نیست زیرا تجربه خلاف آن را اثبات کرده است. در صدر اسلام حکم تعدد زوجات جاری شد و هیچ مورخ و اهل خبره تاریخ نیست که ادعا کند در آن روز زنان به کار کردن در خانه بی‌رغبت شدند و کارها معطل مانده و یا زنا در جامعه شیوع پیدا کرد، بلکه تاریخ و مورخین خلاف این را اثبات می‌کنند.

علاوه بر اینکه زنانی که بر سر زنان اول شوهر می‌کنند، در جامعه اسلامی و سایر جامعه‌هایی که این عمل را جایز می‌دانند با رضا و رغبت خود زن دوم یا سوم یا چهارم (۲۷۰) خانواده

شوهر می‌شوند، و این زنان، زنان همین جامعه‌ها هستند و مردان آنها را از جامعه‌های دیگر و به عنوان برده نمی‌آورند و یا از دنیایی غیر این دنیا به فریب نیاورده‌اند و اگر می‌بینیم که این زنان به چنین ازدواجی تمایل پیدا می‌کنند به خاطر عللی است که در اجتماع حکم فرما است و همین دلیل روشن است بر اینکه طبیعت جنس زن امتناعی از تعدد زوجات ندارد و قلبشان از این عمل آزرده نمی‌شود، بلکه اگر آزرده‌گی‌ای هست از لوازم و عوارضی است که همسر اول پیش می‌آورد، زیرا همسر اول وقتی تنها همسر شوهرش باشد، دوست نمی‌دارد که غیر او زنی دیگر به خانه‌اش وارد شود، زیرا که می‌ترسد قلب شوهرش متمایل به او شود و یا او بر وی تفوق و ریاست پیدا کند و یا فرزند دیگری که از او پدید می‌آید با فرزندان وی ناسازگاری کند و امثال این گونه ترس‌ها است که موجب عدم رضایت و تألم روحی زن اول می‌شود نه یک غریزه طبیعی.

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۷۱)

اشکال دوم: نقض قانون طبیعی «یک مرد برای یک زن»

اینکه: تعدد زوجات مخالف با وضعی است که از عمل طبیعت مشاهده می‌کنیم، چون آمارگیری‌هایی که در قرون متمادی از امت‌ها شده، نشان می‌دهد که همواره عدد مرد و زن برابر بوده و یا مختصر اختلافی داشته است، معلوم می‌شود طبیعت برای یک مرد یک زن تهیه کرده، پس اگر ما خلاف این را تجویز کنیم برخلاف وضع طبیعت رفتار کرده‌ایم.

جواب اشکال دوم

(۲۷۲) خانواده

و اما اشکال دوم که تعدد زوجات از نظر آمار زن و مرد عملی غیرطبیعی است، جوابش این است که این استدلال از چند جهت مخدوش و نادرست است:

۱- امر ازدواج تنها متکی به مسأله آمار نیست بلکه در این میان عوامل و شرایط دیگری وجود دارد که یکی از آنها رشد فکری است، که زنان زودتر از مردان رشد یافته و آماده ازدواج می‌شوند. مثلاً، زنان مخصوصاً در مناطق گرمسیر، وقتی سنشان از نه سالگی بگذرد صلاحیت ازدواج پیدا می‌کنند، درحالی که بسیاری از مردان قبل از شانزده سالگی به این رشد و این آمادگی نمی‌رسند (و این معیار همان است که اسلام در مسأله نکاح معتبر شمرده است).

دلیل و شاهد بر این مطلب سنت جاری و روش معمول در دختران کشورهای متمدن

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۷۳)

است که کمتر دختری را می‌توان یافت که تا سن قانونی (مثلاً شانزده سالگی)، بکارتش محفوظ مانده باشد. و این (زایل شدن بکارت)، نیست مگر به خاطر اینکه طبیعت، چند سال قبل از سن قانونی‌اش او را آماده نکاح کرده بود و چون قانون اجازه ازدواج به او نمی‌داده، بکارت خود را مفت از دست داده است.

خاصیت تولید نسل و یا به عبارت دیگر دستگاه تناسلی مرد عمرش بیشتر از دستگاه تناسلی زن است، زیرا اغلب زنان در سن پنجاه سالگی یائسه می‌شوند و دیگر رحم آنان فرزند پرورش نمی‌دهد، در حالی که دستگاه تناسلی مرد سالها بعد از پنجاه سالگی قادر به تولید نسل می‌باشد و چه بسا مردان که قابلیت تولیدشان تا آخر عمر طبیعی که صد سالگی است باقی می‌ماند، در نتیجه عمر مردان از نظر صلاحیت تولید، که تقریباً هشتاد سال می‌شود، دو برابر عمر زنان یعنی چهل سالگی است.

(۲۷۴) خانواده

و اگر ما این وجه را با وجه قبلی روی هم در نظر بگیریم، این نتیجه به دست می‌آید که طبیعت و خلقت به مردان اجازه داده تا از ازدواج با یک زن فراتر رود و بیش از یکی داشته باشد، و این معقول نیست که طبیعت، نیروی تولید را به مردان بدهد و در عین حال آنان را از تولید منع کند، زیرا سنت جاری در علل و اسباب این معنا را نمی‌پذیرد.

علاوه بر اینکه حوادثی که افراد جامعه را نابود می‌سازد، یعنی جنگها و نزاعها و جنایات، مردان را بیشتر تهدید می‌کند تا زنان را، به طوری که نابودشوندگان از مردان قابل مقایسه با نابودشوندگان از زنان نیست، قبلاً هم تذکر دادیم که همین معنا قوی‌ترین عامل برای شیوع تعدد زوجات در قبائل است و بنابر این زنانی که به حکم مطلب بالا، شوهر را از دست می‌دهند، چاره‌ای جز این ندارند که یا تعدد زوجات را بپذیرند و یا تن به زنا و یا محرومیت دهند، چون با مرگ شوهران غریزه جنسی آنان

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۷۵)

نمی‌میرد و باطل نمی‌شود.

و از جمله مطالبی که این حقیقت را تأیید می‌کند، جریانی است که چند ماه قبل از نوشتن این اوراق در آلمان اتفاق افتاد و آن این بود که جمعیت زنان بی‌شوهر نگرانی خود را از نداشتن شوهر طی شکایتی به دولت اظهار نموده و تقاضا کردند که برای علاج این درد مسأله تعدد زوجات در اسلام را قانونی ساخته، به مردان آلمان اجازه دهد تا هر تعداد که خواستند زن بگیرند، چیزی که هست حکومت خواسته آن زنان را برآورده نکرد، زیرا کلیسا او را از این کار بازداشت.

آری کلیسا راضی شد زنا و فساد نسل شایع شود ولی راضی نشد تعدد زوجات اسلام در آلمان رسمیت پیدا کند.

۲- استدلال به اینکه طبیعت نوع بشر عدد مردان را مساوی عدد زنان قرار داده،

(۲۷۶) خانواده

با صرف نظر از خدشه‌هایی که داشت زمانی استدلال درستی است که تمامی مردان چهار زن بگیرند و یا حداقل بیش از یک زن اختیار کنند، درحالی که چنین نبوده و بعد از این نیز چنین نخواهد شد، برای اینکه طبیعت چنین موقعیتی را در اختیار همگان قرار نداده و طبعاً بیش از یک زن داشتن جز برای بعضی از مردان فراهم نمی‌شود، اسلام نیز که همه دستوراتش مطابق با فطرت و طبیعت است چهار زن داشتن را بر همه مردان واجب نکرده، بلکه تنها برای کسانی که توانایی دارند، جایز دانسته (نه واجب) آن هم در صورتی که بتوانند بین دو زن و بیشتر به عدالت رفتار کنند.

و یکی از روشن‌ترین دلیل بر اینکه لازمه این تشریح، حرج و فساد نیست، عمل مسلمانان به این تشریح و سیره آنان بر این سنت است و همچنین غیر مسلمانان اقوامی که این عمل را جایز می‌دانند و نه تنها مستلزم حرج و قحطی و نایابی زن نیست بلکه به

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۷۷)

عکس، ممنوعیت تعدد زوجات در اقوامی که آن را تحریم کرده‌اند، باعث شده هزاران زن از شوهر و اجتماع

خانوادگی محروم باشند و به دادن زنا اکتفا کنند.

۳- استدلال نامبرده، صرفنظر از خدشه‌هایی که داشت در صورتی درست بوده و بر حکم تعدد زوجات وارد است که حکم نامبرده (تعدد زوجات) اصلاح نشده و با قیودی که محذوره‌های توهم شده را اصلاح کند، مقید و تعدیل نشود. ولی اسلام همین کار را کرده، و بر مردانی که می‌خواهند زانی متعدد داشته باشند شرط کرده که در معاشرت با آنان رعایت عدالت را بکنند و بستر زناشویی را بین آنان بالسویه تقسیم کنند. و نیز واجب کرده که نفقه آنان و اولادشان را بدهند و معلوم است که رعایت عدالت در انفاق و پرداخت هزینه زندگی چهار زن و اولاد آنها و نیز رعایت مساوات در معاشرت (۲۷۸) خانواده

با آنان جز برای بعضی از مردان فهمیده و ثروتمند فراهم نمی‌شود. و این کار برای عموم مردم فراهم و میسر نیست. علاوه بر این، در این میان راه‌های دینی و مشروع دیگری است که با به کار بستن آن، زن می‌تواند شوهر خود را ملزم سازد که زن دیگری نگیرد و تنها به او اکتفا کند.

اشکال سوم: تشویق مردان به شهوترانی

اینکه: تشریح تعدد زوجات مردان را به حرص در شهوترانی تشویق نموده و این غریزه حیوانی (شهوت) را در جامعه گسترش می‌دهد.

جواب اشکال سوم:

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۷۹)

صاحب این اشکال اطلاع و تدبری در تربیت اسلامی و مقاصدی که این شریعت دنبال می‌کند ندارد و نمی‌داند که تربیت دینی نسبت به زنان در جامعه اسلامی دین - پسند این است که زنان را با پوشیدن خود با عفاف و باحیا بار می‌آورد، و زنان را طوری تربیت می‌کند که خود به خود شهوت در آنان کمتر از مردان می‌شود (برخلاف آنچه مشهور شده که شهوت نکاح در زن بیشتر و زیادتر از مرد است).

و استدلال می‌کنند به اینکه زن بسیار حریص در زینت و جمال و خودآرائی است و وجود این طبیعت در زن دلیل بر آن است که شهوت او زیادتر از مرد است، و ادعای ما آنقدر روشن است که مردان مسلمانی که با زنان متدین و تربیت شده در دامن پدر و مادر دیندار ازدواج کرده‌اند، کمترین تردیدی در آن ندارند، پس روی هم رفته، شهوت (۲۸۰) خانواده

جنسی مردان معادل است با شهوتی که در یک زن، بلکه دو زن و سه زن وجود دارد.

از سوی دیگر دین اسلام بر این معنا عنایت دارد که حداقل و واجب از مقتضیات طبع و مشتهیات نفس ارضا گردد و احدی از این حداقل، محروم نماند و به همین جهت این معنا را مورد نظر قرار داده که شهوت هیچ مردی در هیچ زمانی در بدن محصور نشود و وادارش نکند به اینکه به تعدی و فجور و فحشا آلوده گردد.

و اگر مرد به داشتن یک زن محکوم باشد، در ایامی که زن عذر دارد، یعنی نزدیک به یک ثلث از اوقات معاشرتش که ایام عادت و بعضی از ایام حمل و وضع حمل و ایام رضاعش و امثال آن است او ناگزیر از فجور می‌شود، چون ما در مباحث گذشته این کتاب مطلبی را مکرر خاطر نشان کردیم که لازمه آن لزوم شتاب در رفع این حاجت غریزی است. و آن مطلب این بود که گفتیم اسلام اجتماع بشری را براساس زندگی عقل

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۸۱)

و تفکر بنا نهاده، نه بر اساس زندگی احساسی و بنابراین باقی ماندن مرد بر حالت احساس حالتی که او را به بی‌بند و باری در خواسته‌ها و خاطرات زشت می‌کشاند، نظیر حالت عذب بودن و امثال آن، از نظر اسلام از بزرگترین خطرهای است که انسان را تهدید می‌کند.

و از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین مقاصد و هدف‌ها در نظر شارع اسلام زیاد شدن نسل مسلمانان و آباد شدن زمین به دست آنان است، آری جامعه مسلمان که آباد شدن زمین به دست او، آبادی صالح و آبادی مخصوصی است که ریشه شرک و فساد را می‌زند.

پس این جهات و امثال آن مورد اهتمام شارع بوده و باعث شده است که شارع اسلام حکم جواز تعدد زوجات را تشریح کند، نه ترویج امر شهوترانی و ترغیب

(۲۸۲) خانواده

مردم به اینکه در شهوات غرق شوند.

اگر اشکال‌کنندگان به اسلام در خصوص تشریح این حکم انصاف می‌داشتند لبه تیز حملات خود را متوجه بانیان تمدن غرب می‌کردند و جا داشت این تمدن را به ترویج فحشا و ترغیب مردان به شهوترانی متهم سازند، نه اسلام را که اجتماع را بر پایه سعادت دینی قرار داده است.

بله در تجویز تعدد زوجات این اثر هست که شدت حرص مرد را شکسته و تسکین می‌دهد، چون به قول معروف: هر آن کس که از چیزی منع شود به آن حریص می‌گردد و چنین کسی همی جز این ندارد که پرده منع را پاره و دیوار حبس را بشکند و خود را به آنچه از آن محروم شده‌اند برساند.

و مردان نیز در مورد تمتع و کام‌گیری از زنان چنین وضعی دارند، اگر قانون، او را

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۸۳)

از غیر همسر اولش منع کند، حریص‌تر می‌شود، ولی اگر قانون به او اجازه گرفتن همسر دوم و سوم را بدهد، هر چند بیش از یک همسر نداشته باشد، عطش حرصش فرو می‌نشیند و با خود فکر می‌کند که برای گرفتن همسر دیگر راه باز است و کسی نمی‌تواند مرا جلوگیری کند، اگر روزی خود را در تنگنا بینم از این حق استفاده می‌کنم (و اگر در تنگنا ندید، مسأله را سبک و سنگین نموده، اگر دید گرفتن زن دوم از نظر اقتصاد و از نظر اداره دو خانه صرفه دارد، می‌گیرد و اگر صرفه نداشت نمی‌گیرد. مترجم.) و همین باز بودن راه، بهانه او را از ارتکاب زنا و هتک ناموس محترم مردم، از دستش می‌گیرد.

در میان غربی‌ها بعضی از نویسندگان رعایت انصاف را نموده و گفته‌اند: در اشاعه زنا و فحشا بین ملت‌های مسیحی مذهب، هیچ عاملی نیرومندتر از تحریم تعدد زوجات

(۲۸۴) خانواده

به وسیله کلیسا نبوده است. مستر جان دیون پورت انگلیسی در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و قرآن (ترجمه فاضل دانشمند آقای سعیدی)، این انصاف را به خرج داده است.

اشکال چهارم: تنزل موقعیت اجتماعی زن

تنزل موقعیت اجتماعی زن

اینکه: این قانون موقعیت اجتماعی زنان را در جامعه پائین می‌آورد، و در حقیقت ارزش چهار زن را معادل با ارزش یک مرد می‌کند و این خود یک ارزیابی جائزانه و ظالمانه است، حتی با مذاق خود اسلام سازگار نیست، چراکه اسلام در قانون ارث و در مسأله شهادت یک مرد را برابر دو زن قرار داده، با این حساب باید ازدواج یک مرد

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۸۵)

را با دو زن تجویز کند، نه بیشتر، پس تجویز ازدواج با چهار زن به هر حال از عدالت عدول کردن است، آن هم بدون دلیل.

و این چهار اشکال اعتراضاتی است که مسیحیان و با متمدنین طرفدار تساوی حقوق زن و مرد بر اسلام وارد کرده‌اند.

جواب اشکال چهارم: اسلام پایه‌گذار مقام اجتماعی زن

و اما در جواب از اشکال چهارم که تجویز تعدد زوجات مقام زن را در مجتمع پائین می‌آورد! باید گفت که هرگز چنین نیست، همانطور که در مباحث گذشته (در بحث علمی که در جلد دوم المیزان پیرامون حقوق زن در اسلام داشتیم)، اثبات کردیم که زنان در هیچ سنتی از سنت‌های دینی و یا دنیوی نه قدیمش و نه جدیدش همانند اسلام مورد

(۲۸۶) خانواده

احترام قرار نگرفته‌اند و هیچ سنتی از سنن قدیم و جدید حقوق آنان را همچون اسلام مراعات ننموده است.

جواز تعدد زوجات برای مرد در حقیقت و واقع امر توهین به زن و از بین بردن موقعیت اجتماعی و حقوق او نیست، بلکه به خاطر مصالحی است که بیان بعضی از آنها گذشت.

بسیاری از نویسندگان و دانشمندان غربی (اعم از دانشمندان مرد و زن) به نیکویی و حسن این قانون اسلامی اعتراف نموده، و به مفاسدی که از ناحیه تحریم تعدد زوجات گریبانگیر جامعه‌ها شده است اعتراف کرده‌اند، خواننده عزیز می‌تواند به این نوشته‌ها مراجعه نماید.

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۸۷)

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی

قوی‌ترین و محکم‌ترین دلیلی که مخالفین غربی به قانون تعدد زوجات گرفته و به آن تمسک کرده‌اند و در نظر دانشمندان و اهل مطالعه آب و تابش داده‌اند، همان گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی است که در خانه‌های مسلمانی که دو زن و یا چند زن هست مشاهده می‌شود که این خانه‌ها همیشه محل داد و فریاد و حسد ورزیدن به یکدیگر است، و اهل آن خانه (اعم از زن و مرد)، از روزی که زن دوم، سوم و... وارد خانه مرد می‌شوند تا روزی که وارد خانه قبر می‌گردند روی سعادت و خوشی را نمی‌بینند، تا جایی که خود مسلمانان این حسد را به نام مرض هووها نامیده‌اند. در چنین زمانی است که تمامی عواطف و احساسات رقیق و لطیف فطری و طبیعی زنان، مانند: مهر و

(۲۸۸) خانواده

محبت، نرم‌خوئی، رقت، رأفت، شفقت، خیرخواهی، حفظ غیب، وفا، مودت، رحمت، اخلاص و... نسبت به شوهر و فرزندان که شوهر از همسر قبلیش داشته، و نیز علاقه به خانه و همه متعلقات آن که از صفات غریزی زن است برگشته و جای خود را به ضد خودش می‌دهد، و در نتیجه خانه را که باید جای سکونت و استراحت آدمی و محل برطرف کردن خستگی تن و تألمات روحی و

جسمی انسان باشد و هر مردی در زندگی روزمره‌اش دچار آنها می‌شود به صورت زورخانه و معرکه قتال درمی‌آید، معرکه‌ای که در آن نه برای جان کسی احترامی هست و نه برای عرضش و نه آبرویش و نه مالش، و خلاصه هیچ کس از کس دیگر در امان نیست. و معلوم است که در چنین خانه‌ای صفای زندگی مبدل به کدورت گشته و لذت زندگی از آنجا کوچ می‌کند و جای خود را به ضرب و شتم و فحش و ناسزا و سعایت و سخن‌چینی و رقابت و نیرنگ می‌دهد و

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۸۹)

بچه‌های چنین خانه‌ای نیز با بچه‌های دیگر خانه‌ها فرق داشته و دائماً در حال اختلاف و مشاجره هستند و چه بسا که (کار مرد به استخوانش رسیده و همسر خود را به قتل برساند و یا) زن در صدد نابود کردن شوهر، و بچه‌ها در مقام کشتن یکدیگر و یا در صدد کشتن پدر برآیند و پیوند خویشاوندی و قرابت و برادری جای خود را به انتقام و خونخواهی بدهد، و معلوم است که (به فرموده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که: «الْحُبُّ يَتَوَارَتْ وَالْبُغْضُ يَتَوَارَتْ» دشمنی نسل اول خانواده، به نسل‌های بعدی نیز منتقل می‌گردد. مترجم) خونریزی و نابودی نسل، و فساد خانه در نسل‌های مردی که دارای دو زن می‌باشد ادامه یابد. از تمام این‌ها که بگذریم، آثار سوء تعدد زوجات به بیرون از خانه یعنی به جامعه نیز راه یافته و باعث شقاوت و فساد اخلاق و قساوت و ظلم و بغی و فحشا و سلب امنیت و اعتماد می‌گردد. و مخصوصاً که اگر جواز طلاق را هم بر این

(۲۹۰) خانواده

قانون (جواز تعدد زوجات)، اضافه کنیم به خوبی روشن می‌شود که این دو حکم (جواز تعدد زوجات و طلاق)، کار مردان جامعه را به کجا می‌کشاند، وقتی مرد بتواند هر که را خواست بگیرد و هر یک از همسرانش را خواست طلاق دهد، خود به خود ذوقی و شهوت‌پرست بار می‌آید، چنین مردی جز پیروی از شهواتش و اطفای آتش تحرصش و گرفتن این زن و رها کردن آن زن، عزت دادن به این و خوار ساختن آن، هیچ کاری و هیچ همی ندارد و این وضع جز تباه کردن و بدبخت ساختن نیمی از مردم جامعه (یعنی زنان) اثری دیگری ندارد، علاوه بر این که با تباهی آن نصف، نصف دیگر (مردان) نیز تباه می‌شوند.

پاسخ :

این بود حاصل سخنان مخالفین که به خورد جامعه داده‌اند، انصافاً

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۹۱)

سخن درستی است و ما قبول داریم، ولیکن هیچ یک از آن‌ها بر اسلام و تشریح اسلام وارد نیست، بلکه همه‌اش متوجه مسلمانان است.

آری، اگر مخالفین، عصر و دوره‌ای را نشان دهند که در آن دوره مسلمانان به حقیقت احکام دین و تعالیم آن عمل کرده باشند و در آن دوره نیز این آثار سوء بر مسأله تعدد زوجات و جواز طلاق مترتب شده باشد، آنگاه می‌توانند ادعا کنند که آثار سوء نامبرده، از ناحیه جواز تعدد زوجات و طلاق است، ولی با کمال تأسف مسلمانان قرن‌ها است که حکومت اسلامی ندارند و آنان که سردمداران مسلمانان بودند، صالح نبودند، تا مسلمانان را بر طبق تربیت اسلامی و با تعالیم عالیه آن تربیت کنند، بلکه خود آن سردمداران در پرده دری و نقض قوانین و ابطال حدود دین پیشگام‌تر از مردم بودند و واضح است که مردم تابع مرام پادشاهان خویشند.

(۲۹۲) خانواده

و اگر ما بخواهیم در این جا به نقل قسمتی از سرگذشت فرمانروایان و جریاناتی که در دربار آنان جاری بوده و رسوائی‌هایی که پادشاهان کشورهای اسلامی به بار آوردند از روز مبدل شدن حکومت دینی به سلطنت و شاهنشاهی پردازیم، باید در همین جا کتابی جداگانه در بین کتاب تفسیر خود بنویسیم و این با وعده اختصاری که داده‌ایم نمی‌سازد.

و کوتاه سخن آن که اگر اشکالی هست به مسلمانان وارد است که اجتماع خانوادگی خویش را به گونه‌ای ترتیب داده‌اند که تأمین کننده سعادت زندگیشان نیست و سیاستی را اتخاذ می‌کنند که نمی‌توانند آن را پیاده سازند و در پیاده کردنش از صراط مستقیم منحرف نشوند، تازه گناه این آثار سوء به گردن مردان است، نه زنان و فرزندان، هر چند که هر کسی مسؤول گناه خویش است، ولی ریشه تمام این

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۹۳)

مفاسد و بدبختی‌ها و خانمان براندازی‌ها و... روش و مرام این گونه مردان است که سعادت خود و همسر و اولاد خود را و صفای جو جامعه خویش را فدای شهوترانی و نادانی خود می‌کنند.

و اما اسلام قانون تعدد زوجات را بدون قید و بند تشریح نکرده، و اصلاً آن را بر همه مردان واجب و لازم ننموده، بلکه به طبیعت و حال افراد توجه فرموده، و همچنین عوارضی را که ممکن است احیاناً برای افرادی عارض شود در نظر گرفته، و به بیانی که گذشت صلاحیت قطعی را شرط نموده و مفاسد و محذورهایی را که در تعدد زوجات وجود دارد برشمرده، و در چنین موقعیتی است که آن را جایز دانسته، تا مصالح مجتمع اسلامی انسان‌ها تأمین شود.

و حکم جواز را مقید به صورتی کرده است که هیچ یک از مفاسد شنیع نامبرده

(۲۹۴) خانواده

پیش نیاید و آن در صورتی است که مرد از خود اطمینان داشته باشد به این که می‌تواند بین چند همسر به عدالت رفتار کند. پس تنها کسی که چنین اطمینانی از خود دارد و خدای تعالی چنین توفیقی به او داده، از نظر دین اسلام می‌تواند بیش از یک زن داشته باشد.

و آن مردانی که (اشکال کنندگان وضعیتشان را با آب و تاب نقل کرده‌اند)، که هیچ عنایتی به سعادت خود و زن و فرزند خود ندارند و جز ارضای شکم و شهوت هیچ چیزی برایشان محترم نیست، و زن برایشان جز وسیله‌ای که برای شهوترانی مردان خلق شده‌اند مفهومی ندارد، آنها ارتباطی با اسلام ندارند و اسلام هم به هیچ وجه اعمالشان را امضا ننموده و از نظر اسلام اصلاً زن گرفتن برای آنان با وجود این وضعی که دارند جایز نیست و اگر واجد شرایط باشند و زن را یک حیوان نپندارند، تنها

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۹۵)

یک زن می‌توانند اختیار کنند.

علاوه بر این که در اصل اشکال بین دو جهت که از نظر اسلام از هم جدا نیستند یعنی جهت تشریح و جهت ولایت خلط شده است.

توضیح اینکه: در نظر دانشمندان امروز معیار در داوری اینکه چه قانونی از قوانین موضوعه و چه سنتی از سنت‌های جاریه صحیح و چه قانون و سنتی فاسد است، آثار و نتایج آن قانون است که اگر بعد از پیاده شدنش در جامعه، آثارش موردپسند واقع شد آن قانون را قانونی خوب می‌دانند، و اگر نتایج خوبی به بار نیاورد، می‌گویند این قانون خوب نیست، خلاصه اینکه معیار خوبی و بدی قانون را پسند و عدم پسند مردم می‌دانند، حال مردم در هر سطحی که باشند و هر درکی و میلی که داشته باشند مهم نیست.

(۲۹۶) خانواده

و من گمان نمی‌کنم که این دانشمندان غفلت ورزیده باشند از اینکه: چه بسا می‌شود که جامعه‌ای دارای بعضی سنن و عادات و عوارضی باشد که با حکم موردبحث نسازد و اینکه باید مجتمع را مجهز کرد به روشی که منافی آن حکم یا آن سنت نباشد، تا مسیر خود را بداند و بفهمد که کارش به کجا می‌انجامد و چه اثری از کار او بجا می‌ماند، خیر یا شر، نفع یا ضرر؟ چیزی که هست این دانشمندان در قوانین، تنها خواست و تقاضای جامعه را معیار قرار می‌دهند، یعنی تقاضائی که از وضع حاضر و ظاهر اندیشه

جامعه ناشی می‌شود، حال آن وضع هر چه می‌خواهد باشد و آن تفکر و اندیشه هر چه می‌خواهد باشد و هر استدعا و تقاضا که می‌خواهد داشته باشد.

در نظر این دانشمندان قانون صحیح و صالح چنین قانونی است و بقیه قوانین غیر صالح است (هر چند مطابق عقل و فطرت باشد).

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۹۷)

به همین جهت است که وقتی مسلمانان را می‌بینند که در وادی گمراهی سرگردان و در پرتگاه هلاکت واقعد و فساد از سراسر زندگی مادی و معنویشان می‌بارد، آنچه فساد می‌بینند به اسلام، یعنی دین مسلمانان نسبت می‌دهند، اگر دروغ و خیانت و بددینی و پایمال کردن حقوق یکدیگر و گسترش ظلم و فساد خانواده‌ها و اختلال و هرج و مرج در جامعه را مشاهده می‌کنند، آنها را به قوانین دینی دایر در بین ایشان نسبت می‌دهند و می‌پندارند که جریان سنت اسلام و تأثیرات آن مانند سایر سنت‌های اجتماعی است که با تبلیغات و یا به اصطلاح روز، شستشو دادن مغز و متراکم کردن احساسات در بین مردم، بر آنها تحمیل می‌شود.

در نتیجه، از این پندار خود نتیجه می‌گیرند که: اسلام باعث به وجود آمدن مفسده‌های اجتماعی‌ای است که در بین مسلمانان رواج یافته و تمامی این ظلم‌ها و

(۲۹۸) خانواده

فسادها از اسلام سرچشمه می‌گیرد! و حال آنکه بدترین ظلم‌ها و نارواترین جنایت‌ها در بینشان رایج بوده است. و به قول معروف: «كُلُّ الصَّيِّدِ فِي جَوْفِ الْفِرَاءِ - همه شکارها در جوف پوستین است»، و همچنین نتیجه این پندار غلط است که می‌گویند: اگر اسلام دین واقعی بود و اگر احکام و قوانین آن خوب و متضمن صلاح و سعادت مردم بود، در خود مردم اثری سعادت‌بخش می‌گذاشت نه اینکه وبال مردم بشود.

این سخن، سخن درستی نیست، چراکه این دانشمندان بین طبیعت حکم صالح و مصلح، و همچنین حکم بین مردم فاسد و مفسد خلط کرده‌اند، اسلام که خم رنگریزی نیست، اسلام مجموع معارف اعتقادی و اخلاقی است، و قوانینی است عملی که هر سه قسمت آن با یکدیگر متناسب و مرتبط است و با همه تمامیتش وقتی اثر می‌گذارد که مجموعش عملی شود و اما اگر کسی معارف اعتقادی و اخلاقی آن را به دست آورده و

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۹۹)

در مرحله عمل کوتاهی کند، البته اثری نخواهد داشت، نظیر معجون‌ها که وقتی یک جزء آن فاسد می‌شود همه‌اش را فاسد می‌کند و اثری مخالف به جای می‌گذارد، و نیز وقتی اثر مطلوب را می‌بخشد که بدن بیمار برای ورود معجون و عمل کردنش آماده باشد که اگر انسانی که آن را مصرف می‌کند شرایط مصرف را رعایت نکند، اثر آن خنثی می‌گردد و چه بسا نتیجه و اثری برخلاف آنچه را که توقع داشت می‌گیرد.

گیرم که سنت اسلامی نیروی اصلاح مردم و از بین بردن سستی‌ها و رذائل عمومی را به خاطر ضعف مبانی قانونیش نداشته باشد، سنت دموکراتیک چرا این نیرو را نداشته و در بلوک شرق دنیا یعنی در بلاد اسلام‌نشین، آن اثری را که در بلاد اروپا داشت ندارد؟ خوب بود سنت دموکراتیک بعد از ناتوانی اسلام، بتواند ما را اصلاح کند؟ و چه شده است بر ما که هر چه بیشتر جلو می‌رویم و هر چه زیادتر برای پیشرفت تلاش

(۳۰۰) خانواده

می‌کنیم بیشتر به عقب برمی‌گردیم، کسی شک ندارد در اینکه اعمال زشت و اخلاق رذیله در این عصر که روزگار به اصطلاح

تمدن! است در ما ریشه‌دارتر شده، با اینکه نزدیک به نیم قرن است که خود را روشنفکر پنداشته‌ایم، درحالی که حیوانی بی‌بند و بار بیش نیستیم، نه بهره‌ای از عدالت اجتماعی داریم و نه حقوق بشر در بین ما زنده شده است. از معارف عالی عمومی و بالاخره از هر سعادت اجتماعی جز الفاظی بی‌محتوا و دلخوش کن بهره‌ای نداریم، تنها الفاظی از این حقوق بر سر زبانهایمان رد و بدل می‌شود.

آیا می‌توانید برای این جواب نقضی که ما بر شما وارد کردیم پاسخی بدهید؟ نه، هرگز، و جز این نمی‌توانید عذر بیاورید که در پاسخ ما بگوئید: به این جهت نظام دموکراتیک نتوانسته است شما را اصلاح کند که شما به دستورات نظام دموکراتیک پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۳۰۱)

عمل نکردید، تا آثار خوبی در شما به جای بگذارد و اگر این جواب شما درست است، چرا در مورد مکتب اسلام درست نباشد؟ از این نیز بگذریم و فرض کنیم که (العیاذبالله اسلام به خاطر سستی بنیادش نتوانسته در دل‌های مردم راه یافته و در اعماق جامعه به طور کامل نفوذ کند، و در نتیجه حکومتش در جامعه دوام نیافته و نتوانسته است به حیات خود در اجتماع اسلامی ادامه دهد و موجودیت خود را حفظ کند، به ناچار متروک و مهجور شده، ولی چرا روش دموکراتیک که قبل از جنگ جهانی دوم مورد قبول و پسند همه عالم بود، بعد از جنگ نامبرده از روسیه رانده شد و روش بلشویکی جایش را اشغال کرد؟! و به فرض هم که برای این رانده شدن و منقلب شدن آن در روسیه به روشی دیگر، عذری بتراشند؟ چرا مردم دموکراتیک در ممالک چین، لتونی، استونی، لیتوانی، رومانی، مجارستان و

(۳۰۲) خانواده

یوگسلاوی و کشورهای دیگر به کمونیستی تبدیل شد؟ و نیز چرا با اینکه سایر کشورها را تهدید می‌کرد و عمیقاً در آنها نیز ریشه کرده بود، ناگهان اینگونه از میان رفت؟

و چرا همین کمونیستی نیز بعد از آنکه نزدیک به چهل سالگی از عمرش گذشته و تقریباً بر نیمی از جمعیت دنیا حکومت می‌کرد و دائماً مبلغین آن و سردمدارانش به آن افتخار می‌کردند و از فضیلت آن می‌گفتند و اظهار می‌داشتند که: نظام کمونیستی تنها نظامی است که به استبداد و استثمار دموکراسی آلوده نشده و کشورهای را که نظام کمونیستی بر آن حاکم بود بهشت موعود معرفی می‌کردند، اما ناگهان همان مبلغین و سردمداران کمونیست دو سال قبل رهبر بی‌نظیر این رژیم یعنی استالین را به باد سرزنش و تقیب گرفتند و اظهار نمودند که: حکومت ۳۰ ساله استالین حکومت زور و

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۳۰۳)

استبداد و برده‌گیری به نام کمونیست. و به ناچار در این مدت حکومت او تأثیر عظیمی در وضع قوانین و اجرای آن و سایر متعلقاتش داشت و تمامی این انحرافات جز از اراده مستبدانه و روحیه استثمارگر و برده‌کشی و حکومت فردی که بدون هیچ معیار و ملاکی هزاران نفر را می‌کشت و هزاران نفر دیگر را زنده نگه می‌داشت، اقوامی را سعادت‌مند و اقوامی دیگر را بدبخت می‌ساخت، نشأت نمی‌گرفت، و خدا می‌داند که بعد از سردمداران فعلی چه کسانی بر سر کار آیند و چه بر سر مردم بیچاره بیاورند!

چه بسیار سنن و آدابی که (اعم از درست و نادرست) در جامعه رواج داشته و سپس به جهت عوامل مختلف (که مهم‌ترینش خیانت سردمداران و سست اراده بودن پیروان آن می‌باشد)، از آن جامعه رخت بر بسته است و کسی که به کتابهای تاریخ مراجعه کند به این مطلب برخورد می‌کند.

(۳۰۴) خانواده

ای کاش می‌دانستیم که (در نظر دانشمندان غربی) چه فرقی است بین اسلام از آن جهت که سنتی است اجتماعی، و بین این سنت‌ها

که تغییر و تبدیل یافته است؟ و چگونه است که این عذر را در سنتهای مذکور می‌پذیرند اما همان عذر را از اسلام نمی‌پذیرند، راستی علت این یک بام و دو هوا چیست؟

(آری باید گفت که امروز کلمه حق در میان قدرت هول‌انگیز غربیان و جهالت و تقلید کورکورانه و به عبارت دیگر مرعوب شدن شرقیان از آن قدرت، واقع شده پس نه آسمانی است که بر او سایه افکند و نه زمینی که او را به پشت خویش نشانند، غربی حاضر نیست حقانیت اسلام را بپذیرد، به خاطر اینکه علم و صنعتش او را مغرور ساخته است، شرقی نیز نمی‌تواند آن را بپذیرد، به خاطر آنکه در برابر تمدن غرب مرعوب شده است. مترجم.)

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۳۰۵)

و به هر حال آنچه را که لازم است از بیانات مفصل قبلی ما متذکر شده، این است که تأثیر گذاشتن و تأثیر نگذاشتن و همچنین باقی ماندن و از بین رفتن یک سنت در میان مردم چندان ارتباطی با درستی و نادرستی آن سنت ندارد تا از این مطلب بر حقانیت یک سنت استدلال کنیم و بگوئیم که چون این سنت در بین مردم باقیمانده پس حق است و همچنین استدلال کنیم به اینکه چون فلان سنت در جامعه متروک و بی‌اثر شده است، پس باطل است، بلکه علل و اسبابی دیگر در این باره اثر دارند. و لذا می‌بینیم هر سنتی از سنت‌ها که در تمامی دوران‌ها، در بین مردم دایر بوده و هست، یک روز اثر خود را می‌بخشد و روزی دیگر عقیم می‌ماند، روزی در بین مردم باقی است و روزگاری دیگر به خاطر عواملی مختلف از میان آن مردم کوچ می‌کند، به فرموده قرآن کریم: خدای تعالی روزگار را در بین مردم دست به دست می‌گرداند، یک

(۳۰۶) خانواده

روز به کام مردمی و به ناکامی مردمی دیگر، و روز دیگر به ناکامی دسته اول و به کام دسته دوم می‌چرخاند، تا معلوم کند که افراد بایمان چه کسانی‌اند، تا همان‌ها را گواه بر سایرین قرار دهد.

و سخن کوتاه اینکه قوانین اسلامی و احکامی که در آن هست بر حسب مبنا و مشرب با سایر قوانین اجتماعی که در بین مردم دایر است تفاوت دارد، و آن تفاوت این است که قوانین و سنت‌های بشری به اختلاف اعصار و دگرگونی‌ها که در مصالح بشر پدید می‌آید، دگرگون می‌شود، و لیکن قوانین اسلامی به خاطر اینکه مبنایش مصالح و مفاسد واقعی است، اختلاف و دگرگونی نمی‌پذیرد، نه واجبش و نه حرامش، نه مستحبش و نه مکروهش، و نه مباحش، چیزی که هست اینکه: کارهایی را در اجتماع یک فرد می‌تواند انجام بدهد و یا ترک نماید و هرگونه تصرفی را که می‌خواهد می‌تواند

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۳۰۷)

بکند و می‌تواند نکند، بر زمامدار جامعه اسلامی است که مردم را به آن عمل - اگر واجب است - وادارد، و اگر حرام است - از آن نهی کند و...، گویا جامعه اسلامی یک تن واحد است و والی و زمامدار نیروی فکری و اداره کننده او است. بنابراین اگر جامعه اسلامی دارای زمامدار و والی باشد، می‌تواند مردم را از ظلم‌هایی که شما در جواز تعدد زوجات شمردید نهی کند و از آن کارهای زشتی که در زیرپوشش تعدد زوجات انجام می‌دهند جلوگیری نماید و حکم الهی به جواز تعدد زوجات به حال خود بماند و آن فسادها هم پدید نیاید.

آری حکم جواز تعدد زوجات یک تصمیم و حکمی است دائمی که به منظور تأمین مصالح عمومی تشریح شده، نظیر تصمیم یک فرد به اینکه تعدد زوجات را به خاطر مصلحتی که برای شخص او دارد ترک کند که اگر او به خاطر آن مصلحت

(۳۰۸) خانواده

چند همسر نگیرد، حکم خدا را تغییر نداده و نخواسته است با این عمل خود بگوید تعدد زوجات را قبول ندارم، بلکه خواسته است بگوید این حکم، حکمی است مباح و من می‌توانم به آن عمل نکنم. (۱)

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله

یکی دیگر از اعتراضاتی که (از سوی کلیسا) بر مسأله تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله شده این است که اصحاب کلیسا گفته‌اند: تعدد زوجات جز حرص در شهوترانی و

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸ .

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۰۹)

بی‌طاقتی در برابر طغیان شهوت هیچ انگیزه دیگری ندارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همین جهت تعدد زوجات را برای امتش تجویز کرد و حتی خودش به آن مقداری که برای امت خود تجویز نموده (چهارهمسر) اکتفا ننموده و عدد همسرانش را به نه نفر رسانید.

این مسأله به آیات متفرقه زیادی از قرآن کریم ارتباط پیدا می‌کند که اگر ما بخواهیم بحث مفصلی که همه جهات مسأله را فراگیرد آغاز کنیم، علی‌القاعده باید این بحث را در تفسیر یک یک آن آیات بیاوریم و به همین جهت گفتگوی مفصل را به محل مناسب خود می‌گذاریم و در اینجا بطور اجمال اشاره‌ای می‌نمائیم: ابتدا لازم است که نظر ایراد و اشکال‌کننده را به این نکته معطوف بداریم که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله به این سادگی‌ها که آنان خیال کرده‌اند نبوده و انگیزه آن جناب از این کار زیاد روی در زن دوستی و شهوترانی نبوده است، بلکه در طول زندگی و حیاتش هریک از زنان را

(۳۱۰) خانواده

که اختیار می‌کرده، به طرز خاصی بوده است.

اولین ازدواج آن حضرت با خدیجه کبرا علیها السلام بوده، و حدود بیست سال و اندی از عمر شریفش را که تقریباً یک ثلث از عمر آن جناب است، تنها با این یک همسر گذارند و به او اکتفا نمود، که سیزده سال از این مدت بعد از نبوت و قبل از هجرتش از مکه به مدینه بوده است. آنگاه - در حالی که - هیچ همسری نداشت - از مکه به مدینه هجرت نموده و به نشر دعوت و اعلائی کلمه دین پرداخت و آنگاه با زنانی که بعضی از آنها باکره و بعضی بیوه و همچنین بعضی جوان و بعضی دیگر عجز و سالخورده بودند ازدواج کرد و همه این ازدواج‌ها در مدت نزدیک به ده سال انجام شد و پس از این چند ازدواج، همه زنان بر آن جناب تحریم شد، مگر همان چند نفری که در حباله نکاحش بودند.

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۱۱)

و معلوم است که چنین عملی با این خصوصیات ممکن نیست با انگیزه عشق به زن توجیه شود، چون نزدیکی و معاشرت با اینگونه زنان آن هم در اواخر عمر و آن هم از کسی که در اوان عمرش ولع و عطشی برای این کار نداشته، نمی‌تواند انگیزه آن باشد. علاوه بر اینکه هیچ شکی نداریم در اینکه برحسب عادت جاری، کسانی که زن دوست و اسیر دوستی آنان و خلوت با آنانند، معمولاً عاشق جمال و مفتون ناز و کرشمه‌اند که جمال و ناز و کرشمه در زنان جوان است که در سن خرمی و طراوتند و سیره پیامبر اسلام از چنین حالتی حکایت نمی‌کند و عملاً نیز دیدیم که بعد از دختر بکر، با بیوه زن و بعد از زنان جوان با پیره زن ازدواج کرد، یعنی بعد از ازدواج با عایشه و ام حبیبه جوان، با ام سلمه سالخورده و با زینب دختر جحش، که در آن روز بیش از پنجاه سال از عمرشان گذشته بود ازدواج کرد.

(۳۱۲) خانواده

از سوی دیگر زنان خود را مخیر کرد بین بهره‌وری و ادامه به زندگی با آن جناب و سراح جمیل، یعنی طلاق و در صورت ادامه زندگی با آن حضرت، آنان را بین زهد در دنیا و ترک خودآرائی و تجمل مخیر نمود - اگر منظورشان از همسری با آن جناب،

خدا و رسول و خانه آخرت باشد - و اگر منظورشان از آرایش و تمتع و کام‌گیری از آن جناب دنیا باشد آیه زیر شاهد بر همین داستان است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِزَوَّاجِكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسْرِخُكُنَّ سِيرًا حَامِيًّا، وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» (۲۸ و ۲۹ / احزاب)

و این معنا هم بطوری که ملاحظه می‌کنید با وضع مرد زن دوست و جمال‌پرست و عاشق وصال‌زنان، نمی‌سازد. بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۱۳)

پس برای یک دانشمند اهل تحقیق اگر انصاف داشته باشد، راهی جز این باقی نمی‌ماند که تعدد زوجات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و زن گرفتنش در اول بعثت و اواخر عمر را با عواملی دیگر غیر زن دوستی و شهوترانی توجیه کند.

و اینکه در توجیه آن می‌گوئیم: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با بعضی از همسرانش به منظور کسب نیرو و به دست آوردن اقوام بیشتر و در نتیجه به خاطر جمع‌آوری یار و هوادار بیشتر ازدواج کرد و با بعضی دیگر به منظور جلب نمودن و دلجوئی و در نتیجه ایمن شدن از شر خویشاوندان آن همسر ازدواج فرمود و با بعضی دیگر به این انگیزه ازدواج کرد که هزینه زندگیش را تکفل نماید و به دیگران بیاموزد که در حفظ پیرزنان از فقر و مسکنت و بی‌کسی کوشا باشند، و مؤمنین رفتار آن جناب را در بین خود سنتی قرار دهند و با بعضی دیگر به این منظور ازدواج کرد که با یک سنت جاهلیت مبارزه نموده و

(۳۱۴) خانواده

عملاً آن را باطل سازد که ازدواجش با زینب دختر جحش به همین منظور بوده‌است، چون او نخست همسر زیدبن حارثه پسر خوانده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و زید او را طلاق داد و از نظر رسوم جاهلیت ازدواج با همسر پسرخوانده ممنوع بود چون پسرخوانده در نظر عرب جاهلی حکم پسر داشت، همانطور که یک مرد نمی‌تواند همسر پسر صلبی خود را بگیرد، از نظر اعراب ازدواج با همسر پسرخوانده نیز ممنوع بود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با زینب ازدواج کرد تا این رسم غلط را براندازد، و آیاتی از قرآن در این باب نازل گردید.

و ازدواجش با سوده دختر زمعه به این جهت بوده که وی بعد از بازگشت از هجرت دوم از حبشه همسر خود را از دست داد و اقوام او همه کافر بودند و او اگر به میان اقوامش برمی‌گشت یا به قتلش می‌رساندند و یا شکنجه‌اش می‌کردند و یا بر گرویدن به کفر مجبورش می‌کردند لذا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای حفظ او از

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۱۵)

این مخاطر با او ازدواج نمود.

و ازدواجش با زینب دختر خزیمه این بود که همسر وی عبدالله بن جحش در جنگ احد کشته شد و او زنی بود که در جاهلیت به فقرا و مساکین بسیار انفاق و مهربانی می‌کرد و به همین جهت یکی از بانوان آبرومند و سرشناس آن دوره بود و او را مادر مساکین نامیده بودند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خواست با ازدواج با وی آبروی او را حفظ کند و فضیلت او را تقدیر نماید.

و انگیزه ازدواجش با ام سلمه این بود که وی نام اصلیش هند بود و قبلاً همسر عبدالله بن ابی سلمه پسر عمه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و برادر شیری آن جناب بود و اولین کسی بود که به حبشه هجرت کرد، زنی زاهده و فاضله و دین‌دار و خردمند بود، بعد از آنکه همسرش از دنیا رفت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به این جهت با او ازدواج کرد که زنی پیر و دارای

(۳۱۶) خانواده

ایتام بود و نمی‌توانست یتیمان خود را اداره کند.

و ازدواجش با صفیه دختر حنی بن اخطب بزرگ یهودیان بنی‌النضیر به این علت صورت گرفت که پدرش ابن اخطب در جنگ بنی

النضیر کشته شد و شوهرش در جنگ خبیر به دست مسلمانان به قتل رسیده بود و در همین جنگ در بین اسیران قرار گرفته بود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را آزاد کرد و سپس به ازدواج خودش درآورد، تا به این وسیله هم او را از ذلت اسارت حفظ کرده باشد و هم داماد یهودیان شده باشد و یهود به این خاطر دست از توطئه علیه او بردارند.

و سبب ازدواجش با جویریة که نام اصلیش بره و دختر حارث بزرگ یهودیان بنی‌المصطلق بود، بدین جهت بود که در جنگ بنی‌المصطلق مسلمانان دوستانه‌وار از زنان و کودکان قبیله را اسیر گرفته بودند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با جویریة ازدواج کرد تا

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۱۷)

با همه آنان خویشاوند شود، مسلمانان چون اوضاع را چنین دیدند گفتند: همه این‌ها خویشاوندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند و سزاوار نیست اسیر شوند، ناگزیر همه را آزاد کردند و مردان بنی‌المصطلق نیز چون این رفتار را بدیدند تا آخرین نفر مسلمان شده و به مسلمین پیوستند و در نتیجه جمعیت بسیار زیادی به نیروی اسلام اضافه شد و این عمل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و آن عکس‌العمل قبیله بنی‌المصطلق اثر خوبی در دل عرب به جای گذاشت.

و ازدواجش با میمونه که نامش بره و دختر حارث هلالیه بود، به این خاطر بود که وی بعد از مرگ شوهر دومش ابی رهم پسر عبدالعزی، خود را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بخشید تا کنیز او باشد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله - در برابر این اظهار محبت او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود و این بعد از نزول آیه‌ای بود که در این باره نازل شد.

و سبب ازدواجش با ام حبیبه (رمله) دختر ابی سفیان این بود که وقتی با همسرش

(۳۱۸) خانواده

عبیدالله جحش در دومین بار به حبشه مهاجرت نمود، شوهرش در آنجا به دین نصرانیت درآمد و خود او در دین اسلام ثبات قدم به خرج داد و این عملی است که باید از ناحیه اسلام قدردانی بشود، از سوی دیگر پدرش از سر سخت‌ترین دشمنان اسلام بود و همواره برای جنگیدن با مسلمین لشکر جمع می‌کرد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با او ازدواج کرد تا هم از عمل نیکش قدردانی شود، و هم پدر او دست از دشمنی با او بردارد و هم خود او از خطر محفوظ بماند.

ازدواجش با حفصه دختر عمر نیز بدین جهت بود که شوهر او خنیس بن خداقه در جنگ بدر کشته شد و او بیوه زن ماند.

و تنها همسری که در دختریش با آن جناب ازدواج کرد عایشه دختر ابی بکر بود.

بنابراین اگر در این خصوصیات و در جهاتی که از سیره آن جناب در اول و آخر

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۱۹)

عمرش در اول بحث آوردیم و در زهدی که آن جناب نسبت به دنیا و زینت دنیا داشت و حتی همسران خود را نیز بدان دعوت می‌کرد دقت شود، هیچ شکی باقی نمی‌ماند در اینکه ازدواج‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نظیر ازدواج‌های مردم نبوده، به اضافه اینکه رفتار آن جناب با زنان و احیای حقوق از دست رفته آنان در قرون جاهلیت و تجدید حرمت به باد رفته‌شان و احیای شخصیت اجتماعیشان، دلیل دیگری است بر اینکه آن جناب زن را تنها یک وسیله برای شهوترانی مردان نمی‌دانسته و تمام همش این بوده که زنان را از ذلت و بردگی نجات داده و به مردان بفهماند که زن نیز انسان است حتی در آخرین نفس عمرش نیز سفارش آنان را به مردان کرده و فرمود: «الصلوة الصلوة و ما ملکک ایمانکم لا تکلفوهم ما لا یطیقون، الله الله فی النساء فانهن عوان فی ایدیکم...» (۱) تا آخر حدیث.

۱- ترجمه: نماز، نماز (اشاره به اهمیت نماز) و رعایت حال آنان که در اختیار شما هستند، مبادا آنها را بیش از ظرفیت و طاقت به کاری مجبورسازید، و درباره زنان همواره خدا را در نظر بگیرید زیرا آنها مانند زمین‌های مستعدی هستند که شکوفائی و رشدشان وابسته

به نوع رفتار شماست. (بیستونی)

(۳۲۰) خانواده

و سیره‌ای که آن جناب در رعایت عدالت بین زنان و حسن معاشرتشان و مراقبت حال آنان داشت مختص به خود آن جناب بود که ان‌شاءالله در مباحث آینده که درباره سیره آن جناب بحث خواهیم کرد، روایاتی و اشاره‌ای به این جهت نیز می‌آوریم، و اما اینکه چرا برای آن جناب بیش از چهار زن جایز بوده، پاسخش این است که این حکم مانند روزه وصال یعنی چندروز به یک‌افطار روزه گرفتن، از مختصات آن جناب است و برای احدی از امت جایز نیست، و این مسأله برای همه امت روشن بود و به همین جهت دشمنانش مجال نداشتند که به خاطر آن و به جهت تعدد زوجات بر آن جناب

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۲۱)

خرده بگیرند، با اینکه همواره منتظر بودند از او عملی برخلاف انتظار بینند و آن را جار بزنند. (۱)

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸ .

(۳۲۲) خانواده

فصل دهم: بحثی در ازدواج موقت در قوانین اسلامی

ازدواج موقت در قوانین اسلامی

بحث حقوقی و اجتماعی درباره ازدواج موقت

ازدواج سنتی است طبیعی که از آغاز پیدایش بشر تاکنون در مجتمعات بشری دایر بوده، و هیچ مزاحمی به غیر از زنا سد راه و مزاحم آن نبوده، آری، تنها مزاحم ازدواج،

(۳۲۳)

زنا است که نمی‌گذارد خانواده‌ای تشکیل شود و طرفین بار سنگین ازدواج را تحمل کنند و به همین بهانه شهوات را به سوی خود می‌خواند، و خانواده‌ها را می‌سوزاند و نسل‌ها را قطع می‌کند.

همه مجتمعات دینی و یا طبیعی ساده و سالم عمل زنا را شنیع و زشت می‌دانند و آن را فاحشه و منکر می‌خوانند و به هر وسیله‌ای که شده علیه آن مبارزه می‌کنند، و مجتمعات متمدن هم اگر چه به کلی از آن جلوگیری نمی‌کنند و لیکن در عین حال آن را کار نیکی نمی‌شمارند، چون می‌دانند که این کار عمیقاً با تشکیل خانواده ضدیت دارد و از زیادی نفوس و بقای نسل جلوگیری می‌کند و لذا به هر وسیله‌ای که شده آن را کمتر می‌کنند و سنت ازدواج را ترویج می‌نمایند و برای کسانی که فرزند بیشتری بیاورند جایزه مقرر می‌دارند و درجات آنان را بالا می‌برند و همچنین مشوقات دیگر به کار

(۳۲۴) خانواده

می‌بندند.

چیزی که هست علی‌رغم همه آن سختگیری‌ها علیه زنا و این تشویق‌ها در امر ازدواج، باز می‌بینیم که در تمامی بلاد و ممالک چه کوچک و چه بزرگ این عمل خانمان‌سوز و ویرانگر، یا علنی و یا به طور پنهانی انجام می‌شود، که البته علنی و یا سری بودن آن بستگی به اختلاف سنت‌های جاری در آن اجتماع دارد.

و این خود روشن‌ترین دلیل است بر اینکه سنت ازدواج دائم برای نوع بشر کافی برای رفع این احتیاج حیوانی نیست و انسانیت و بشریت با داشتن سنت ازدواج باز در پی متمیم نقص آن است.

پس آنهایی که در جوامع بشری زمام قانون را به دست دارند باید در مقام توسعه و تسهیل امر ازدواج برآیند.

ازدواج موقت در قوانین اسلامی (۳۲۵)

و به همین جهت است که شارع اسلام سنت ازدواج دائم را با ازدواج موقت توأم نموده، تا امر ازدواج آسان گردد و در آن شروطی قرار داده تا محذوره‌های زنا را از قبیل آمیخته شدن نطفه‌ها، واژگون شدن رشته خانوادگی، انقطاع نسل و مشخص نشدن پدر فرزند نداشته باشد، و آن شرایط این است که یک زن مختص به یک مرد باشد و زن بعد از جدایی از شوهرش عده نگهدارد و آنچه بر شوهرش شرط کرده در آن ذی حق باشد پس با جعل این مقررات محذوره‌های زنا را برطرف کرده و با القای سایر قوانین ازدواج دائم، از قبیل حق نفقه و... مشقت ازدواج دائم را برداشته است.

و به‌خدا سوگند این حکم (تشریح متعه) از افتخارات اسلام در شریعت سهل و آسان آن به‌شمار می‌رود، مانند طلاق و تعدد زوجات، و بسیاری از قوانین دیگرش، ولیکن به فرموده قرآن کریم: «مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (۱۰۱ / یونس)، حرف (۳۲۶) خانواده

منطقی و مستدل کجا و مردم کر و ناشناکجا؟ آن‌ها هنوز حرف خود را می‌زنند که من زنا را از متعه بیشتر دوست می‌دارم؟! (۱)

فلسفه تشریح ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا،»

«خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است!» (۲۸ / نساء)

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۸ .

فلسفه تشریح ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت (۳۲۷)

ضعیف بودن انسان از این بابت است که خدای سبحان در او قوای شهویه را ترکیب کرده، قوائی که دائماً بر سر متعلقات خود با انسان ستیزه می‌کند، و وادارش می‌سازد به اینکه آن متعلقات را مرتکب شود، خدای عزوجل بر او منت نهاد، و شهواتی را بر او حلال کرد، تا به این وسیله سولت شهوتش را بشکند، نکاح را به مقداری که غائله عسر و حرج او را برطرف سازد تجویز کرده فرمود: «وَاجِلَّ لَكُمْ مَاوْرَاءَ ذٰلِكُمْ»، و این ماوراء عبارت است از همان دو طریق ازدواج، و خریدن کنیز، و نیز به این وسیله آنان را به سوی سنن اقوامی که قبل از ایشان بودند هدایت فرمود، و تخفیف بیشتری به آنها داد و آن این است که نکاح موقت - متعه - را هم برایشان تجویز و تشریح کرد چون با تجویز متعه دیگر دشواری‌های نکاح دائم و مشقت لوازم آن یعنی صداق و نفقه و غیره را ندارند. (۱)

(۳۲۸) خانواده

ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی

آیا آن ضرورت که باعث مشروعیت متعه شد امروز در جو اسلام حاضر شدیدتر و عظیم‌تر است، یا در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابی بکر و نیمه اول از عهد عمر؟ با اینکه فقر و فلاکت سایه شوم خود را بر همه بلاد مسلمین گسترده و حکومت‌های استعمارگر و مرتجعین از حکومت‌های اسلامی، که ایادی استعمارگران و فراعنه سرزمین‌های مسلمان نشین هستند خون مسلمانان را مکیده از منابع مالی آنان هیچ رطب و یابسی را

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴ .

ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی (۳۲۹)

به جای نگذاشته‌اند؟

و از سوی دیگر - همان‌ها که منابع مالی مسلمانان را به یغما می‌بردند برای خواب کردن مسلمین شهوات را در همه مظاهر آن از رادیو و تلویزیون و روزنامه و سینما و غیره ترویج می‌کنند؟ - و در بهترین شکلی که تصور شود آن را زینت می‌دهند؟ و با رساترین دعوت‌ها مسلمانان را به ارتکاب آن دعوت می‌کنند؟ و این بلای خانمان‌سوز روز به روز شدیدتر و در بلاد و نفوس گسترده‌تر می‌شود تا به جایی که سواد اعظم بشری و نفوس به درد خور اجتماع، یعنی دانشجویان و ارتشیان و کارگران کارخانجات که معمولاً جوانهای جامعه‌اند را طعمه خود ساخته است؟

و جای شک برای احدی نمانده که آن ضرورتی که جوانان را این طور به سوی منجلاب فحشا و زنا و لواط و هر داعی شهواتی دیگر می‌کشاند، عمده‌اش عجز از تهیه

(۳۳۰) خانواده

هزینه زندگی و اشتغال به کارهای موقت است، که نمی‌گذارد در محل کار منزل تهیه کند، تا بتواند نکاح دائم کند، یا مشغول تحصیل علم در غربت است، و یا کارمندی است که به طور موقت در یک محلی زندگی می‌کند، حال چه شده که این ضرورت‌ها در صدر اسلام - با اینکه کمتر و در مقایسه با امروز قابل تحمل‌تر بوده - باعث حلیت نکاح متعه شد، ولی امروز که بلا خانمان‌سوزتر، و فتنه عظیم‌تر است مجوز نباشد.

و سخن کوتاه اینکه نکاح بودن متعه و زوجه بودن زن متعه شده در عرف قرآن و لسان مسلمین صدر اول (از صحابه و تابعین) جای هیچ تردید نیست. (۱)

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴.

ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی (۳۳۱)

بحشی در روایات مربوط به ازدواج موقت

در تفسیر طبری از مجاهد روایت کرده که در تفسیر «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» (۲۴ / نساء) گفته: مقصود نکاح متعه است. و در همان کتاب از سدی نقل کرده که در تفسیر آیه نامبرده گفته این آیه راجع به متعه است و آن این است که مردی زنی را به شرط مدتی معین نکاح کند همین که آن مدت سرآمد دیگر حقی به آن زن ندارد و آن زن نیز به وی نامحرم است و بر آن زن لازم است رحم خود را استبرا کند - یعنی عده نگه‌دارد، تا معلوم شود از آن مرد حامله نیست - نه آن مرد از زن ارث می‌برد و نه زن از مرد.

و در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم این حدیث را در الدر المنثور نیز روایت

(۳۳۲) خانواده

کرده - از عبدالرزاق، و ابن ابی شیبیه، از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بودیم و زنان ما با ما نبودند عرضه داشتیم آیا می‌توانیم خود را خصی - اخته کنیم؟ در پاسخ ما را از این عمل نهی فرمود و به ما اجازه داد با زنان ازدواج موقت کنیم، در ازاء یک تکه لباس، عبدالله بن مسعود سپس این آیه را قرائت کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید طیباتی را که خدا برایتان حلال کرده، بر خود حرام نکنید.» (۸۷ / مائده)

و در درمنثور آمده که ابن منذر از طریق عمار غلام آزاد شده شریک روایت آورده که گفت: من از ابن عباس از متعه پرسیدم که آیا

این عمل زنا است و یا نکاح؟ گفت: نه سفاح است و نه نکاح، گفتم: پس چیست؟ گفت: همان متعه است، هم چنانکه خدای تعالی نامش را متعه نهاده، گفتم آیا زن متعه، عده دارد؟ جواب داده عده او حیض او است، گفتم آیا با بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت (۳۳۳) شوهرش از یکدیگر ارث می‌برند؟ گفت: نه.

و در همان کتاب است که عبدالرزاق، و ابن منذر، از طریق عطا از ابن عباس روایت کرده که گفت خدا به عمر رحم کند، متعه جز رحمتی از خدای تعالی نبود که به امت محمد کرد، و اگر نهی عمر از متعه نمی‌بود جز شقی‌ترین افراد کسی احتیاج به زنا پیدا نمی‌کرد، آنگاه گفت این متعه همان است که در سوره نساء درباره‌اش فرموده: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ»، یعنی تا مدت کذا و کذا و به مبلغ کذا و کذا، و بین چنین زن و شوهری وراثت نیست، و اگر دلشان خواست به رضایت یکدیگر مدت را تمدید کنند می‌توانند، و اگر از هم جدا شدند، آن نیز کافی است و بین آن دو نکاحی نیست، عطا در آخر خبر داد که از ابن عباس شنیده که امروز هم متعه را حلال می‌داند با اینکه عمر از آن نهی کرده است.

(۳۳۴) خانواده

و از کتاب مستبین تألیف طبری از عمر حکایت شده که گفت: سه چیز در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و من محرم - حرام کننده - آنهایم، و بر آنها عقوبت می‌کنم ۱- متعه حج ۲- متعه زنان ۳- گفتن حی علی خیر العمل در اذان. همه روایات اتفاق دارند در اینکه متعه سنتی بوده که در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و به تجویز آن جناب تا حدودی عملی می‌شده، حال یا اسلام آن را تأسیس کرده، و یا حداقل از سابق معمول بوده، و اسلام امضایش کرده، و در بین صحابه آن جناب کسانی به این سنت عمل می‌کرده‌اند، که در حقشان احتمال زنا داده نمی‌شود، مانند جابر بن عبدالله و عبدالله بن مسعود، و زبیر بن عوام، و اسماء دختر ابی‌بکر که از طریق متعه، عبدالله بن زبیر را زاییده است.

توضیح اینکه در مسأله متعه یک بحث از نظر کلامی می‌شود، در اینکه آیا عمر بن

بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت (۳۳۵)

خطاب و یا هرکس دیگری که سرپرستی امت اسلام را به عهده بگیرد حق دارد حلال خدا را حرام کند یا خیر، و این بحث در بین دو طایفه شیعه و سنی جریان دارد - که شیعه معتقد است او چنین حقی نداشته، و سنی‌ها خلاف این را معتقدند. (۱)
۱- روایات مربوطه در ذیل آیه ۲۳ و ۲۸ سوره نساء در المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴ به تفصیل آمده است.

(۳۳۶) خانواده

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی

مطالبی که عناوین آنها ذیلاً ذکر می‌شود جزء مسائل مربوط به خانواده در قرآن بوده که در تفسیر المیزان به آنها اشاره شده است و به دلیل رعایت اختصار، شرح و تفسیر این دسته از آیات در این مجلد قید نگردیده. اما برای کسانی که مایل به تحقیقات وسیع‌تر در موضوع خانواده می‌باشند، عنوان و آدرس آیات و شماره جلد المیزان به شرح زیر تقدیم می‌شود:

- محرمات، یا طبقات حرام در ازدواج

آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء - المیزان ج ۴، ص ۴۱۴

- محرمات نسبی

آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء - المیزان ج ۴، ص ۴۱۴

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی (۳۳۷)

- محرمات سببی

آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء - المیزان ج ۴، ص ۴۱۴

- ازدواج با کنیزان راه گریز از شرط عدالت در تعدد زوجات

آیه ۲ تا ۶ سوره نساء - المیزان ج ۴، ص ۲۳۸

- امتیاز کنیز مسلمان بر زن آزاد مشرک

آیه ۲۲۱ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۰۲

- جواز ازدواج با همسران مطلقه پسر خوانده‌ها

آیه ۳۶ تا ۴۰ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۸۳

- ازدواج کنیزان و غلامان

آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴

(۳۳۸) خانواده

- نهی از وادار کردن کنیزان به زنا

آیه ۳۲ تا ۳۴ سوره نور المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۹

- صبر بر دشواری مجرد و پرهیز از زنا...

آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴

- امر به ایجاد تسهیلات برای ازدواج و آزادی غلامان و کنیزان

آیه ۳۲ تا ۳۴ سوره نور المیزان ج ۱۵، ص ۱۵۹

- الغای حکم جاهلی فرزندی پسر خوانده‌ها

آیه ۴ تا ۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۱

- خانواده رسول الله - محدودیت‌ها و امتیازات

آیه ۲۸ تا ۳۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۵۴

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی (۳۳۹)

- همسران رسول الله مادران امت اسلام

آیه ۶ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۳

- ازدواج‌های مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله

آیه ۵۰ تا ۵۴ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳

- آداب پذیرایی در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله

آیه ۵۳ تا ۵۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۶

- تحریم ابدی ازدواج با همسران رسول الله صلی الله علیه و آله

آیه ۵۳ تا ۵۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳

- تحریم رسول الله برای جلب رضایت همسران خود

آیه ۱ سوره تحریم المیزان ج ۱۹، ص ۵۵۲

(۳۴۰) خانواده

- طلاق و مبانی قوانین آن در قرآن آیه ۱ تا ۷ سوره طلاق المیزان ج ۱۹، ص ۵۲۴
- حکم عده طلاق و فلسفه و منافع آن آیه ۲۲۸ تا ۲۴۲ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۴۲ تا ۳۶۷
- سایر مسائل مرتبط به طلاق آیه ۴۹ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳
- آیه ۱۹ و ۲۱ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۰۱ تا ۴۰۸
- آیه ۴ و ۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۱
- آیه ۱ تا ۶ سوره مجادله المیزان ج ۱۹، ص ۳۱۲
- آیه ۲۲۶ تا ۲۳۲ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۳۹ تا ۳۵۵
- موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی (۳۴۱)
- احکام مربوط به ایتم و اموال آنها آیه ۷ تا ۲۲ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۴۱۳
- آیه ۱۲۷ تا ۱۳۰ سوره نساء المیزان ج ۵، ص ۱۵۶
- آیه ۲۳۴ و ۲۳۵ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۶۳ به بالا
- مبانی قوانین ارث در قرآن آیه ۷ تا ۲۳ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۵۳۱
- آیه ۱۷۶ سوره نساء المیزان ج ۵، ص ۲۵۰
- آیه ۶ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۵
- آیه ۷۵ سوره انفال المیزان ج ۹، ص ۱۹۱
- مبانی قوانین وصیت در قرآن (۳۴۲) خانواده
- آیه ۱۸۰ تا ۱۸۲ سوره بقره المیزان ج ۱، ص ۶۶۶
- آیه ۱۰۶ تا ۱۰۹ سوره مائده المیزان ج ۶، ص ۲۸۴
- موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی (۳۴۳)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

